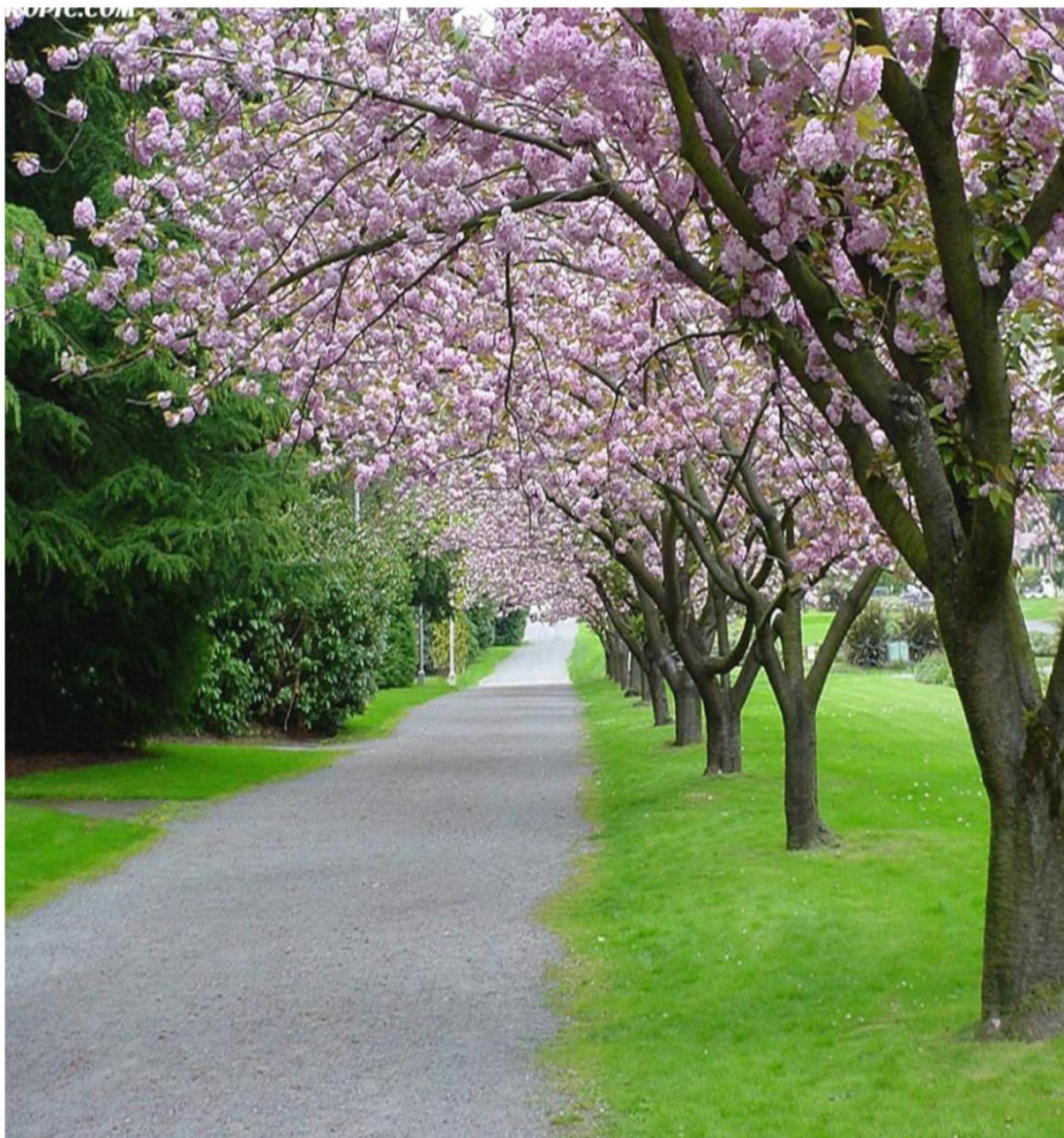
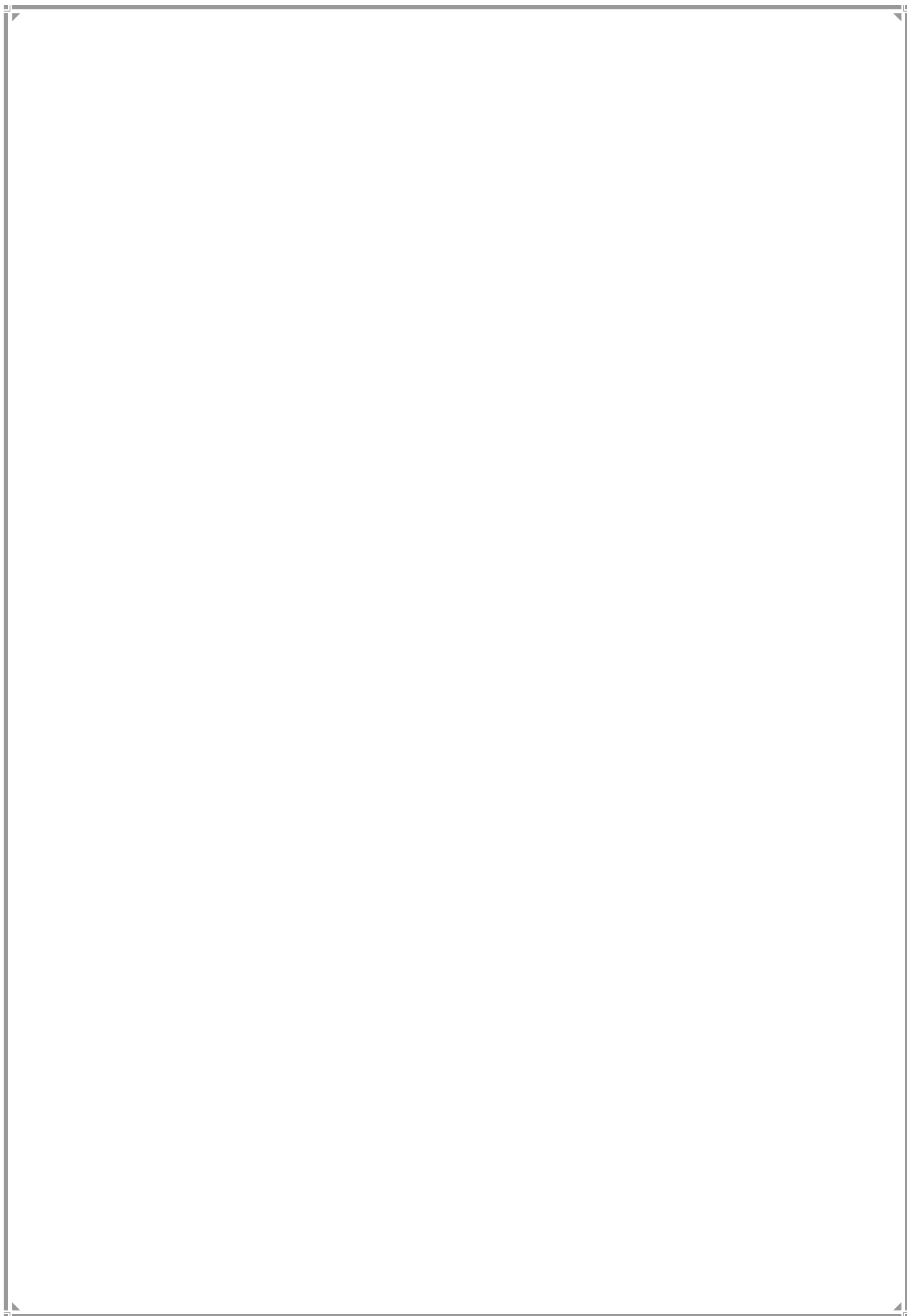


**نشریه انجمن نجات**

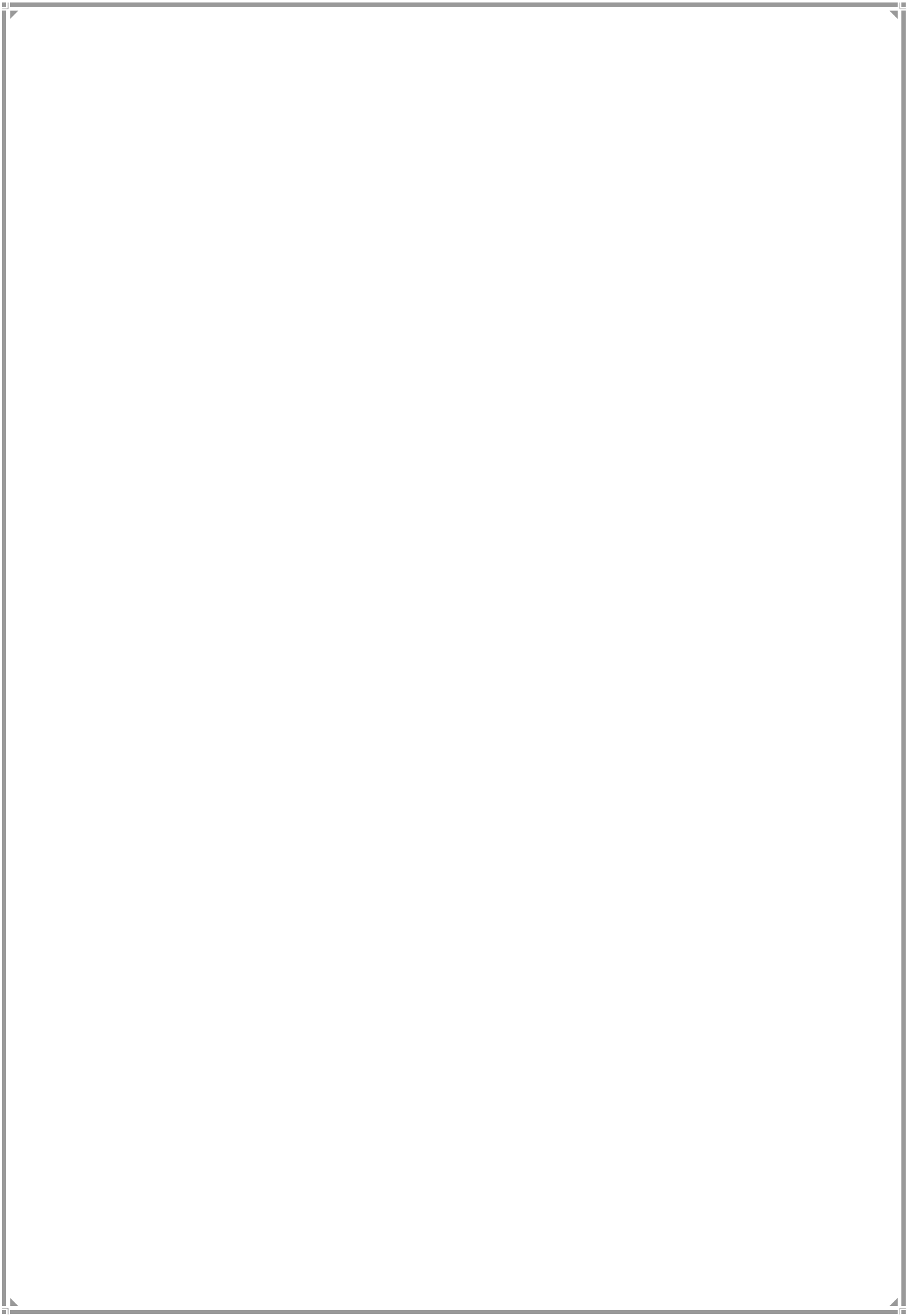
**شماره-۷۵**



**بهمن و اسفند- سال ۹۵**



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



| عنوان                                                                       | فهرست مطالب | صفحه |
|-----------------------------------------------------------------------------|-------------|------|
| *از چه باید کرد ؟ تا چه کنم چه کنم های فرقه رجوی ؟!                         |             | ۷    |
| *تعهدات دولت آلبانی چه شد؟ ادامه جلسات مغزشویی به جای معالجه و کمک؟         |             | ۹    |
| *قربانیان فرقه ی رجوی رها شده در آلبانی                                     |             | ۱۰   |
| *خبر توسعه روابط ایران و آلبانی و واکنش مسعود رجوی                          |             | ۱۲   |
| *شگرد جدید برای جلوگیری از ریزش نیرو                                        |             | ۱۵   |
| *مصاحبه کمیساریا با اعضای فرقه رجوی تیر خلاصی است به تشکیلات فرقه در آلبانی |             | ۱۷   |
| *رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی خبر داد:                                        |             | ۱۹   |
| *بن بست استراتژیک در فرقه رجوی                                              |             | ۲۱   |
| *دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده حیدر پیرزادی                     |             | ۲۲   |
| *روز ۳۰ دی ۱۳۵۷ و آزادی جرثومه فساد و خیانت (مسعود رجوی) از زندان           |             | ۲۴   |
| *فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"                                |             | ۲۶   |
| *مفهوم حمایت شخصیت های غربی از مجاهدین خلق چیست؟                            |             | ۳۸   |
| *نامه ی مادر رنج کشیده به فرزندانش ( مهری، ناهید و محمود سعادت) در آلبانی   |             | ۴۱   |
| *خیانت مسعود رجوی و آزادیش از زندان                                         |             | ۴۲   |
| *مصاحبه با خانم ثریا عبداللهی                                               |             | ۴۴   |
| *تاریخچه و تعریف قاچاق انسان و اهداف آن                                     |             | ۵۱   |
| *موسی خیابانی قربانی خودکامگی مسعود رجوی                                    |             | ۵۹   |
| *فرازی از کتاب "در قلمرو سایه ها، جستارهایی در روان شناسی فرقه ها" (۲)      |             | ۶۱   |
| *فیلم «ماجرای نیمروز» فیلمی درباره جنایات منافقین                           |             | ۶۶   |
| *دیدار نزدیک از خانواده صمیمی محمد تقی یوسفی عضو اسیر رجوی در آلبانی        |             | ۶۹   |
| چراغ خاموش یا حربه ای برای سرکوب مخالفان درونیم                             |             | ۷۱   |
| *برخورد دو گانه کشورهای غربی با مقوله تروریسم و فرقه های تروریستی           |             | ۷۲   |
| *قاعده بازی عوض خواهد شد                                                    |             | ۷۵   |

|     |                                                                 |
|-----|-----------------------------------------------------------------|
| ۷۷  | *خوشحالی مجاهدین از مواضع ترامپ                                 |
| ۷۹  | *مسعود رجوی و انقلاب اسلامی                                     |
| ۸۳  | *معرفی کتاب و مباحثی راجع به بیوتروریسم                         |
| ۸۹  | *کودکان فرقه؛ تروریست‌های بالقوه                                |
| ۹۲  | *دیداری با خواهری دلسوخته و رنج فراق کشیده                      |
| ۹۴  | *رویکرد ترامپ به قضایا طبق نسخه مجاهدین خلق ...                 |
| ۹۸  | *دیکتاتورهای تاریخ از چه می ترسیدند و رجوی از چه می ترسد؟       |
| ۱۰۰ | *مادری که می گوید دل تنگ دخترم هستم                             |
| ۱۰۱ | *پاک کردن رد پاهای مسعود رجوی توسط فرقه                         |
| ۱۰۳ | *محمد علی جابرزاده هم مرد                                       |
| ۱۰۴ | *خانواده ها بزرگترین اهرم فشار در برابر فرقه رجوی               |
| ۱۰۵ | *در مسیر کوچه بن بست، جابرزاده ها چگونه جابر شدند               |
| ۱۰۸ | *فرقه رجوی مقلد "ایسم های" غربی                                 |
| ۱۱۰ | *حرف های دل پدر و مادری چشم انتظار                              |
| ۱۱۱ | *پول های اهدایی فرقه رجوی به غربی ها                            |
| ۱۱۳ | *دیگ و دیگچه ابزار مجاب سازی در فرقه رجوی                       |
| ۱۱۹ | *مصاحبه با آقای عباس محمد پور از جدا شده های فرقه رجوی          |
| ۱۲۳ | *نامه مرحومه خانم فریبا سرخی به برادرش احمد چند روز قبل از فوتش |

## از چه باید کرد؟ تا چه کنم چه کنم های فرقه رجوی؟!



انجمن نجات مرکز البرز - ۱۶ دی ۱۳۹۵

در طی ارتباط های تلفنی اعضای جداشده فرقه در آلبانی با خانواده هایشان بعد از مدت ها اسارت و عدم هرگونه تماس حاکی از این می باشد که شرایط بسیار نگران کننده و به دور از رعایت حقوق انسانی با حضور مریم قجر در تیرانا پایتخت کشور آلبانی در تشکیلات فرقه حاکم است از این رو موج فرار اعضاء و جدایی نفرات همچنان رو به افزایش است و در دی ماه سال جاری چندین عضو به همراه سه تن از زنان، که یکی از آن ها از اعضای شورای رهبری بوده، خود را به کمیساریای عالی پناهدگان معرفی و تسلیم نموده اند. این افراد از جمله افراد ناراضی فرقه و به اصطلاح از حلقه های ضعیف و تحت کنترل فرقه رجوی بوده که پس از فشارهای زیاد وارده به مسئولین فرقه سرانجام مجبور شدند با خروج و جدایی آن ها موافقت کنند.

در خصوص وضعیت روحی، جسمی و همچنین شرایط فعلی اعضاء اسیر؛ جداشده های مرتبط با خانواده ها اظهار داشتند: اعضای فرقه با دیدن دنیای آزاد از پنجره های رنگ شده محل اقامت مجتمع ها و تحمل فشارهای همه جانبه روحی و روانی اعمال شده از سوی سران فرقه در حال حاضر دچار افت شدید روحیه شده اند و دیگر طاقت تحمل فشارها را نداشته لذا خواستار خروج و جدایی هستند از این رو مریم قجر به چه کنم چه کنم ها افتاده و دیگر بحث و ترفند "چه باید کرد؟" جوابگو نیست و در آخرین سخنرانی خود در آلبانی وعده های دروغین مبنی بر تعیین تکلیف اعضاء در آینده نزدیک به نفرات خود داده است و با صدور ابلاغیه ای از جانب سران فرقه اعلام داشته که پناهندگی برای اسرا اخذ می کند. در همین راستا پس از خروج افراد از فرقه تلاش می نمایند نامی از خروج و جدایی اعضاء به میان نیاورده تا علاوه بر تبلیغات منفی رسانه ای بتوانند از افراد جداشده در صورت اعزام به ایران و یا کشور ثالث به عنوان هوادار، همچنان استفاده ابزاری کرده و ارتباط خود را با دادن تلفن و ایمیل به آنان، کماکان حفظ کند. خوشبختانه تمام افراد جداشده به دلیل سال ها تحت ستم بودن و عدم علاقه به ادامه حضور در این فرقه تروریستی، از این کار امتناع ورزیده و هیچکدام از پذیرفتن خواسته فرقه استقبال نکرده اند.

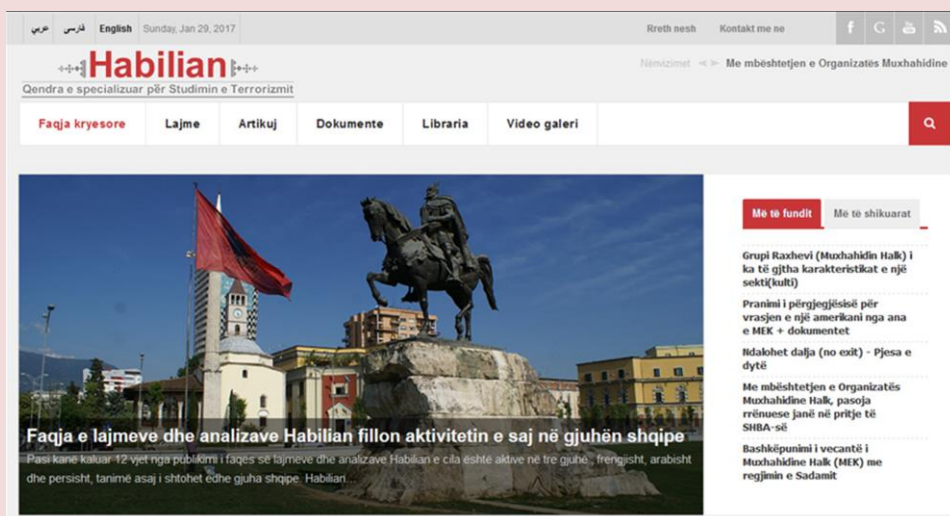


طبق اظهارات جدا شده ها تعداد زیادی از لایه های بالا و میانی تشکیلات فرقه، به دلیل فشارهای روحی و روانی همگی به دنبال فرصت مناسبی هستند تا در اولین زمان ممکن از این فرقه دروغگو و جنایتکار جدا شوند.

به آرزوی رهایی تک تک افراد گرفتار در چنگال فرقه رجوی

بیژن

## بخش آلبانیایی پایگاه خبری تحلیلی هابیلیان آغاز به کار کرد



سایت هابیلیان - گروه سیاسی - ۱۰ بهمن ۱۳۹۵

نخستین پایگاه اطلاع رسانی درباره جنایات گروهک تروریستی منافقین به زبان آلبانیایی در کشور آغاز به کار کرد.

به گزارش پایگاه خبری تحلیلی هابیلیان (خانواده شهدای ترور)، بخش آلبانیایی این پایگاه، به طور تخصصی اخبار، یادداشت‌ها، اسناد و مسائل مربوط به گروهک تروریستی منافقین را پوشش خواهد داد.

گروهک تروریستی منافقین در طول چهار دهه بیش از ۱۲۰۰۰ از شهروندان ایرانی را به شهادت رساند و اکنون نیز پس از اخراج از کشور عراق، به آلبانی تبعید شده است.

براساس اسناد منتشر شده از سازمان‌های اطلاعاتی و مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی غربی، این سازمان که سال‌ها در لیست گروه‌های تروریستی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و تعداد دیگری از کشورهای جهان بوده است، متهم به آدم ربایی، قتل، پول شویی، پرداخت رشوه و جرایمی از این قبیل است.

با توجه به تبعید گروهک منافقین به آلبانی و حضور اعضای آن در این کشور که بیش از ۲۰۰۰ نفر هستند راه اندازی این سایت در دستور کار بنیاد هابیلیان قرار گرفت تا ماهیت این گروهک برای افکار عمومی آلبانی روشن و تهدیدات آن‌ها علیه این کشور بیان شود.



## تعهدات دولت آلبانی چه شد؟ ادامه جلسات مغزشویی به جای معالجه و کمک؟



انجمن یاران - ۳ بهمن ۱۳۹۵

نامه سر گشاده به عالیجناب ادی راما نخست وزیر کشور آلبانی

نمی دانم تا چه اندازه از ماهیت این فرقه اطلاع دارید، اما می دانم همین زمان اندکی که این فرقه در خاک شما به عنوان پناهنده سکونت دارند از همه چیز خبردار شده اید. نمی دانم تجربه کشور عراق و جریان صدام حسین را به خوبی مطالعه کرده اید یا خیر که چه بلایی به سر کشور عراق آورده شد، حتی سرنگون کردن دولت صدام هم بانی آن، این فرقه بودند! اجازه ندهید کشور شما مثل کشور عراق محلی برای تاخت و تاز فرقه تروریستی رجوی شود و صلح و آرامش از مردم کشورتان گرفته شود. راستی به چه علت و چرا سران فرقه اسیرانی را که ارتباطشان با دنیای بیرون قطع است، این گونه تهدید می کنند که در آلبانی دست بالا را داریم و با یک تلفن می توانیم هر کاری را انجام دهیم.

چرا فرقه ای که فقط کمتر از دو سال است در آلبانی حضور دارد باید این گونه دست بالا را داشته باشد که هر کاری بخواهند با اسیران دربند خود بکنند. این سؤالی است که دولت آلبانی باید به آن جواب بدهد که این فرقه جنایتکار با چه هزینه ای توانسته است بعضی از مسئولین دولت آلبانی را بخرد، که در آنجا کسانی را که می خواهند جدا شوند به راحتی تهدید به مرگ و بلوکه کردن تمامی پرونده های حقوقی آن ها می کنند؟ مگر دولت آلبانی تعهد نداده بود که برای اسیران کارهایی را که گفته بود انجام دهد از جمله: یاد دادن زبان، معالجه و حق انتخاب دولت. نامبرده گفته بود که این اسرا پس از طی مراحل بالا می توانند در خود آلبانی ساکن شده، کار و زندگی کنند و یا طبق میل خود به کشورهایی که آن ها را می پذیرند، پناهنده شوند. اما خبرهای نگران کننده ای دایر بر تداوم کلاس های مغزشویی در اردوگاه آلبانی به گوش می رسد. مهمتر و عجیب تر این که قرار است این افراد باز هم در یک مکان جمعی و این بار دورتر از نظارت دولت آلبانی و تحت نظر گماشتگان خاص رجوی به زندگی اسارت بار خود ادامه داده و تعهدات دولت آلبانی را جدی نگیرند زیرا این فقط در حد یک تعارف بوده و ما هم خودمان این را می دانستیم و در جریان بودیم. نه تنها هیچ کاری برای آن ها انجام داده نشد بلکه به قول مهدی ابریشمچی دست بالا را سازمان دارد!

## قربانیان فرقه ی رجوی رها شده در آلبانی



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۶ بهمن ۱۳۹۵

بانو عبدی، مادری دردمندست که پسرش احمد در پشت حصارهای فرقه ی رجوی در آلبانی گرفتار است. این مادر رنج کشیده تنها آرزویش دیدار احمد و در آغوش کشیدن اوست. از این دست مادران و خواهران دردمند بسیار هستند.

پس از انتقال کامل همه ی اعضای فرقه ی رجوی به تیرانا در سپتامبر گذشته، خانواده های رنج دیده ی آن ها کمی احساس آسودگی خاطر داشتند تنها از آن جهت که می دانستند فرزندانشان مانند دورانی که در عراق بودند در خطر حملات موشکی و انفجارهای تروریستی نیستند. شاید خانواده ها حتی درباره ی شرایط زندگی عزیزان شان نیز کمتر نگران بودند چرا که تصور می کردند که این بار در آلبانی در قلب اروپا، کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل که مسئول انتقال و حفاظت از اعضای مجاهدین خلق بود، بر وضعیت اسکان و زندگی افراد نظارت خواهد داشت و مطابق تعهداتش خود را ملزم به فراهم کردن امنیت و حفاظت پناهجویان خواهد کرد.

واقعیت همین است، کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان بر اساس شرح وظایفش در جهت هماهنگی و هدایت کشورها و جوامع بین المللی برای حفاظت از پناهندگان و حل مشکلات آن ها اقدام می کند. این نهاد برای تضمین حق افراد برای پناهندگی گرفتن و یافتن سرپناه امن در دیگر کشورها تلاش می کند و گزینه های بازگشت داوطلبانه، ماندن در همان محل یا انتخاب کشور سوم برای اقامت را برای پناهندگان باز می گذارد. بنابراین به عنوان نتیجه ی طبیعی اقدامات کمیساریا، اعضای مجاهدین خلق باید اکنون امکان این را داشته باشند که بین ماندن در آلبانی، بازگشت به ایران یا زندگی در هر کشور دیگری با اراده ی آزاد خود انتخاب کنند.

علیرغم همه ی این ها، در عمل، شرایط برای گروگان های فرقه ی رجوی در اقامتگاه تیرانا بدتر شده است. خانم عبدی یکی از چندین عضو فعال انجمن نجات است که در طول سال های دوری از پسرش دشواری های بسیاری تحمل کرده است. او همه ی

تلاش خود را برای آزادی فرزندش از چنگال فرقه رجوی انجام داده است. خانم عبدی و خانواده های بسیار دیگر بارها به کشور جنگ زده عراق سفر کردند، در مقابل کمپ های فرقه تحصن کردند و خواستار دیدار با عزیزانشان شدند. فرزند خانم عبدی و خیلی های دیگر اکنون در آلبانی، بسیار دورتر از پیش و در محیطی بسیار منزوی تر از کمپ لیبرتی و کمپ اشرف در عراق هستند.

در حالی که هدف اولیه ی کمیساریا حمایت از حقوق انسانی و سلامت پناهندگان است، **اعضای فرقه ی رجوی از ابتدایی ترین حقوق انسان محرومند.** برای مثال آن ها به عنوان پناهنده کوچکترین امکان برقراری ارتباط با خانواده ها و عزیزانشان در خارج از اقامتگاه را ندارند. مهارت آموزی که از اقدامات اولیه برای تدارک یک زندگی جدید است به هیچ وجه در برنامه ی اعضای فرقه ی رجوی گنجانده نشده است، ابتدایی ترین مهارتی که آموختنش از ملزومات پناهندگی است یادگیری زبان است و اعضای مجاهدین خلق همواره در شرایط انزوای فرقه ای از آن محروم بوده اند.

در طول سال های پس از تأسیس کمیساریای عالی پناهندگان، به تدریج مفهومی با عنوان افراد "مورد نگرانی"، باب شده است، این اصطلاح به افرادی اطلاق می شود که نیازمند حمایت های انسان دوستانه هستند. گروگان های فرقه ی رجوی قطعاً در زمره ی همین افراد "مورد نگرانی" هستند. آن ها قربانی یک ساز و کار مخرب کنترل ذهن هستند که همه ی ابعاد زندگی شان را کنترل می کند. در واقع اعضای فرقه ی رجوی که همچون گروگان هایی در این فرقه گرفتار شده اند در اقامتگاه آلبانی شرایط بسیار خفقان آورتری را نسبت به آنچه در عراق از سر گذرانده اند، تحمل می کنند. به دلیل آن که پس از انتقال اولین گروه های اعضای فرقه به آلبانی سیر جدا شدن از فرقه بسیار شتاب گرفت و عده ی کثیری با قدم نهادن به دنیای آزاد دیگر حاضر به ادامه ی زندگی خفت بار فرقه ای نشدند، سران فرقه کنترل و نظارت فرقه ای را دوچندان کرده اند.

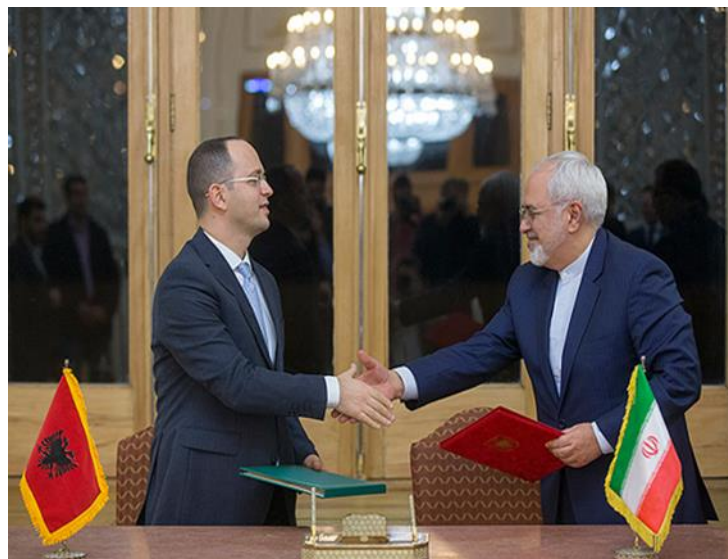
از آن پس، سران فرقه اعضای رده بالا و وفادار به فرقه را برای تحمیل خفقان بیشتر علیه گروگان ها، بسیج کردند. بنا به گفته ها و اخبار رسیده از آلبانی، اکنون سه تن از زنان عضو شورای رهبری خواهان جدایی از فرقه هستند که در برخی سایت ها نام یکی از این افراد فاش شده است. تلاش های بسیار خانواده ی این فرد برای تماس گرفتن با فرزندشان تاکنون بی ثمر بوده است. چرا که او تحت شرایط سخت در درون فرقه تحت الحفظ است و هیچ دسترسی به دنیای بیرون ندارد.

در این میان، دولت فقیر آلبانی ظاهراً چشم امید به پول های اهدایی فرقه ی رجوی دوخته است و چشم بصیرت را بر نقض سیستماتیک حقوق بشری که هر روزه در این فرقه مرتکب می شوند، بسته است. این موضوع البته عجیب نیست، بنابر پژوهش های مؤلفین گزارش "رند" وابسته به وزارت دفاع امریکا، همگان می دانند که سران فرقه ی رجوی "بازی دهنده های حرفه ای افکار عمومی" هستند.

با این وجود، کمیساریای عالی پناهندگان قطعاً مسوول ترین ارگان در زمینه مشکلات روحی و جسمی گروگان های رجوی است. این نهاد به عنوان یک نهاد حقوق بشری نباید گروگان های مجاهدین خلق را که زیر فشار سیستماتیک فرقه ای هستند، نادیده بگیرد.

**مزد پاریسی**

## خبر توسعه روابط ایران و آلبانی و واکنش مسعود رجوی



محمدی - انجمن نجات مرکز - بهمن ۱۳۹۵

حسب دعوت وزیر امور خارجه ایران و در چارچوب روابط دو جانبه ایران و آلبانی، وزیر امور خارجه آلبانی «دیتیمیر بوشاتی» در تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۷ در رأس یک هیات تجاری و اقتصادی به منظور دیدار و گفت و گو با همتای ایرانی خود به تهران سفر کرد. او با تعدادی از مقامات کشورمان از جمله محمد جواد ظریف دیدار و رایزنی نمود.

آقای دیتیمیر بوشاتی گفت: «در حال حاضر، زمان و شرایط نسبت به گذشته برای تعمیق روابط با جمهوری اسلامی ایران فراهم شده است. به همین دلیل، آلبانی تصمیم گرفته است سفارت خود در تهران را افتتاح نماید».

روابط ایران با کشور آلبانی و احتمال گشایش سفارت آلبانی در ایران، خبری ناگوار برای سران فرقه رجوی است. این فرقه در شرایط فعلی، با مصائب زیادی دست به گریبان است و خبر فوق موجب نگرانی و وحشت مضاعف سران فرقه گردیده به طوری که مجبور به انعکاس پیامی از جانب رهبر مفقود الاثر خود شدند تا به اعضای دربند بگویند:

"خبری نیست، اوضاع مساعد است، زمام امور در دست ماست، نمی گذاریم بین ایران و آلبانی توافق سیاسی انجام شود."

در این شرایط بحرانی برای رفع مسأله داری اعضا و تسکین آنان، لازم بود رهبر فرقه به ارسال پیام اکتفا نکند، کمی رخ بنماید و خودی نشان بدهد تا چشم شیفتگانش به چهره ی کریه اش روشن گردد و روحی تازه در کالبد پوچشان دمیده شود.

خواست خانواده های اعضا، رهایی فرزندانسان از اسارت فیزیکی و ذهنی فرقه است. خانواده ها می خواهند که عزیزانشان در فضایی آزاد و بدون قید و بند های تحمیلی، مسیر زندگیشان را انتخاب کنند و از حقوق انسانی خود بهره مند گردند.

با استقرار تمامی اعضای فرقه در آلبانی، سران فرقه کوشیده اند که در کشور آلبانی فضای بسته فرقه ای را، همانند قرارگاه های خود در عراق، ایجاد نمایند و تاکنون از هیچ اقدامی علیه اعضای جدا شده مضایقه ننموده اند.

هراس واقعی فرقه، حضور خانواده ها در آلبانی برای دیدار با فرزندان شان و رسیدن صدای خانواده ها به گوش اعضای مغزشویی شده و بیدار شدن مهر و عاطفه در وجود اعضای اسیر می باشد. خانواده ها بارها اعلام نموده اند که تا رهایی فرزندان شان از اسارت فرقه از پای نخواهند نشست و برای سفر به آلبانی به منظور ملاقات با فرزندان شان آمادگی دارند. افراد جدا شده در کشور آلبانی خبر داده اند که دوستان شان مایل به جد شدن از فرقه هستند ولی به دلیل فشارها و تهدید های فرقه و در تنگنا قرار دادن شان از نظر مالی، امکان رهایی میسر نیست.

با انتشار خبر توسعه روابط ایران و آلبانی در آینده، نور امیدی در دل خانواده ها تابیده که بتوانند برای سفر به کشور آلبانی اقدام نمایند ولی این خبر برای فرقه رجوی، مصیبت دیگری افزون بر مصیبت های قبلی است. ناقوس مرگ این فرقه مخرب از سال ها قبل با اولین حضور خانواده ها در عراق به صدا درآمده و سران فرقه هر روز با دست آویز جدیدی تلاش می کنند که چند روزی دیگر فرقه را سر پا نگه دارند.

اوج فلاکت سران فرقه آنجاست که به نامه ۲۳ بازنشسته جنگ طلب آمریکایی افتخار می کنند و به حمایت آنان می بالند و به این ترتیب دست خالی خود به لحاظ سیاسی و بین المللی را رو می نمایند.

اینک با سفر وزیر امور خارجه آلبانی به ایران، سران فرقه دست و پای خود را گم کرده اند، از فرط استیصال و درماندگی مجبور به انعکاس پیامی از جانب رهبر فاقد الاثر و فاقد الثمر در میان اعضا شده اند تا بدین طریق، اعضا از میزان فروپاشی و تزلزل فرقه در عرصه جهانی غافل شوند و به پیام های خام و توخالی رهبر نامرئی فرقه دلخوش گردند.

فضای آزاد کشوری اروپایی که در حال حاضر اعضای فرقه در آن هستند با وجود تمام محدودیت های حاکم بر زندگی فرقه ای، موجب خواهد شد تا در آینده خیلی نزدیک شاهد جدا شدن تعداد زیادی از اعضای فرقه باشیم و این امر حمایت نهادهای بشر دوستانه و مجامع بین المللی را می طلبد. زیرا **رها شدن از قیود فرقه ای برای عضو مغزشویی شده همانند رها شدن در خلا است.** این افراد در گذشته تحت مانپولاسیون فرقه ای، ماهیت فردی خود را از دست داده اند و در عوض ماهیت فرقه ای دریافت نموده اند لذا اعضای فرقه نیاز به حمایت مادی و معنوی دارند تا بتوانند بدون وابستگی مالی به فرقه و فشارهای روانی، مسیر زندگی خود را پیدا کنند و مجبور به ادامه این زندگی برده وار نباشند.

این افراد اراده و انتخابی آزاد نداشته اند و آزادیشان ذره ذره و قطره قطره از آن ها ربوده شده است، آن ها گمان می کنند که با اراده ای آزاد خود در رکاب رجوی هستند. زندانی که اعضای فرقه در آن گرفتارند، دیوارهای نامرئی روانی و فکری دارد. در مراحل مخدوش سازی ذهن، بذر ترس و تردید بیمارگونه نسبت به دنیای بیرون از فرقه در دل آنان کاشته شده و می ترسند که به خاطر کارهای گذشته شان توسط جامعه و دستگاه قضایی تنبیه شوند و یا مورد سرزنش و بی مهری خانواده قرار گیرند.



دشواری ها، ناملايمات، دروغ ها و بی صداقتی هایی که در مناسبات فرقه ای شاهد بوده اند و تحمل کرده اند، موجب شده که آنها با نوعی عدم اطمینان و عدم تعادل مواجه باشند و به همین دلیل توان ریسک پذیری در آن ها کاهش یافته است. خویشتن واقعی خود را از دست داده اند یا در ذهن خود حبس کرده اند همچنین اعتماد به نفس و انگیزه خود را از دست داده اند.

بنابراین لازم است که نهادهای حقوق بشری دنیا از تمام توان خود استفاده کنند تا امکان ملاقات اعضای اسیر فرقه رجوی با خانواده هایشان فراهم گردد تا اعضای فرقه در ملاقات با خانواده به این یقین برسند که در حکومت اسلامی، مشمول رأفت اسلامی می باشند، عشق و محبت خانواده نسبت به آن ها جاریست و در دنیای بیرون مورد حمایت عزیزانشان هستند.

ابراز محبت های گرم و صمیمانه خانواده به آن ها کمک می کند که به دنیای رنگین خارج از فرقه (و نه دنیای سیاه و سفید مناسبات فرقه ای) نیز فکر کنند. وظیفه ذاتی مجامع حقوق بشری دنیاست که از لحاظ قانونی به رهایی و نجات اعضای گرفتار در این فرقه مخرب کمک کرده و آن ها را به طور مادی و معنوی یاری کنند و جلوی مانع تراشی های سران فرقه در خروج اعضا را بگیرند.



درخواست ملاقات حضوری خانواده ها با اسیران خود در بند فرقه رجوی



## شگرد جدید برای جلوگیری از ریزش نیرو



انجمن نجات مرکز کردستان - ۱۷ بهمن ۱۳۹۵

هر سال فرقه مجاهدین برای اعانه جمع کردن، برنامه ای به راه می اندازد تا به این واسطه بتواند از جیب سران اروپا و مردم و خانواده های فریب خورده، مقداری پول به دست آورند. اما جمع کردن این اعانه امسال با شگرد جدیدی بود مریم قجر شخصاً در یکی از جلسه ها از پارلمانترها به نحوه ای درخواست کمک کرد که جای تعجب بود. "او از آن ها تشکر کرد برای شرکت در کارزار مالی، و حل مسأله استقرار نفرات از عراق به آلبانی به خصوص درمان بیماران و مجروحانی که مدت ها از درمان محروم بودند."

هر شخص عاقلی که این حرف ها را بشنود ناخودآگاه در فکر فرومی رود که این دیگر چه حرفی بوده که بیان کرده است.

- اولاً مریم اگر به فکر این افراد بود چرا زودتر برای انتقال نفرات از عراق به آلبانی اقدام ننمود و مدام از جابجا کردن آن ها طفره می رفت!

- در ثانی به خاطر دارم، از قدیم الایام افرادی که مریض می شدند حق چندانی برای مداوا نداشتند، زیرا می گفتند شخص در حال تمارض کردن است و از زیر کار شانه خالی می کند و این در شأن و منزلت یک انقلابی نیست تا جایی که مریضی ریشه دار می شد و فرد را به پای مرگ می برد. حتی جرأت نفس کشیدن و پیگیری برای مداوا را نداشتند و حالا چه شده که درمان این افراد مسأله مهمی شده؟!

– ثالثاً اگر این فرقه مشکل پول داشت چرا مدام پول های هنگفتی خرج مراسم های مختلف می کند؟ آن ها را نگه دارد برای درمان افراد مریضش!

اما واقعیت هیچ کدام از این بهانه ها مسأله اصلی نیست ...

حالا که افراد اسیر در این فرقه از عراق به آلبانی انتقال داده شده اند، روزنه کوچکی برای این افراد گشوده شده و کمی چشم و گوششان باز شده و تازه متوجه شده اند حصارهایی که در اشرف به دور آن ها بسته شده بود در آلبانی ضعیف تر است و با تلاش کردن می توانند دست به فرار و جدایی بزنند. مریم قجر از این ریزش نیرو ترسیده و به فلاکت افتاده تا جایی که چندین بار شخصاً به آلبانی رفته و کارش به التماس کردن به افراد رسیده است. زیرا که تمام افراد داخل گروه فرقه دچار تزلزل شده اند و از طرفی تمامی شعارهایی که سران می دادند همگی طبل تو خالی بیش نبود، این افراد مریض تصمیم گرفته اند دیگر خودشان را اسیر این فرقه نکنند، زیرا با ماندن در این فرقه مریضی و مشکلات روحی و روانی که سازمان طی این سال ها نثارشان کرده، برایشان باقی می ماند و لاغیر! پس تصمیم به جدایی از گروه گرفته اند.

به همین خاطر می خواهد با دریافت کمک های مالی که جمع آوری نموده به افراد اسیر در فرقه امتیازهایی بدهد و با شرایط مالی و رفاهی بهتر و وعده وعید های بیشتر، آن ها را فریب دهد تا به این شیوه آن ها را نگاه دارد!

از سوی دیگر می خواهد با مظلوم نمایی نزد سران اروپا برای خودش جا پا و اعتبار کسب نماید در حالی که همه به خوبی می دانند که یک گروه تروریستی همیشه یک تروریست باقی خواهد ماند!

کسانی که به دنبال کمک کردن به مجاهدین هستند، باید بدانند که در اصل به ترور انسان ها کمک می کنند!



## مصاحبه کمیساریا با اعضای فرقه رجوی تیر خلاصی است به تشکیلات فرقه در آلبانی



انجمن نجات مرکز مازندران - ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

از قرار معلوم بعد از دیدار وزیر خارجه آلبانی با وزیر خارجه ایران همکاری هایی در عرصه های بین المللی، سیاسی، آموزشی، پارلمانی، توریسم، تجاری و به ویژه در زمینه راه سازی، راه آهن، و انرژی ( برق و گاز ) و در دیگر حوزه ها تفاهماتی بین دو کشور به امضاء رسید و ایضاً تصمیم گرفتند سفارت آلبانی در ایران راه اندازی شود. باید بگوییم خبر خوشحال کننده این است به دنبال راه اندازی سفارت، انشاء الله راه خانواده ها به آلبانی هم باز می شود تا خانواده ها بتوانند با عزیزان خویش در آلبانی ملاقات کنند.

به دنبال دیدار وزیر خارجه آلبانی از تهران، کمیساریای عالی پناهندگی هم تصمیماتی را اتخاذ نمود مبنی بر این که با تمام اعضای فرقه در آلبانی به صورت انفرادی در مقر کمیساریا مصاحبه کنند تا موقعیت این افراد به لحاظ حقوقی و حق و حقوق آنان نه در هیئت فرقه بلکه انفرادی به رسمیت شناخته شود تا افراد بتوانند بدون وابستگی به فرقه تروریستی رجوی مستقلاً مسائل خویش را دنبال کنند. نماینده کمیساریا از قرار معلوم با نماینده و مسئول روابط خارجی فرقه رجوی در پاریس تماس گرفته و برنامه خود را به او ابلاغ کرد پیشاپیش روشن است با تجربه ای که از عراق داریم سران فرقه در ابتدای امر با برنامه کمیساریا مخالفت می کنند اما وقتی ببیند سببه پر زور است کوتاه آمده و شرایط را می پذیرند.

لازم است به این مسئله اشاره کنیم همین که اعضای فرقه به لحاظ مالی مستقل شوند خیلی از افراد از فرقه جدا شده و زندگی جدیدی را شروع می کنند. با خبرهایی که از درون تشکیلات فرسوده رجوی در آلبانی به دستمان رسیده خیلی از افراد رده بالا و قدیمی از فرقه جدا شده اند اما به دلیل وابستگی مالی مجبورند سکوت اختیار کرده و علیه فرقه تروریستی رجوی موضع نگیرند. حالا وقتی این موضوع به عنوان یک مشکل با ورود کمیساریا و مصاحبه حل گردد، قطعاً به نقطه فروپاشی در آلبانی نزدیک می شویم و همچنین برای اعضاء جای خوشحالی است تا راه خانواده ها جهت ملاقات در آلبانی باز شود. اما در این زمینه رویکرد فرقه، مانع تراشی است با تجربه ای که از عراق داریم همانطوری که حضور خانواده ها در پشت دیوارهای اشرف باعث دلگرمی و پشتیبانی

اعضا بود حالا در آلبانی هم اگر راه خانواده ها جهت ملاقات باز شود ما مطمئن هستیم خیلی از اعضا همین که خبرهای بیرون را دریافت کنند چشمشان به دنیای بیرون باز می شود در نتیجه از صفوف فرقه جدا شده و به دنیای آزاد وصل می شوند .

به نظرم تنها حامی و پشتیبان اعضای در بند فرقه رجوی، خانواده ها هستند به محض این که ارتباط فیما بین برقرار شود ریزش و فروپاشی در تشکیلات با سرعت بسیار زیادی استارت خواهد خورد. امیدواریم هر چه زودتر راه خانواده ها به آلبانی باز شده تا اعضای در بند فرقه تروریستی رجوی هر چه زودتر از چنگ تشکیلات مخوف رجوی خلاص گردند به امید آن روز.

محمد رضا گلی

## یکی از سرشبکه‌های اصلی مجاهدین در اصفهان دستگیر شد



خبرگزاری فارس - ۲۸ دی ۱۳۹۵

یکی از سرشبکه‌های اصلی مجاهدین که برای ایجاد اغتشاش در مراسم تشییع آیت‌الله هاشمی رفسنجانی وارد کشور شده بود در اصفهان دستگیر شد.

به گزارش خبرنگار امنیتی و دفاعی خبرگزاری فارس، نیروهای امنیتی یکی از عوامل و سرشبکه‌های اصلی مجاهدین را در اصفهان به دام انداختند.

بنا بر این گزارش، یکی از مأموریت‌های اصلی این فرد سازماندهی جهت ایجاد تشنج و اغتشاش در جریان تشییع پیکر آیت‌الله هاشمی در تهران بوده که در اطراف سی و سه پل دستگیر شده است.

طبق اطلاعات واصله، این فرد قبل از ورود به کشور در تور اطلاعاتی دستگاه‌های امنیتی کشور قرار داشته و از او ویدیوهای متعددی جهت ارسال به شبکه ماهواره‌ای وابسته به گروه تروریستی مجاهدین نیز به دست آمده است.



## رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی خبر داد:

طرح گروه‌های تکفیری برای اخذ کمک از توان اطلاعاتی منافقین علیه ایران شکست خورد.



photo : Hossein Zohrevand

خبرگزاری تسنیم - ۸ بهمن ۱۳۹۵

رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی گفت: گروه‌های تکفیری قصد داشتند از منافقین به دلیل توان اطلاعاتی آن‌ها برای انجام اقداماتی در عمق ایران کمک بگیرند که مکر و حيله دشمن با سربازی مدافعان حرم شکست خورد.

به گزارش خبرنگار دفاعی خبرگزاری تسنیم، سردار احمد وحیدی رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی در یادواره شهدای مدافع حرم منطقه ۹ تهران با اشاره به حدیثی از امیرالمومنین و پیامبر گرامی اسلام به تبیین جایگاه رفیع شهدا پرداخت و گفت: شهدا از مقام بسیار بالایی برخوردارند تا جایی که حتی ملائکه به مقام آن‌ها غبطه می‌خورند.

وی با بیان این که ما امروز در برابر یکی از پیچیده‌ترین توطئه‌های جهانی قرار داریم اظهار داشت: مبنای طراحی این توطئه شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه و پیروزی حزب الله لبنان بوده که وحشت فراوانی را در جریان غربی، عبری و عربی به پا کرد.

رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی ادامه داد: آن‌ها احساس کردند نیرویی در منطقه ظهور کرده که قادر به مهار آن نیستند و مجبور شدند به شکست خود اعتراف کنند.



سردار وحیدی با بیان این که بعداً نیز شاهد موفقیت های مبارزان فلسطینی در غزه بودیم تصریح کرد: آن ها در هر دو صحنه دیدند که جبهه مقاومت متکی به دیواره محکمی به نام جمهوری اسلامی است و پس از وقوع بیداری اسلامی هم آن ها احساس کردند تمام سرمایه گذاری های چند صد ساله خود را دارند از دست می دهند.

وی با بیان این که دشمن دیگر نمی تواند جلوی نفوذ انقلاب اسلامی را بگیرد، گفت: آن ها ناچار به طراحی توطئه ای بزرگ با حضور گروه های تروریستی شدند و برای درک بهتر واقعیت و حقیقت گروه های تروریستی کافی است به اسناد کشف شده از خود این گروه های تروریستی مراجعه کنید.

رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی افزود: در این اسناد چند چیز کاملاً روشن است اول آن که گروه های تکفیری هیچ دشمنی با صهیونیست ها ندارند و راجع به آمریکا هم هیچ بحثی را مطرح نمی کنند و همه تمرکز آن ها برای مقابله با نفوذ ایران است.

سردار وحیدی با بیان این که یکی از برنامه های گروه های تروریستی کمک گرفتن از منافقین و جبهه ضد انقلاب است، تصریح کرد: آن ها قصد دارند از منافقین به دلیل توان اطلاعاتی آن ها برای انجام اقداماتی در عمق ایران کمک بگیرند و در این مسیر قصد دارند با همه جریانات ضد انقلاب رابطه برقرار کنند و حتی می گویند باید در مقابل فعالیت های فرهنگی و سیاسی ایران بایستند.

وی با اشاره به حمایت برخی کشورهای منطقه از تروریست ها خاطر نشان کرد: این گروه ها می گویند باید ترکیه ابر قدرت منطقه باشد و قصد دارند در اردن مکان های امنی برای رهبران خود ایجاد کنند. این اقدامات در راستای طرح مرز های خونین اسلامی در حال اجراست.

سردار وحیدی در بخش دیگری از صحبت های خود به شکسته شدن مکر و حيله دشمن با کمک خداوند بزرگ اشاره و خاطر نشان کرد: مدافعان حرم در سربازی بزرگ الهی توانستند مکر و حيله دشمن را شکست دهند و جمهوری اسلامی اجازه نداد تفکرات کسانی که می گفتند بشار اسد باید از حکومت سوریه کنار برود تحقق پیدا کند.

رئیس دانشگاه عالی دفاع ملی با بیان این که یکبار دیگر شاهد آن هستیم که جنگ همه جانبه جمهوری اسلامی با دنیای کفر و شرک در سوریه و عراق متجلی شده اظهار داشت: پیام انقلاب اسلامی و ایران در این نبرد پیروز شد و خداوند زمانی که صداقت و ایستادگی رزمندگان مدافع حرم را دید پیروزی را به آن ها عطا کرد.

وی با بیان این که تروریست ها بدترین انسان های تاریخ هستند گفت: آن ها امروز ابزار دست غربی ها و صهیونیست ها شدند.

سردار وحیدی با بیان این که اتفاقات امروز منطقه سرنوشت جهان را تعیین می کند تصریح کرد: ما در پیکار خودمان با شیطان بزرگ در نقطه جدید قرار گرفتیم و امروز تعیین سرنوشت منطقه به دست شبکه بزرگی از مبارزان جبهه مقاومت افتاده است که مانع از باز تولید قدرت آمریکا در منطقه شده و امروز رزمندگان جبهه مقاومت از کشورهای مختلف در یک پیکره واحد یک جریان انقلابی را شکل دادند.



## بن بست استراتژیک در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - ۲۵ آذر ۱۳۹۵

حکایت امروز فرقه رجوی، حکایت از این جا مانده و از آن جا رانده است، فرقه با فضاقت و خفت مجبور به ترک خاک عراق شد اما برای دلخوشی هواداران، انتقال نفراشان به آلبانی را جشن پیروزی گرفتند.

غافل از این که آلبانی یعنی ریزش و فروپاشی در این فرقه چرا که اعضاء وارد محیط بازتری شدند و فضای رنگین بیرون را می بینند و دیگر ترس از دستگیری توسط پلیس عراق که قبلاً در ذهنشان خورانده شده بود وجود ندارد لذا عقل حکم می کند آزادی بیرون را به بالاتکلیفی در زندگی فرقه ای ترجیح دهند.

مریم رجوی که به یکباره با سونامی ریزش مواجه شد برای پاره ای توجیهات و احتمالاً تهدید و مغزشویی اجباراً به آلبانی سفر کرد تا با زبان خصمانه یا التماس و تمنا و وعده و وعید هم که شده، نفراش را متقاعد به ماندن در محل اسکان فرقه اش کند اما باز هم بازخورد چندانی برایش نداشت و اعضایش به شدت خواهان زندگی آزادانه هستند، لذا مریم رجوی که توان جلوگیری از ریزش ها را ندارد مجبور به باج دادن شده و خواسته در قبال حقوقی ماهانه لااقل بر علیه فرقه اش اقدامی نکنند و البته، این تنها عمل هوشمندانه وی محسوب می شود چرا که جداشدگان هم شرایط مالی مساعدی نخواهند داشت و اگر قرار باشد به حقوق کمیساریا قناعت کنند همیشه هشت شان در گرو نه شان خواهد بود پس لااقل تا زمانی که سر و سامان بگیرند، دهانشان بسته خواهد ماند.

سالاری

## دیدار اعضای انجمن نجات خوزستان با خانواده حیدر پیرزادی از اسیران در بند فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۲۳ آذر ۱۳۹۵

مورخه ۹۵/۹/۹ اعضای انجمن نجات شعبه خوزستان با خانواده حیدر پیرزادی از اسیران در بند فرقه رجوی ساکن در کشور آلبانی دیدار و گفتگو کردند.

در این دیدار ابتدا آقای نصرالله پیرزادی برادر حیدر ضمن تشکر از حضور اعضای انجمن نجات در منزل خود به آن ها گفت واقعاً این سال ها انجمن نجات و اعضای آن زحمات زیادی برای ما خانواده ها کشیدند که از این بابت بسیار ممنون هستیم. اما در رابطه با برادرم باید به این نکته اشاره کنم که بعد از انتقال وی به آلبانی خیالمان از بابت امنیت جانی او راحت شد اما از بابت این که می بینیم هنوز سرکردگان گروه رجوی سرنوشت امثال برادر مرا در دست خود دارند نگران هستیم. متأسفانه تا کنون برادرم با ما تماسی نگرفته که از این جهت خیلی نگران هستیم.

اعضای انجمن نجات ضمن تشکر از حسن توجه و مهمان نوازی این خانواده به آقای پیرزادی گفتند درست است انتقال اعضای اسیر به کشور ثالث برای تأمین امنیت جانی آن ها یکی از خواسته های به حق تمامی خانواده ها بود که خوشبختانه این امر بالاخره با تلاش و پیگیری های خود شما خانواده ها و همچنین افشاگری های اعضای جداشده از فرقه محقق شد اما همانطور که گفتید متأسفانه سران فرقه در کشور آلبانی با ترفند و توطئه های گوناگون و همچنین برگزاری نشست های مختلف مغزشویی و یا حتی با تهدیدات مالی تلاش می کنند تا همچنان اعضا را در اسارت و بر سرنوشت آن ها تسلط داشته باشند چون ادامه حیات خفت بار فرقه را منوط به همین می دانند اما قطعاً به لطف خدا و ادامه تلاش و پیگیری های مستمر خانواده ها از یک طرف و فعالیت های گسترده افشاگریانه اعضای جدا شده؛ رهایی کامل اسیران در بند و بازگشت آن ها به دنیای جدید محقق خواهد شد و تاکنون بر اثر همین تلاش های صورت گرفته از طرف خانواده ها و اعضای جداشده، تعداد قابل توجهی از افراد اسیر از فرقه جدا شدند و طبق

خبرهایی که ما از درون فرقه داریم حاکی از این است که دامنه اعتراضات درونی در بین اعضا فرقه در حال گسترش است که نشان می دهد توطئه ها و ترفند های ذلت بار فرقه رجوی در حال رنگ باختن است.

آقای پیرزادی در پاسخ به توضیحات اعضای انجمن گفت واقعاً من هم با شما موافق هستم رهبران ظالم گروه رجوی با در اسارت نگاه داشتن اعضایش فقط به دنبال حفظ بقاء حیات گروه خود هستند. مسعود رجوی فراری و معلوم نیست زنده یا مرده است، زنش مریم در فرانسه به عیش و نوش مشغول است این وسط فقط زندگی امثال برادر من نابود می شود. من فکر می کنم باید یک کارزار بین المللی علیه ظلم و جنایتی که سرکردگان گروه رجوی در حق اعضای اسیر خود انجام می دهند با جدیت صورت بگیرد. البته این نکته را تأکید کنم که ما خانواده ها تا آزادی و رسیدن برادرمان به یک زندگی مستقل و بهتر، دست از تلاش برنخواهیم داشت و هر کاری که لازم باشد انجام خواهیم داد حتی اگر بتوانیم به آلبانی سفر می کنیم. از برادرم حیدر می خواهیم واقعاً خودش هم به این فکر کند که بیش از این ماندن در فرقه رجوی فایده ای ندارد و باید به فکر زندگی جدیدی برای خود باشد.

در پایان اعضای انجمن یک بار دیگر تأکید کرده و گفتند قطعاً نقش خانواده های اعضای اسیر در رهایی عزیزانشان از فرقه بسیار مؤثر و بی بدیل خواهد بود و امیدواریم هرچه زودتر با تلاش و همت تمامی خانواده های رنجدیده، همه اسیران از بند های برده ساز فرقه رجوی رهایی یابند. انشاءالله.

### تسلیت به خانواده محترم پرورش



آن اختر روشنگر شب های پریشان آزاد شد از قید و به دیدار خدا رفت

با نهایت تأسف و تأثر باخبر شدیم مادر چشم انتظار و رنجدیده فریدون پرورش دارفانی را وداع گفت. این مادر داغدار سال ها در حسرت دیدار فرزند خود (فریدون) سوخت. وی با وجود این که بارها همراه خانواده ها به عراق رفته بود اما به این آرزو نرسید و حسرت به دل با جسم بیمار، این دنیا را ترک کرد.

این ضایعه بزرگ را به خانواده محترم پرورش، سرکار خانم فریده پرورش و دیگر بازماندگان تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای ایشان طلب مغفرت کرده و برای خانواده محترمشان صبر جمیل مسألت داریم.

## روز ۳۰ دی ۱۳۵۷ و آزادی جرثومه فساد و خیانت (مسعود رجوی) از زندان



مسعود رجوی و برادرش کاظم رجوی

انجمن نجات مرکز ایلام - ۷ بهمن ۱۳۹۵

با پیروزی انقلاب به دست توانای مردم و روحانیون مبارز، آخرین دسته از زندانیان سیاسی آزاد شدند که در بین آن ها، نوکر ساواک و خائن به بنیان گذاران مجاهدین خلق (محمد حنیف، سعید محسن، علی اصغر بدیع زادگان و...)، مسعود رجوی آزاد شد و خیانت، خباثت و وطن فروشی را در دستور کار و اولویت خود قرار داد.

مسعود رجوی توسط برادرش کاظم که خبر چین و پادو ساواک بود در زندان به کارگیری شد و به همه خیانت کرد و این لکه ننگ تا قیامت بر پیشانی او حک شد.

رجوی از ترس جان بی مقدارش به بنیان گذاران مجاهدین که به منظور براندازی حکومت پهلوی، سازمان را تأسیس کرده بودند خیانت کرد و همه را به چوبه دار سپرد و این چنین بهای آزادیش را پرداخت، بعدها که از کشور فرار کرد و به دشمن ملت ایران، صدام حسین پیوست تکیه کلامش صدق، فدا یا فدیة بود. کسی جرأت نداشت به این خود فروخته بی خاصیت بگوید تو که همه سران سازمان را فدای خودت کردی و مهم تر از این اگر یکی از افراد فرقه دم از طلبکاری می زد، می گفتی: "تو که زندانی سیاسی بودی چرا اعدام نشدی، بگو چقدر در زندان همکاری و خیانت کردی که زنده ماندی؟ تو تفاله بودی مریم تو را به گوهر بی بدیل تبدیل کرد." اما یک نفر از این بخت برگشته ها جرأت نداشت بگوید خودت چقدر همکاری کردی تا کجا پیش رفتی که جانت را نجات دادی؟ پس خودت تفاله که سهل است یک عنصر مضر و خطرناک هستی که به هم‌زمانت رحم نکردی.

رجوی از این که زندانی سیاسی بود بعد از آزادی از زندان، نزد رهبر رفت و منافقانه از انقلاب حمایت کرد و بعداً کاندیدای ریاست جمهوری شد. چون که رهبر از اهداف پلیدش آگاه بود، رد صلاحیت شد و نتیجه اش موضع گیری و اقدام به شورش شد و از پوسته بیرون زد و صفات شیطانی پنهانش عیان شد و حاصل افکار پلیدش حرکت های سال ۱۳۶۰ که به درگیری مسلحانه انجامید و ترورهای کور خود را علیه مردم عادی، کسبه و بازاریان آغاز کرد.

کارنامه سیاه رجوی بر کسی پوشیده نیست، با همکاری با دشمنان ایران زمین به مرزهای وطن حمله کرد و دل مردم را به درد آورد.

در مورد جنایت ها، خیانت ها و وطن فروشی رجوی از کجا شروع کنم، مثنوی صد من است. ملت ایران حتی تمام دنیا از اعمال ننگین رجوی آگاهی کامل دارند پس به همین مقدار بسنده می کنم.

### نامه پدر چشم انتظار به فرزندش حسن رهنما در آلبانی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۱۰ بهمن ۱۳۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

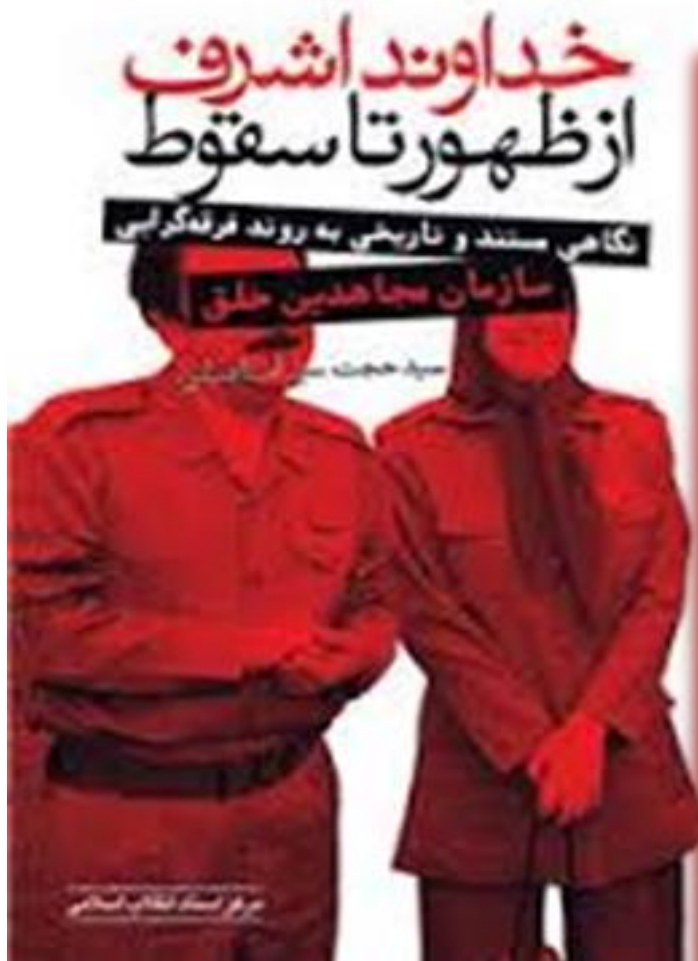
با سلام به فرزندم حسن رهنما در کمپ آلبانی

امیدوارم زیر سایه خداوند متعال خوب باشی. حسن جان چشم انتظاری مرا دیگر خسته کرده است. حدود ۱۳ سال پیش به دیدار تو به اشرف آدمم بعد از آن هم چند بار دیگر آمدم. اما افسوس که به من و مادرت اجازه ملاقات ندادند. قبل از رفتن به آلبانی هم برای دیدن تو به عراق آمدم که باز هم نتیجه ای نداشت. امید داشتیم که بعد از رفتن به آلبانی، با خانواده تماس تلفنی داشته باشی ولی در این چند ماه این تماس هم از طرف تو برقرار نشد. انتظار من پدر این است که از وضعیت عمومی تو باخبر باشم.

اگر در آن کشور هم برای یک تماس تلفنی آزادی نداری، من ناچارم راه ملاقات را از سر بگیرم و یا از سازمان های بین المللی درخواست کنم که با تو در اردوگاه رجوی ملاقات کنند و خبر سلامتی تو و وضع زندگی ات را به من برسانند. من هرگز انتظار نداشتم که از اردوگاه عراق خارج شده و دوباره اردوگاهی شوی. مگر تو یک اسیر و یا خلاف کار هستی که همواره باید در اردوگاه زندگی کنی؟ تو حق داری زندگی طبیعی مثل دیگران داشته باشی و حالا نمی دانی چرا از این حق نمی توانی استفاده کنی؟



## فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"



(نگاهی مستند و تاریخی به روند فرقه گرایی)

نوشته سید حجت سید اسماعیلی

قسمت سوم

محمدی - انجمن نجات مرکز - ۲۵ آذر ۱۳۹۵

**جدا شدن از فرقه:** همیشه این سوال در ذهن خیلی از کسانی که در بیرون از فرقه مجاهدین به سر می برند وجود دارد و آن این که چرا این مدت طولانی را در فرقه ماندید و چرا تصمیم نگرفتید که زمانی خارج شوید؟ شما مگر طی این مدت نمی دیدید که تشکیلات فرقه ای مجاهدین چه خیانت ها و چه جنایت هایی را در حق مردم و اعضای دربند فرقه مرتکب شده و می شوند؟ مگر آن ها طی سه دهه حضور در خاک عراق، در خدمت صدام نبودند؟ و به نفع او وارد جنگ نشدند و جاسوسی نکردند؟ و انبوهی سوالات دیگر.

... باید گفت مجموعه ای از عوامل بودند که مانع خروج من و خیلی های دیگر از تشکیلات فرقه ای مجاهدین شده و می شوند.

افکار ایده آلیستی و آرمانگرایی، رسیدن به قسط و عدل و جامعه ای عاری از طبقات و اعتماد بی پایان به رهبری مجاهدین به عنوان مبنایی برای پیوستن به مجاهدین، و در ادامه بندهای روانی و ذهنی ایجاد شده، وجود حصارهای فیزیکی، ترس از تنبیه و

زندان و شکنجه و حتی حکم اعدام برای کسانی که قصد خروج داشتند، گذر زمان و این احساس که دیگر در بیرون فرصت دوباره شروع کردن نیست، پاک شدن هویت حقیقی و حقوقی فرد توسط تشکیلات، سختی قبول شکست در امر مبارزه و ... مجموعه عواملی بودند که مانع خروج اعضا از فرقه می شد.

مجاهدین شرایطی را بوجود می آوردند تا بتوانند تمامی راه های خروج اعم از ذهنی و عینی را ببندند. بنابراین شرایط برای همه یکسان نبود و هر کس به نوعی درگیر این محدودیت ها بود. علاوه بر اغلب محدودیت ها که به طور عام در مورد همه یکسان عمل می کرد برخی محدودیت های خاص هم وجود داشت که در مورد برخی ها مشکلاتشان را دو چندان می کرد. مثلاً کسانی بودند که فرزندان شان به نوعی دست سازمان گروگان محسوب می شدند. همچنان که قبلاً هم گفتم سازمان در سال ۱۳۶۹ و به بهانه جنگ کویت طرحی را اجرا کرد که به موجب آن تمامی کودکان را به بهانه تهدیدات امنیتی و بمباران های احتمالی قرارگاه به خارج فرستاد تا در حضور خانواده های هوادار و در خانه های تشکیلات و زیر نظر مربیان سازمانی تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند لذا والدین آن ها مجبور بودند علاوه بر تحمل محدودیت های عام تشکیلاتی، این مشکلات را هم تحمل کنند. ذیلاً به بررسی این عوامل می پردازیم.

### چرا جدا شدن از فرقه سخت است ؟

جدا شدن از فرقه سخت است و این سختی را می توان در مجموعه ای از عوامل بررسی کرد. این عوامل بنابر تجربیات و حضور بیست و پنج ساله ام در فرقه ی مجاهدین می توانند به شکل زیر تعریف شوند.

#### • احساس گناه نسبت به شکستن عهد و پیمان

رهبری فرقه تلاش می کرد با سوار شدن بر احساسات مذهبی اعضای فرقه و ایجاد یک رابطه در دستگاه مرید و مراد، بین اعضای فرقه با خودش، تمامی احساسات آن ها را تحت کنترل خود بگیرد و بر اساس همین اصل و در چارچوب های تعریف شده هر عضوی از فرقه این گونه برایش جا می افتاد که اگر روزی بخواهد از فرقه کناره گیری کند، این کار او خیانت محسوب شده و او مورد لعن و نفرین ابدی قرار خواهد گرفت، لذا در تشکیلات به اعضای فرقه یاد داده بودند که برای حفظ این رابطه هرگز تناقضی را در درون خود نداشته باشند. حتی اگر بدترین گناه از نظر فرقه محسوب شده و باعث شود که به تبع این گناه عضو فرقه تحت انواع تنبیهات قرار بگیرد ولی بهتر از این است که تناقضی را در درونش داشته باشد. چرا که هرگونه تناقض باعث خدشه دار کردن رابطه بین اعضای فرقه با رهبری خواهد شد و این بحث، طی سالیان سال برای اعضای فرقه جا افتاده بود که داشتن رابطه ای صاف و بی غل و غش مقدم بر هر چیزی است.

بنابراین، در اثر این القائات و بازسازی فکری اعضای فرقه که مستمر و مداوم در جریان بود، تشکیلات کاری می کرد که اعضای فرقه بیشترین بها را به این رابطه داده و هر چیزی که باعث خدشه دار شدن این رابطه شود، گناه بدانند. بدین ترتیب، تشکیلات با تسلط بر احساسات مذهبی اعضا و تعریف گناه و ثواب براساس نوع تنظیم رابطه ی هر فرد با رهبری فرقه و ایجاد یک نوع رابطه



عقیدتی بین به اصطلاح رهبر و اعضای فرقه باعث می شد اعضای فرقه هر نوع قطع خود با رهبری را نوعی خیانت و پیمان شکنی در ذهنشان تلقی کنند و همین امر مانع از جدایی اعضا از فرقه می گردید.

### • فریب خوردن توسط تشکیلات

فریبکاری تشکیلات از لحظه ی عضوگیری اعضاء شروع و در طول مدتی که فرد در تشکیلات حضور دارد، مستمرا ادامه می یابد. فریبکاری اساساً حول وضعیت درون تشکیلاتی و برخلاف واقع و صرفاً در راستای عضوگیری صورت می گیرد و وقتی کسی عضو فرقه شد، به تدریج درمی یابد که دیگر راه بازگشتی برایش متصور نیست و حرف هایی که روزی اعضای عضوگیر فرقه در ارتباط با او از سازمان برایش تعریف می کردند، صرفاً برای به دام انداختن او بوده و بس.

بنابراین، هر قدمی که به جلو برداشته می شود و هرچه زمان بیشتر می گذرد شرایط به همان میزان به نسبت قبل سخت و خروج تقریباً غیر ممکن می شود.

### • ترس از حسابرسی و مؤاخذه

این ترس همیشه در اعضای فرقه وجود دارد که اگر روزی بخواهند از فرقه جدا شوند، تشکیلات آن ها را بریده خطاب کند و در نزد مردم وجهه شان را از دست بدهند.

سازمان همیشه در تشکیلات فرقه تلاش کرده است که یک مرز قاطع بین تشکیلات و کسانی که موافق آن ها نیستند، بکشد. در منطق مجاهدین هرکس که با مجاهدین نیست پس با رژیم است، بنابراین با تمامی توان در صدد ترور شخصیت کسانی هست که با آن ها موافق نیستند. حال چه رسد به کسانی که روزی با آن ها بودند و حال قصد خروج از تشکیلات فرقه را دارند.

البته اگر کسی بخواهد از فرقه جدا شود، سزایش مرگ است. در بهترین شکلش اگر هم به هر دلیلی توانسته باشند از فرقه جدا شوند یک مارک بریده همیشه از جانب فرقه نثار آن ها خواهد شد و این تازه اول کار است.

تشکیلات همیشه در تلاش است که جداشدگان را به انواع و اقسام فسادهای اخلاقی و ضعف های تشکیلاتی متهم کرده و بگوید جدا شدگان در امر مبارزه آدم های ضعیفی هستند. با تبلیغات زیاد سعی دارد آن ها را وابسته به جمهوری اسلامی ایران نشان داده و بگوید این که آن ها از مجاهدین جدا شده اند نه به خاطر این است که تشکیلات مجاهدین دارای روابط و مناسبات فرقه ای است، بلکه به خاطر ضعفی است که خود جداشدگان در امر مبارزه دارند و علت اصلی نیز وابسته بودن آن ها به دولت ایران است که قصد نفوذ در تشکیلات مجاهدین را داشتند. نهایتاً هم تلاش می کند قضیه را طوری جلوه دهد که گویا خود مجاهدین آن ها را از مناسباتشان اخراج کرده اند و انبوهی مارک و اتهام دیگر...

## • ایجاد وابستگی به تشکیلات فرقه

گذشت مدت طولانی از زمان حضور در فرقه و قطع ارتباط با دنیای خارج، همچنین ایجاد بندهای ذهنی و روانی مستمر در فرد توسط تشکیلات، باعث می شود که فرد در زمینه های مختلف به تشکیلات وابسته شده و کمتر به فکر خروج از این تشکیلات بیفتد. نداشتن درآمد در بیرون، از دست دادن زمینه تحصیل در کشور مبدأ، از دست دادن گذرنامه و کارت اقامت کشور مبدأ، بالا رفتن سن، محدودیت های فیزیکی خروج و انبوهی موانع ذهنی دیگر مانع از خروج فرد از تشکیلات می شد.

به همین دلیل است که هر کسی وارد تشکیلات می شود، با دنیای بیرون رابطه اش قطع می گردد و در قدم اول تمامی مدارک قانونی او گرفته می شود و او وارد جریانی می شود که دیگر راه بازگشتی برایش متصور نیست. گذشت زمان و بازسازی فکری مستمر اعضای فرقه او را در مسیری قرار می دهد که تنها باید مجری ضوابط و دستورالعمل های فرقه باشد. هنر اعضای فرقه اطاعت مطلق از دستورات فرقه است و هر کسی بهتر و با تمام وجود آن را انجام دهد همیشه یک قدم از بقیه جلوتر است. به همین دلیل هرچه زمان بیشتر می گذرد شما هم بیشتر احساس وابستگی به تشکیلات فرقه می کنید. چرا که در تشکیلات از یک سو توان فکر کردن و نوآوری و خلاقیت های شما را می گیرند، شما را تحت بازسازی فکری قرار داده و شخصیت و نحوه تفکر شما را به همه چیز عوض می کنند و از سوی دیگر، تمامی امکانات رفاهی را نیز در اختیاران قرار می دهند و شما بیش از پیش در تمامی زمینه ها احساس نیاز شدید به فرقه می کنید و نمی توانید تصور کنید که بتوانید بدون کمک فرقه در بیرون دوام بیاورید.

## • وحشت از حضور در بیرون از فرقه

همیشه در تشکیلات مجاهدین این ایده و تفکر برای اعضای فرقه جا انداخته می شد که هیچ گونه زندگی شخصی برای اعضای فرقه در دنیای بیرون متصور نیست و آن ها مجاهدینی هستند که به همه چیز پشت پا زده و تنها به آرمان های رهبری و تحقق آن ها فکر می کنند و تشکیلات در جا انداختن این ایده و تفکر تا آنجا پیش می رفت که از مردان و زنان می خواست تا ابد مجرد باقی مانده و در خدمت رهبر فرقه باشند و عهد و پیمان خود را با وی نشکنند که در غیر این صورت آن ها جهنمی محسوب شده و هم در دنیا (توسط تشکیلات) و هم در آخرت توسط خدا عذاب سخت داده خواهند شد.

مجاهدین در خصوص قطع کامل اعضای فرقه با دنیای خارج و ارزش های آن تا آنجا پیش می رفتند که می گفتند اگر روزی هم پیروز شدیم باز هم از زن و زندگی خبری نیست و به همین دلیل هم در آوردن رحم زنان به دستور مسعود رجوی در اولویت کاری مریم رجوی قرار داده می شد، که در اصطلاح تشکیلاتی، زانی هم که راضی می شدند رحم آن ها درآورده شود، این اقدام رسیدن آن ها به نوک «قله ی رهایی» تفسیر می شد...

## • حساسیت زدایی

... حساسیت زدایی در تمامی زمینه ها اعم از تشکیلاتی، ایدئولوژیک، سیاسی و ... وجود داشت و در یک فرایند نرم و طولانی تمامی حساسیت های اعضای فرقه از بین می رفت و مثلاً در زمینه تشکیلاتی برای آدمی مهم نبود که در یک نشست با چه خشونت با

فرد دیگری توسط مسئولین تنظیم رابطه می شد و هر فردی برای حفظ خود ابزاری در دست رهبری و در راستای اعمال همین خشونت محسوب می شد و با رضایت کامل به آن تن می داد.

وقتی اعضای جدید وارد تشکیلات می شدند، هرچند در قدم اول خیلی سؤالات در ذهن شان تداعی می شد مثل نحوه ی رابطه ی سازمان با دولت عراق، نحوه ی تأمین مالی سازمان، این که چرا ما در جنگ به نفع عراق وارد جنگ با ایران شدیم، چرا با عراقیان عملیات مشترک انجام می دهیم و چرا ما به آن ها اطلاعات کشورمان را می دهیم و انبوه سؤالات دیگر که به مرور و با گذشت زمان حساسیت خودش را از دست می داد و یاد می گرفتیم که در خیلی از مسائل دیگر سؤالی نکنیم؛ چرا که فرد ممکن بود به جرم عدم اعتماد به تشکیلات و رهبری متهم شود و دقیقاً یکی از آموزش ها هم همین بود که روی پای رهبری راه بروید و وقتی به رهبری اعتماد دارید، به خیلی از مسائل دیگر فکر نکنید؛ چرا که آن ها در حیطه کار رهبری است. بدین ترتیب این نوع نگرش و کادر بندی ذهن اعضا باعث می شد که فرد به مرور کمتر به این گونه مسائل فکر کند و کلاً همه چیز برایش عادی شود و تنها به این بیندیشد که چگونه می تواند خواسته ی تشکیلات را با کیفیت بالا انجام دهد و وظایفی را که تشکیلات در قبال رهبری بر گردن او گذاشته، به نحو احسن انجام دهد.

### • ترس از فاصله ایجاد شده

همیشه در بین اعضای فرقه یک نوع ترس در صورت خروج از فرقه و حضور در جامعه وجود دارد. او به این فکر می کند در صورتی که بیرون برود نمی تواند ببیند کسانی که زمانی با او هم دانشکده بودند، حال تحصیلات خود را تمام کرده و در بهترین شغل های اجتماعی فعالیت می کنند و نه تنها دارای زندگی مرفهی هستند بلکه ازدواج کرده و دارای فرزندان هم هستند و این قیاس در ذهن و نگاه به فاصله های ایجاد شده بین او و تمامی دوستان و آشنایانش در طی این سالیان هم، خود یکی دیگر از موانع خروج محسوب می شود. به ویژه وقتی می بیند در سن بالاست و هنوز ازدواج نکرده و نه زنی دارد و نه فرزندی به طور مضاعف تحت فشار روحی و روانی قرار می گیرد...

### • اعتقادات

اصلی ترین عامل همانا ایده ها و افکار آرمان گرایی و ایده آلیستی فردی است، بنابراین وقتی فردی احساس می کند که زمینه ای برای تحقق هر آنچه وی به آن ایمان و باور دارد در مجاهدین می تواند محقق شود، لذا اولین قدم در راه پیوستن فرد به فرقه محسوب می شود و این خود عاملی است که تا مدت ها فرد را علی رغم هرگونه سختی در تشکیلات نگه می دارد...

در فاز سیاسی نیز دو عامل باعث می شد که خیلی از جوانان این مرز و بوم به سوی مجاهدین کشانده شوند: یکی عامل مذهب به عنوان پایه و دیگری عامل سیاست و داشتن افکار ایدئالیستی و آرمان گرایی در اهداف این گروه. بنابراین، با سقوط شاه و باز شدن فضا برای هرگونه فعالیت های سیاسی و ظهور مجاهدین به عنوان یک گروه که در دوران شاه دارای فعالیت های درخشانی بوده اند، خود اصلی ترین عامل برای جذب محسوب می شد...



ایدئولوژی به مثابه خونی بود که در رگ های تشکیلات مجاهدین جریان داشت و همه اعضای آن را به هم پیوند می داد. به اعتقاد من مذهب مناسب ترین بستر برای انبوه سوءاستفاده ی رهبران فرقه ها و یا حاکمیت های مذهبی است که نمونه های تاریخی زیادی هم در این باره وجود دارد.

بنابراین، مجاهدین هم از این قاعده مستثنا نیست. چرا که از یک سو اعتقادات مذهبی اعضای فرقه و از سوی دیگر تفسیر به رأی و براساس منافع رهبر و گروه از مذهب و اعتقادات مذهبی به طور مضاعف باعث دوام گروه و ماندن اعضای فرقه در آن می شود...

### • صداقت و فدا

در تشکیلات یک جمله معروفی وجود دارد که همیشه رهبری فرقه و یا مسئولین، آن را در خیلی از مناسبت ها و حتی در دوره های آموزشی خطاب به اعضای سازمان می گفتند و آن این بود: «در سر در مجاهدین نوشته شده است: فدا و صداقت».

سازمان در هر لحظه از اعضای خود می خواهد نسبت به سازمان و رهبری آن فداکار بوده و صداقت کامل در اعمال و گفتارشان داشته باشند و اعضا نیز چنین تعهدی را به رهبری و تشکیلات می دادند که هرگز از فداکاریشان برای گروه و رهبری، عدول نکنند و خود را پایبند اصول تشکیلاتی و اهداف رهبری بدانند. اغلب اعضای سازمان نیز به دلیل پاکی و صداقت درونشان از این اصل تبعیت کرده و تلاش می کردند برای تشکیلات و رهبری آن فداکار بوده و در تمامی اعمال و گفتارشان با سازمان صادق باشند. حتی آن ها سخت ترین شرایط را به جان می خردند تا از این اصل عدول نکنند. هر عضوی، بنابر اعتقادات و باورهای خودش و با اعتماد به تشکیلاتی که آن را سازمانی پیشتاز در تحقق ایده هایش می داند، تلاش می کند نه تنها به این گروه پشت نکند بلکه با تمام قوا در راه اهداف آن نیز گام بردارد و این نوع بینش و باور در هر لحظه مانع از جدایی فرد از گروه می شود...

### • نقش رهبری در تمکین اعضا از فرقه

در تشکیلات مجاهدین تنها رهبر است که دارای اتوریته ی لازم و کافی برای پیشبرد هر سیاست و خط و خطوط در هر زمینه ای می باشد. شأن و جایگاه هر عضو مسئولی هم به میزانی است که در راستای تحقق خط و خطوط رهبری و سیاست های او تلاش می کند. بنابراین، جای هر گونه شک و شبهه ای در توانمندی و جایگاه رهبری یک جرم نابخشودنی بوده و مستوجب مجازات و تنبیهات تشکیلاتی است و همه بلااستثنا ملزم به رعایت این قاعده هستند...

در اذهان اعضا این طوری جا انداخته می شد که او با دنیای ماوراءالطبیعه ارتباط دارد. مریم رجوی در اکثر نشست ها همین موضوع را جا می انداخت که مسعود با امام زمان در ارتباط بوده و از نایبان خاص الخاص او محسوب می شود. بنابراین، خاص کردن مسعود خود بر علاقه مندی اعضای سازمان به او می افزود و اعضا باورشان می شد که او شخصیت خاصی است و می توانند با اجرای فرامین و دستورات او به خوشبختی دنیوی و اخروی برسند. لذا در این دستگاه بود که گناه و ثواب را او مشخص می کرد و شاخص کار همه خود رهبری بود...

## • فشار جمع و فقدان اطلاعات

سازمان مجاهدین بعد از اعلام جنگ مسلحانه علیه رژیم در سال ۱۳۶۰ و به دنبال شکست خط جنگ چریک شهری برای بقای خود و حفظ درگیری با رژیم ایران به کشور عراق کوچ کرده و به صدام پناه برد... تشکیلات فرقه ای مجاهدین که ۹۰ درصد کادرها و بدنه ی تشکیلات آن در خاک عراق و در قرارگاه اشرف مستقر بود، برای ادامه ی حیات به ابزارهای خاص خودش نیاز داشت که تنها در یک مناسبات غیر دموکراتیک و فرقه ای کارآیی داشت. رجوی برای پیشبرد اهداف خود به اهرم های جدی کنترلی تشکیلات نیاز داشت تا بتواند تمام و کمال تشکیلات فرقه ای مجاهدین را در راستای اهداف فرقه رهبری کند و توی این دستگاه حتی یک مخالف هم می توانست کار را خراب و یا برای رهبری سخت کند.

بنابراین، سرزمین فراموش شده ی اشرف تبدیل به یک دژ و قلعه ای گردید که روند بازسازی فکری اعضای فرقه با تمام قوا و توان توسط رهبری سازمان و اهرم اجرایی آن شورای رهبری پیش برده می شد که در این میان اهرم جمع اصلی ترین عامل نگاه داشتن افراد در فرقه به حساب می آمد.

تشکیلات مجاهدین تشکیلاتی یک دست و منسجم بود. همه ی اعضای فرقه باید به یک شکل فکر می کردند، و خط و خطوط رهبری را پیش می بردند و تنها عامل تحقق این ایده نیز فشار جمع بود. فشار جمع در تشکیلات مجاهدین در هر لحظه از ساعات زندگی اعضای فرقه محسوس بود. علاوه بر کنترل های فیزیکی، قطع ارتباط با دنیای بیرون و ... در محیط زندگی اعضای فرقه (که اهرم های تکمیلی محسوب می شدند)، فشار جمع طلایی ترین کشف رهبری سازمان طی دوران حضور آن در خاک عراق بود.

اهرم جمع وقتی به صورت جمعی و متمرکز علیه اعضای فرقه به کار گرفته می شد، تبدیل به یک قدرت خرد کننده و عذاب آور می گردید که کمتر کسی می توانست در مقابل آن یارای مقاومت داشته باشد و شخص رجوی به خوبی از کارکرد آن آگاه بود. همه موظف بودند خود را با آنچه خواست تشکیلات و رهبری بود، تنظیم کنند. خیلی از چیزهایی که قبلاً در جامعه ارزش محسوب می شد و یا انجام آن ها هیچ جرمی نداشت، حال در تشکیلات فرقه خطای بزرگی محسوب شده و افراد هم تلاش می کردند با الگوبرداری از بقیه خود را با ارزش های سازمانی وفق دهند.

فشار جمع در تشکیلات مجاهدین روزانه بر اعضای فرقه اعمال می شد. نشست موسوم به «عملیات جاری» اولین ظرف اعمال فشار جمع بر فرد بود که هر روز و در سطح کل ارتش اجرا می شد. نشست های روزانه ی عملیات جاری خود یک نوع حسابرسی اعضای فرقه از همدیگر بود و این انبوه انرژی بالا را ذخیره و دستگاه را آب بندی می کرد. به همین دلیل نیز شرکت در عملیات جاری روزانه برای تمامی اعضای سازمان از بالاترین مسئول گرفته تا پایین ترین آن اجباری بود. در این نشست ها هم خود عضو فرقه از کمبودها و خطاهایش با نوشتن فاکت می گفت و هم بقیه اگر از او چیزی را در طی روز دیده بودند، در این نشست به او گفته و با بی رحمی تمام فرد را زیر تیغ انتقاد می کشیدند و هر فردی می دانست اگر در نشستی حتی به دروغ و غلط از بقیه انتقاد نکند فشار جمع وقتی نوبت او برسد بیشتر و بیشتر خواهد شد و این خود تضمینی بر انتقاد همه ی اعضای فرقه از همدیگر بود. به نحوی که حتی در خیلی از موارد به خاطر اینکه هر فردی کار خود را محکم کاری کند، کار به افراط کشیده می شد. به همین دلیل

نیز فشار جمع یک اهرم طلایی برای سرکوب اعضای فرقه و مقید کردن آن ها در پیروی از قوانین فرقه و کسب ارزش های جدید فرقه محسوب می شد...

در تشکیلات مجاهدین همیشه گفته می شد شماها باید تضمین همدیگر باشید؛ یعنی هر کسی مسئول است مراقب کناردستی خودش باشد و از حق و حقوق رهبری دفاع کند. بدین ترتیب بدون اینکه عملاً امر و نفی رهبری به طور مادی در بین باشد، اعضا خودشان زندانبان و نگهبان همدیگر در یک زندان نامرئی بودند که رهبری برای تک تک آنان ساخته بود. دنیای آنان خیلی کوچک بود و به همان محل زندگی شان محدود می شد. آنها صبح تا شام فقط کار می کردند و از همدیگر به شدت انتقاد می کردند تا هر کسی در مسیری که فرقه مشخص کرده ثابت قدم باشد. در وجود اعضای فرقه دیگر هیچ احساس و عاطفه ای که برای همدیگر به غلیان دربیاید، وجود نداشت و اگر کسی در جنگ کشته می شد و با بر اثر بیماری می مرد تنها یک مراسم ساده برای او برگزار می کردند و از فردای آن روز گویا اصلاً چنین شخصی نه وجود داشت و نه به دنیا آمده بود، و دوباره کار بود و نشست...

بنابراین، اعضای فرقه در محیطی که در آن بودند باید خود را با آن تطبیق می دادند. تنها عامل کنترل فرد نیز در تشکیلات همین اهرم جمع بود. وقتی فرد در میان جمع حاضر قرار می گرفت، دیگر تغییرات دست خودش نبود و باید در مسیری که قرار گرفته بود تا آخر خط می رفت. این همان روند بازسازی روانی و ذهنی فرقه بود که در یک فرایند نرم این تغییرات را حتی بدون اینکه در لحظه کسی متوجه سختی آنها شود در او حاصل می گردید.

بدین ترتیب، نشست های مستمر و برنامه ریزی شده ی روزانه برای حسابرسی جمع از فرد و ظرف به خوبی طراحی شده ای به نام قرارگاه اشرف برای حضور اعضای فرقه (ایزوله از دنیای بیرون، قطع ارتباط، عدم اطلاع رسانی دقیق و واقعی، وجود حفاظت فیزیکی برای جلوگیری از فرارهای احتمالی و وجود تنبیهات و زندان و شکنجه) و فریب کاری تشکیلات فرقه در امر ارائه ی اطلاعات غیر واقعی و ساختن یک دنیای تصنعی، نقش عمده ای در تمکین اعضا از فرقه را ایفا می کرد.

بنابراین، فشار جمع از یک سو و فقدان اطلاعات در اعضای فرقه از سوی دیگر و پر کردن ذهن اعضای سازمان با اطلاعات هدایت شده، و فریب کاری های انبوه رهبری و کادرهای بالای تشکیلات، باعث می شد جدا شدن از فرقه سخت تر شود.

برای جدانشدگان و کسانی که قصد خروج از فرقه را داشتند تنبیهات سخت و حتی زندان و شکنجه نیز در نظر گرفته می شد، ولی آنچه که بیشتر از همه عمل کرده و باعث تمکین آنها از تشکیلات می شد، بندهای روانی و ذهنی اعضای فرقه بود که گسستن آنها به مراتب سخت تر از بندهای فیزیکی به حساب می آید و به عبارت دقیق تر بندهای روانی و ذهنی نقش اصلی را در ماندن اعضای فرقه در اسارتگاه فرقه بازی می کرد.

## • خستگی و سردرگمی

شعار کار و باز هم کار یکی از مهم ترین رهنمودهای تشکیلاتی در فرقه ی مجاهدین محسوب شده و می شود. این کار کردن هر چند ممکن است موضوع آن با توجه به سطح تشکیلاتی و موضع مسئولیت اعضای فرقه متفاوت باشد، ولی در نفس عمل فرقی

نمی کند. این رهنمود در کل دستگاه فرقه از بالاترین مسئول تا پایین ترین آنها اعمال می شود. طبعاً هر چه سطح تشکیلاتی نیرو پایین تر باشد این سخت گیری و حجم کار اجرایی هم زیاده تر می شود. تحلیلی که دستگاه رهبری از این رهنمود و شیوه ی عمل دارد این است: به میزانی که نیرو مشغول کار است و خسته می شود در مقابل، ذهن او نیز به همین میزان خسته و مشغول کار اجرایی می شود، لذا نمی تواند به پدیده ها و موضوعات مختلفی که می تواند ذهن نیرو را مشغول کند واکنش نشان داده و فکر کند. این بهترین راهکار برای درگیر کردن ذهن اعضای فرقه حول کار و به عبارتی بهترین شیوه برای دور کردن ذهن اعضای فرقه برای فکر کردن حول مقولاتی چون وضعیت سیاسی و آینده ی فرقه، منابع مالی فرقه، فکر کردن به مسائل جنسی به عنوان نیاز طبیعی هر انسان و چیزهای دیگر است.

رجوی و تشکیلات فرقه ای او با ترتیب دادن انواع کارهای واقعی و غیرواقعی و یا حتی تکراری و تنها با هدف سرگرم نگه داشتن اعضای فرقه در تلاش بوده اند تا با ایجاد خستگی مفرط و طاقت فرسا که پایانی بر آن متصور نبود، اعضای فرقه را از فکر کردن به خیلی از مقولات پیرامونشان دور نگه دارند...

شرکت در کارهای سخت اجرایی روز، نشست های عملیات جاری، غسل هفتگی، شرکت در آموزش ها و تمرینات سخت یگانی و در زیر آفتاب سوزان صحرای عراق و انجام عملیات، همه شان مجموعه ای از عوامل طاقت فرسا و خستگی آوری بودند که زمینه را برای تحقق روند بازسازی فکری نیروها به کار می گرفت... بدین ترتیب، هر عضو فرقه هم به مثابه جمع است و هم به مثابه فرد در مقابل همدیگر. بنابراین، وقتی به این شرایط عادت کردید و دیگر سوال کردن و فکر کردن هم مفهوم واقعی اش را برای شما از دست می دهد و گویی اینکه شما فقط برای لحظات زندگی می کنید. گذشته و آینده دیگر برای شما مفهوم واقعی اش را از دست می داد. شما بعد از هر کار اجرایی فقط و تنها به فکر کمی استراحت بعد از ظهر هستید و این به شما انگیزه می دهد و امیدوارتان می کند تا اینکه فردا چه پیش آید.

### • جدا شدن از گذشته و نفی تمامیت آن

... جدا شدن از گذشته در تشکیلات فرقه ای مجاهدین یکی از اصلی ترین مراحل بازسازی فکری اعضای فرقه محسوب می شود. نفی گذشته در تمامیت هر آنچه که خوب و بد را شامل می شد، از اولین اهداف فرقه در خصوص اعضای جدید بود. چرا که به میزانی که فرد و عضو جدید به گذشته خود وابسته می شد و آن را مثبت ارزیابی می کرد، باعث می شد کمتر در فرقه جذب شده و ارزش های فرقه را در وجود خودش جایگزین کند.

بنابراین، با این استدلال، تشکیلات همیشه از اعضای فرقه می خواست که گذشته ی خودشان را نه از زاویه ی مثبت بلکه از زاویه ی تماماً منفی به نقد کشیده و آن را در تمامیتش نفی کنند. گرچه جدا شدن از گذشته سخت و زمان بر بود ولی از عوامل اصلی نگه داشتن افراد در فرقه ی مجاهدین محسوب می شد. از همان ابتدای ورود به تشکیلات، خانواده و ایجاد هرگونه ارتباط با آن به عنوان یک تابو برای اعضای فرقه قلمداد می گردید و فضای تشکیلاتی آن قدر رادیکال بود که کسی جرأت صحبت کردن از خانواده را نداشت. هر چند ممکن بود فرقه در مقابل درخواست های اولیه ی اعضای جدید برای مکاتبه با اعضای خانواده شان موافقت هایی بکند ولی هرگز نامه های آنها به خانواده هایشان ارسال نمی شد و فریب کاری تشکیلات نیز در این بود که به آنها



گفته می شد نامه شان به آدرسی که نوشته اند ارسال خواهد شد که صرفاً یک خط تشکیلاتی برای آرام کردن اعضای فرقه در ماه های اولیه ورودشان به فرقه محسوب می شد. آن ها هرگز نمی فهمیدند که آیا نامه شان ارسال شده است یا خیر. چرا که در یک محیط ایزوله و به دور از هرگونه ارتباطی با دنیای بیرون نگه داشته می شدند.

اعضای فرقه تا زمانی که در درون تشکیلات هستند، هیچ ارتباطی با دنیای بیرون ندارند. آنها در طول زمان و براساس آموزش های تشکیلاتی و ایدئولوژیک کاملاً تغییر می کنند. آنان پس از ورود به تشکیلات حتی برای خود نام مستعار انتخاب کرده و با هویت جدید زندگی جدیدی را شروع می کنند...

دنیای مجاهدین خیلی کوچک است ولی آن قدر بزرگ و طبیعی نشان داده می شود که گویی انتهایی ندارد و آدمی زمانی کوچکی آن را باور می کند که بیرون از فرقه و بدون قید و بندها و حصارهای تشکیلاتی به آن نگاه کند...

زندگی با هویت غیرواقعی به تدریج جای همه چیز را می گرفت. به نحوی که کنده شدن از شخصیت شکل گرفته در درون فرد تقریباً غیرممکن می نمود و اعضای که به این درجه از خود باختگی و محوشدن در تشکیلات می رسیدند، از جایگاه بالایی برخوردار می شدند. چرا که آنها دیگر خودشان نبودند و طی گذشت زمان به ابزارهایی تبدیل می شدند که تماماً در راستای تأمین منافع فرقه به راحتی تمام به کار گرفته شده و مستمر حساب هم پس می دادند و همیشه خود را بدهکار رهبری و تشکیلات فرقه می دانستند.

... چنین آدم هایی هرگز دوست ندارند فرقه را ترک کنند و خود را چنان وابسته به فرقه می دانند که گویی تمام دنیایشان همان محیط فرقه است...

عضو جدا شده تحلیل درستی از وضعیت و شرایط بیرون ندارد و در یک کلام اعتماد به نفسش را از دست داده و دائم در تردید و دودلی به سر می برد. به تمامی گزینه ها فکر می کند ولی گرفتن تصمیم درست خیلی سخت است... از نظر فرقه دنیای بیرون جهانی است که جز فساد و تباهی چیزی در آن نیست. آنچه که از نظر فرقه در دنیای بیرون وجود دارد، شرارت، بورژوازی و فساد جنسی است که باید یک مجاهد خلق از این ملأ به دور باشد و خود را با آن مواجه نکند و طی این سالیان چنان اعضای فرقه را از این دنیای بیرون ترسانده بودند که گویی شیاطینی در بیرون منتظرند که به محض خروج از فرقه شما را به کام خود بکشند...

### • ترس از انتقام، تنبیه و حسابرسی شدید

ترس از انتقام و تنبیه چه در درون فرقه و چه در بیرون، عامل دیگری برای تمکین اعضا از فرقه است و به همین دلیل ساده، اعضا، فرقه را ترک نمی کنند، اگر هم ترک می کنند خیلی هایشان به خاطر ترس از انتقام سکوت می کنند. اعضای که خواهان جدایی هستند می ترسند همین که به تشکیلات بگویند می خواهند بروند، با عواقب سخت و دردآوری روبه رو شوند. اگر کسی قصد خروج داشته باشد هرگز آن را به کسی در تشکیلات نمی گوید. چرا که او وضعیت کسانی را که تنها به دلیل اینکه خواستار خروج شده اند، دیده است که چه بلایی به سرشان آورده اند. در تشکیلات مجاهدین اعلام جدایی و ترک گروه، به معنی بریدگی از مبارزه و یا مزدور جمهوری اسلامی و جاسوس بودن دولت ایران تلقی می شود. حال شما تصور کنید که کسی به دلایل شخصی و فردی می



خواهد فرقه را ترک کند چه اتهاماتی را باید به جان بخرد و هرچه سطح تشکیلاتی فرد بالاتر باشد، این فشار و دادن انواع شکنجه های روحی و روانی هم به مراتب سخت تر و بیشتر می شود...

به هرحال مجاهدین به طرق و شیوه های مختلف سعی می کردند با ترساندن اعضای سازمان آنها را وادار به تمکین از فرقه کنند و این باعث می شد که اعضای مخالف کمتر به فکر خروج از فرقه بیفتند و مجبور می شدند مدت زمان طولانی را نیز در فرقه بمانند.

به هرحال هرکسی که روزی عضو فرقه می شد مجبور بود در روند بازسازی فکری گروه تن بدهد که اولین گام آن گزارش نویسی از مسائل شخصی اش بود و اصلی ترین کارکرد این گزارش نویسی ها نیز که به خط شخص هر عضو صورت می گرفت، دقیقاً کارکرد کارت فشار را داشت و تشکیلات از همان گزارش ها علیه اعضای مخالف خود استفاده می کرد و کسانی هم بودند که به خاطر ترس از بدنام شدن در چشم بقیه یا به ماندن در گروه تن می دادند و یا وقتی هم که از فرقه خارج می شدند، تا پایان عمرشان سکوت کرده و از انبوه جنایات و بدرفتاری های فرقه ای مجاهدین حرفی به کسی نمی زدند.

### • احساس گناه به خاطر آلوده شدن در خیانت های فرقه

... بودن در مجاهدین به مانند افتادن یک قطعه سنگ در بستر رودخانه ی تند است که دیگر نه تنها امکان خروج از آن وجود ندارد، بلکه حرکت در بستر آن نیز به اختیار تو نیست و تو در مسیر جریان آب و در بستری که پیشاپیش مشخص شده است به سرعت حرکت خواهی کرد ولی هرگز به ساحلی که روزی آرزوی دیدن آن را داشتی نخواهی رسید...

وقتی که کسی وارد تشکیلات فرقه ای مجاهدین می شود دیگر، فکر کردن به درستی مسیر معنا و مفهومی ندارد و با ارزش ترین چیزی را هم که از دست می دهید، همین فکر کردن است و به مرور تبدیل به وسیله ای برای تحقق اهداف فرقه می شوید بدون اینکه در لحظه متوجه چنین تغییراتی در وجود خودتان شوید...

انسان هایی که روزی با هویت واقعی خودشان و با انبوه مدارک شناسایی وارد فرقه ی مجاهدین شده بودند، حال در آخر خط هیچ مدرکی برای اثبات هویت خود نداشتند و این اصلی ترین کاری بود که تشکیلات در بدو ورود افراد به این فرقه انجام می داد و در واقع آنها را خلع سلاح می کرد و تمامی مدارکی را که نشان دهنده ی هویت واقعی فرد بود می گرفت. این پاک سازی هویت به همراه بازسازی فکری و روحی و روانی اعضای خود به طور مضاعف بر وابستگی شدید فرد به تشکیلات می افزود.

در مورد سایر نیازمندی ها هم وضعیت همین بود. شما بعد از حضور مستمر و مداوم در تشکیلات فرقه ای مجاهدین قدم به قدم اختیارات و خواسته های نرمال و استاندارد و سایر چیزهایی را که نیاز هر انسان آزاد اندیش بود، از دست می دادید.

این روند آن قدر نرم و قدم به قدم صورت می گرفت که کسی هیچ گونه فشار و محدودیتی در لحظه احساس نمی کرد. شما به تدریج دستگاه ارزشی خود را کنار گذاشته و ارزش های فرقه را کسب می کردید. شما دیگر احساساتی را که در بدو ورودتان به تشکیلات داشتید، از دست داده بودید. دیگر کم کم نه تنها به خانواده تان فکر نمی کردید، بلکه آن ها را سد راه پیشرفت خود نیز

می دانستید. ذائقه ی شما نسبت به خیلی از موضوعات و نیازهای معمول انسانی عوض می شد و این دگردیسی نرم از شما ابزاری در دست فرقه می ساخت که به راحتی قابل بازگشت به وضعیت اولیه اش نبود و بدین ترتیب شما در ذهنتان چنان خود را وابسته به گروه می دانستید که تصور می کردید که خارج از این گروه حیاتی برای شما متصور نیست و همین باعث می شد باز هم در فرقه بمانید و احساس نیاز بیشتر به آن بکنید.



### وزیر محترم امور خارجه فرانسه

با سلام و عرض ادب

اینجانب **نرگس بهشتی** خواهر **مرتضی و مصطفی بهشتی** هستیم. به استحضار می رسانم: دو برادرم مرتضی و مصطفی جویای کار بودند. سازمان مجاهدین خلق آنان را فریب داد و به بهانه کاریابی آن دو را به عراق برد و اسیر نمود و سال ها خانواده ما از آن ها بی خبر بودند و فرقه رجوی اجازه هیچ گونه تماسی را نمی داد. در سال ۱۳۹۲ فرقه رجوی موجب کشته شدن برادرم مرتضی بهشتی شد. برادرم در غربت کشته شد و خانواده ما را که سال ها در فراق دو فرزند خود بود داغدار نمود. خانواده من، بارها برای رهایی برادرانم با مجامع بین المللی مکاتبه کردند تا جان آن ها را نجات دهند ولی متأسفانه هیچگونه اقدامی صورت نگرفت و مرتضی بهشتی کشته شد. اینک برادرم مصطفی بهشتی اسیر فرقه رجوی است و ما هیچگونه خبری از ایشان نداریم. سران فرقه در طی سال های گذشته حق هیچگونه ملاقاتی برای ما قائل نشده اند. فرقه رجوی جوانان زیادی را در پوشش کاریابی فریب داده، در اردوگاه های خود اسیر کرده و مورد مغزشویی قرار داده و هر گونه حق انتخابی را از آنان سلب نموده است. از شما تقاضا داریم به خانواده داغدار ما کمک نمایید تا بتوانیم با برادرم **مصطفی بهشتی** ملاقات نماییم و اندکی رنج دوری از برادرانم، تسکین یابد.

**با سپاس - خانواده رنج کشیده بهشتی**

## مفهوم حمایت شخصیت های غربی از مجاهدین خلق چیست؟

### "فرقه رجوی و آب به غربال پیمودن"



محمّدی - انجمن نجات مرکز - ۵ بهمن ۹۵

خبری منتشر شد مبنی بر مکاتبه ۲۳ مقام سابق دولتی و نظامی آمریکایی به دونالد ترامپ، که در آن خواهان همکاری واشنگتن با مخالفان ایران و فرقه تروریستی رجوی علیه ایران شدند و از ترامپ خواسته اند تا با گروه مخالف ایران که در پاریس مستقر هستند مشورت کند.

همچنین در اخبار برخی رسانه ها بود که این گروه خواستار پایان حکومت دینی در ایران است. در نامه جمعیت بازنشسته آمریکایی آمده است: "جمهوری اسلامی ایران منافع استراتژیک آمریکا را هدف قرار می دهد و سیاست ها و اصول ما و متحدانمان در منطقه را به چالش می کشد. برای احیای نفوذ و اعتبار آمریکا در جهان، واشنگتن باید سیاست های خود را تغییر دهد."

از جمله نویسندگان این نامه که تبلیغ برای آنان جهت حضور در دولت دونالد ترامپ صورت گرفته بود و البته هیچکدام مورد قبول واقع نشدند عبارتند از:

نیوت گینگریچ رئیس سابق کنگره آمریکا

رودی جولیانی شهردار سابق نیویورک

جان بولتون سفیر سابق ایالات متحده در ملل متحد در زمان ریاست جمهوری جرج بوش



کلر لوپز افسر سابق سازمان سیا و مشاور سابق کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان

ادعای سازمان مجاهدین خلق بر داشتن حامی در میان شخصیت های سیاسی غربی، سابقه ای دیرینه دارد. زمانی که تمامی اقدامات مسعود رجوی در قبال جمهوری اسلامی، خصوصاً آغاز مبارزه مسلحانه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، شکست خورد و به بن بست قطعی رسید، او به فکر جلب حمایت غرب به هر قیمت افتاد.

فرقه رجوی در تبلیغات خود همیشه مدعی بوده و هست که مورد حمایت کشورهای غربی می باشد و دلیل این مدعا را نیز حمایت معدودی شخصیت های سیاسی عمدتاً "سابق" غربی، که بعضاً در ازای دریافت پول این کار را انجام می دهند، اعلام می کند.

آخرین نمونه این گونه حمایت ها که فرقه تروریستی رجوی به شدت به تبلیغ آن پرداخته، نامه ۲۳ تن از این دسته افراد به رئیس جمهور جدید آمریکا بود که خواسته بودند از فرقه رجوی علیه ایران استفاده نماید. ظاهراً مسعود رجوی این عده از سیاستمداران از دور استفاده خارج شده، که وزن چندانی در سیاست خارجی آمریکا ندارند، را واسطه قرار داده بود تا خود را جهت استفاده آمریکا علیه ایران عرضه نماید. انتشار این نامه و عدم هرگونه واکنش از جانب ایران و رسانه های معتبر بین المللی، دست خالی رجوی را بیش از پیش رو کرد.

نامه مزبور که توسط شهردار سابق نیویورک رودی جولیان لابی حقوق بگیر فرقه رجوی، که به همین دلیل کسی حاضر نشد برای تصدی پست وزارت خارجه از وی دفاع کند، تهیه شده بود ابتدا از شبکه جنگ طلب فاکس نیوز آمریکا منتشر گردید. البته رسانه های بیگانه فارسی زبان همچون رادیو فردا، صدای آمریکا و بی بی سی فارسی هم سعی کردند آن را تبلیغ نمایند. جالب است که این نامه در محافل غیر ایرانی هیچگونه خریداری نداشت. البته به نظر می رسد هدف از انتشار این نامه ایجاد واکنش در جمهوری اسلامی و جنگ روانی باشد.

در سال های پس از انقلاب اسلامی، بارها شاهد نامه های نمایشی فرقه تروریستی رجوی در غرب بوده ایم. فرقه در این گونه نمایش های تبلیغاتی اساساً دو هدف را دنبال می نماید:

هدف اول جبران شکست های میدانی بوده است. واقعیت اینست که فرقه رجوی بعد از آن که تمام تلاش خود را برای ماندن در عراق به عمل آورد و نهایتاً ناگزیر به خروج از این کشور شد با بن بستی به مراتب مرگبارتر از بن بست های قبلی مواجه گردید. مسعود رجوی تا زمانی می تواند مورد توجه آمریکا باشد و خود را به عنوان یک نیروی مقابل جمهوری اسلامی عرضه نماید که قادر به انجام اقدامات تروریستی در داخل کشور باشد.

هدف دوم مقابله با سرخوردگی نیروها و فائق آمدن با جریان مسئله داری است که بعد از هر شکست در صحنه عمل بوجود می آید. فایده اینگونه نمایش های تبلیغی نشان دادن قدرت نه در برابر مردم ایران یا حتی افکار عمومی جهان، بلکه در برابر نیروهای به شدت ناامید و مسئله دار است.



کاری که رجوی البته با صرف پول می تواند انجام دهد انتشار همین دست نامه هاست که کمترین تأثیری در روند جریان‌های سیاسی و اجتماعی چه در داخل و چه در خارج از کشور ندارد و این را همگان به خوبی می دانند.

فرقه رجوی که هزاران کیلومتر دور از مرزهای ایران و عاجز از هرگونه اقدام عملی، در شرایط بن بست مطلق قرار دارد برای حفظ و کنترل نیروهای خود مجبور است به چنین ترفندهایی برای مطرح ماندن دست بزند، البته این اقدامات جز رو کردن دست خالی اش سود دیگری ندارد. یعنی تمام بضاعت رجوی در آمریکا، همین ۲۳ نفر بازنشسته از کار افتاده بیشتر نبوده است.

واقعیت اینست که فرقه رجوی سال هاست که به لحاظ اجتماعی در داخل ایران و حتی به لحاظ بین المللی کاملاً فلج شده و بر همه طرف حساب‌ها معلوم گشته که فاقد هرگونه پایگاه مردمی است و به دلیل ترور مردم عادی، سران کشور و دانشمندان هسته‌ای به عنوان یک فرقه تروریستی مورد تنفر عموم است. علاوه بر آن خیانت‌ها و جنایت‌های فرقه رجوی در جنگ هشت ساله، همدستی با دشمن متجاوز، جاسوسی به نفع دشمن، اقدام علیه امنیت داخلی و بین المللی کشور موجب شده که نه تنها هیچ گونه پایگاه مردمی در ایران نداشته باشد بلکه مورد تنفر خاص و عام نیز باشد.

نقض حقوق بشر در تشکیلات فرقه رجوی، سلب حقوق انسانی اعضای دربند فرقه، ممانعت از ملاقات اعضای دربند با خانواده‌هایشان که در سال‌های اخیر بازتاب جهانی یافته، جنایت علیه اعضای جداشده، و حمایت از فرقه تروریستی داعش سبب شده که سازمان مجاهدین خلق در سطح بین المللی به عنوان یک فرقه ضد بشری و غیر قابل اتکاء مطرح شود.

فرقه از هم پاشیده و پوشالی رجوی، محصور در آلبانی، بنا به مقتضیات زمان و مصالح و منافع حقیر خود، هر بار دست به دامن دولت و حکومتی می شود تا برای حیات خفیف و خائنانه خویش گدائی حمایت سیاسی نماید و البته همیشه دست رد به سینه اش زده می شود.

در ماهیت ساختاری فرقه رجوی، این شیوه زندگی جز لاینفک آن است. این فرقه در پی ایجاد اختلاف بین غرب و ایران است تا در ادامه بتواند در شکاف حاصل چند صباحی دیگر نفس بکشد. این استراتژی مشمئز کننده در برهه‌های مختلفی از تاریخچه نکبت بار فرقه رجوی به چشم می خورد.

فرقه تروریستی رجوی که زمانی شعارهای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی اش گوش فلک را کر می کرد و جمهوری اسلامی را به مماشات در برابر آمریکا و اسرائیل متهم می نمود اینک دست به دامان سیاستمداران جنگ طلب و منزوی آمریکائی شده تا خود را زنده و سرپا نشان دهد.

اوضاع نابسامان و چهره‌ی زشت این فرقه در بعد بیرونی و از هم پاشیدگی آن در بعد درونی، سبب شده که سران فرقه برای بقا و ادامه، به حامیان دست‌چندم آمریکایی خود متوسل شده و با صرف هزینه‌های سنگین، تلاش نمایند که نامه‌هایی این گونه در حمایت از آنان منتشر شود. فرقه اینک بازمانده توان خود را به بعد سیاسی معطوف نموده است ولی کارنامه‌ی سی و چند ساله آن نشان می دهد که تلاش‌های امروزش در واقع آب به غریبال پیمودن است.

## نامه ی مادر رنج کشیده به فرزنداناش (مهری، ناهید و محمود سعادتی) در آلبانی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۱۷ بهمن ۱۳۹۵

با سلام گرم و صمیمانه به فرزندان دلبندم

حالتان چطور است؟ امیدوارم و از این که دیگر در مملکت عراق نیستید و سفر کردید به یک کشور آزاد اروپایی، بسیار خوشحالم و خوشحال تر از این که می توانستیم با هم حال و احوالی داشته باشیم. ولی انگار نه انگار که نه مادری، نه برادری و نه خانواده دارید.

مگر در اسلام شما، رنجاندن مادر گناه کبیره نیست؟

من هم دیگر پیر شده ام و با انواع بیماری ها در گریانم. امیدوارم رهبران شما بدانند و ما مادران را درک کنند. و بدانند که جگر گوشگانی در کشور دارید و دلشان برای شماها لک زده.

لطفاً خواهش می کنم با نامه ای یا تلفنی دلم را شاد کنید.

به امید دیدار و چشم به راه همه تان.

محمود، مهری و ناهید می بوسمتان و درآغوش می گیرمتان.

**مادرتان : حمایل غنی زاده**



## خیانت مسعود رجوی و آزادیش از زندان



انجمن نجات مرکز مازندران - ۵ بهمن ۱۳۹۵

در روزهایی که انقلاب در تب و تاب بالایی قرار داشت و مردم غیور کشورمان خود را برای پیروزی آماده می نمودند، اخباری در مورد دستگیری تعدادی از انقلابیون طراز اول در سر تیترا اخبار مشاهده شد که ضربه ای به این حرکت مردمی وارد آورد و آیت الله خمینی و یاوران ایشان را نگران نمود. مسعود رجوی خائن نیز جزء همین افراد بود که البته چند روز قبل از آن ها دستگیر شده بود و همان طور که بر طبق اسناد و مدارک معتبری که بعداً پخش شد، مشخص شد که چند نفری که در این رابطه دستگیر شده بودند تماماً به واسطه خیانتی که مسعود رجوی وطن فروش انجام داده بود به وقوع پیوسته و همه آن ها با کרוکی ها و آدرس هایی که این آدم فروش برای ساواک طراحی نموده بود دستگیر و بعداً اعدام شدند و این تروریست برای آن که جان بی ارزش خود را نجات دهد این نقشه شوم را برای آن شهداء کشیده بود و با همکاری برادر جنایتکارش که او هم برای ساواک کار می کرد این طرح را پیاده نموده بودند که این یکی از خیانت های بیشماری است که مسعود رجوی در حق ملت ایران و انقلاب انجام داده است.

البته بعد از جریان سی ام دی ماه ۱۳۵۷ باز هم چندین و چند بار شاهد وطن فروشی های این خائن بوده ایم که از نمونه های آن می توان به همکاری نزدیک با دشمن بعثی و مشارکت در جنگی که بر علیه کشورمان و ملت عزیزمان به مدت ۸ سال انجام داد نام برد که در آن زمان سازمان تروریستی مجاهدین برای همکاری با دشمنان اسلام و انقلاب دست به هر اقدامی می زدند و با هر راهی به انقلاب نوپای ما ضربه می زدند تا بتوانند وجود ناجوانمرد خودشان را به دشمنان نشان دهند.

سرکرده خیانت پیشه فرقه رجوی که روزگاری در اندیشه ربودن انقلاب، فکر خام خود و رسیدن به رهبری مردم ایران بود، با پیروزی انقلاب فکر پلید خود را عوض نموده و با همراهی آن خواست بعد از مدتی با نیرنگ ها و جنایت هایی مانند ترور بزرگان انقلاب، آن را بر بایند و خود بر مسند جمهوری اسلامی باشد. اما تمامی این افکار خام این فرد مریض احوال با درایت و تیزهوشی رهبر فرزانه انقلاب ناکام ماند، طوری که تمام بافته های این خائن را پنبه نمود و حتی باعث شد تا بعد از مدتی که انقلاب تازه روپای خود ایستاده و حرکت رو به جلو را آغاز نموده بود، همکاری با دشمنان اسلام را پیشه خود سازد. با این طرز فکر به فرانسه گریخته، از آنجا به عراق آمده و در بطن جنگ مستقیم با انقلاب قرار بگیرد تا بتواند از طریق مبارزه مسلحانه و جنگ ورزی با هموطنان خود

به آرزوهای پوشالی خود برسد که باز هم با درایت رهبری تمامی نقشه های آن ها به شکست منجر شد. این بود عاقبت خیانت به مملکت و انقلابی که توسط مردم غیور و سربلند انجام شده و به دست آمده است.

اکنون که فرقه ضد بشری رجوی در اوج تباهی و افول قرار داشته و در نهایت بعد از گذشت چند صبحی به ریشه کنی خواهد رسید، باز هم عناصر خود را با همان نیرنگ های همیشگی (ما با قضایایی که در ایران اتفاق افتاده و پیروزی کذایی که نزدیک است به کشورمان با اهدافمان بازخواهیم گشت) سرگرم نموده و آن ها را با جشن های دروغینی که خودشان هم می دانند دیگر ارزشی برایشان ندارد در زندان های خود محبوس داشته و آن ها را با آزادی مسعود رجوی خائن و یا ریاست جمهوری پوشالی مریم قجر، غیره و غیره سرگرم می نمایند تا بتوانند ارتزاق خودشان از حامیان تروریستی خود را بیشتر و بیشتر نمایند. البته سرانجام پلید و بی هدف آن ها بر همگان مشخص و آشکار می باشد. عمر نکبت بار آن ها رو به اتمام می باشد و حتی حامیان تروریستی آن ها نیز کاری برای آن ها انجام نمی دهند و نخواهند داد.

### آن سینگلتون: کلید معمای بازپروری گروگان های مجاهدین خلق در آلبانی در دست خانواده هاست



سایت ایران اینترلینک - ۲۹ دی ۱۳۹۵

خانم آن سینگلتون مقیم انگلستان که در راستای کمک به خانواده های دردمند و رنج کشیده اعضای گرفتار در فرقه تروریستی رجوی فعالیت می کند، مصاحبه ای با شبکه "گزتا ایمپکت" در آلبانی در تاریخ ۹ ژانویه داشت که بر روی یوتیوب نیز در لینک زیر قابل مشاهده است.

خانم سینگلتون که از انگلستان با مجری برنامه در استودیو در آلبانی از طریق ارتباط ویدئویی صحبت می کرد در پاسخ به سؤالی که مطرح شد همچنین عنوان نمود که: "... شما باید گروهی مانند مجاهدین خلق را خطرناک ارزیابی نمایید، زیرا تمامی آن ها مغزشویی شده اند. تا زمانی که آنان را بازپروری نکنیم آنان یک تهدید محسوب می شوند. ولی در خصوص رفتاری آن ها، سطوح مختلفی از تهدید و خطر وجود دارند. این گروه توسط گارد جمهوری صدام حسین تعلیم دیده اند. آنان به طور خاص خطرناک محسوب می شوند." خانم سینگلتون در این مصاحبه ویدئویی تأکید نمود که برای بازپروری این افراد و خارج کردن آنان از وضعیت مغزشویی شده فعلی و بی خطر کردن آنان، وارد کردن خانواده ها امری حیاتی و الزامی است چرا که کلید حل معما در دستان آنان قرار دارد.

گزتا ایمپکت

## مصاحبه با خانم ثریا عبداللہی

مادر آقای امیر اصلان (اسیر فرقه ستیزه جوی مجاهدین در آلبانی)



سایت نیم نگاه - ۴ بهمن ماه ۱۳۹۵

... خانم عبداللہی شما چهار سال در درب ورودی اسارتگاه اشرف در عراق به همراه خانواده ها برای رهایی و نجات فرزندان و بستگان عزیزتان از حصارهای ذهنی و فیزیکی فرقه ستیزه جوی رجوی، مبارزه کردید و جانانه با سران فرقه مجاهدین جنگیدید سرانجام رهبری و سران فرقه وادار شدند ساکنین اشرف و سپس لیبرتی را به کشور آلبانی منتقل کنند همین طور فرزند شما امیر را، حال به عنوان یک مادر چه احساسی دارید؟

من و دیگر خانواده ها برای دیدار با عزیزان خود با امیدواری تمام به عراق رفتیم. بعد از این که وارد پادگان اشرف شدیم تمام افکار و رویاهای چندین ساله ای که داشتیم به یکباره ویران شد. من نمی دانستم که فرزندم چگونه و چرا در چنین زندان مخوفی اسیر و گرفتار شده است، امیر تنها فرزند پسر من است یعنی تمام عشق و هستی من در وجود و نفس امیر خلاصه شده، بعد از چند روز استقرار در اشرف جلوی درب اسد برای ملاقات رفتیم، باور کنید کلمه ملاقات برای من تعجب آور بود که چرا ملاقات؟ مگر بچه های ما زندانی هستند؟ جرم آن ها چه بود؟ بعد از مدت ها تحصن، فهمیدم که اعضای فرقه و راهزنان رجوی، پسر را با حيله و



نیرنگ از ترکیه به بهانه زندگی بهتر ربوده و به نفرین شده اشرف (مقر اصلی فرقه رجوی در عراق) بردند. مادر امیر بمیرد که فکر می کردم پسر من در آلمان زندگی می کند....

وقتی فهمیدم پسر من چندین سال در عراق و در زندان رجوی، اسیر و شکنجه شده، شاید باور نکنید مثل دیوانه ها فقط فریاد می زدم و زمین و زمان را نفرین می کردم که چرا بچه مظلوم و بی گناه من؟

بعد از مدتی که از تحصن من به عنوان اعتراض به سران فرقه گذشت متوجه شدم خیلی از جوان ها همچون امیر من فریب این دیو هزارپا را خورده و گرفتارند، ولی الان به عنوان یک مادر خوشحالم. در مدت اسارت فرزندم در اشرف و لیبرتی، هر لحظه آن بر من چندین سال می گذشت زیرا از وضعیت نا امن کشور عراق اطلاع دقیق داشتم و می دانستم که رهبران فرقه، عزیزانمان را به عنوان سپر جان خود در این دو پایگاه نگه داشته بودند و با کشته شدن هریک از آن ها سعی می کردند تا چند صبحی به عمر ننگین خود ادامه دهند. موضوع مهمی که باید بدان اشاره کنم خروج و جدایی نفرات اسیر از اشرف و لیبرتی در واقع بعد از ۳۵ سال است که با همت، قدرت و صبوری خانواده ها انجام شد.

بعد از چند سال تلاش خانواده ها، موفق شدیم به هر نحو ممکن اسیران را با همکاری نهادهای بین المللی از کشور عراق خارج کنیم که این بزرگترین موفقیت خانواده ها و مادران بعد از سال ها تلاش بود.

**تاکنون صدها نفر از اعضای فرقه رجوی به دلیل روشنگری و تلاش های خستگی ناپذیر شما خانواده ها و همچنین اعضای جدا شده از فرقه رجوی چه در کمپ های اشرف و لیبرتی در عراق و نیز پس از انتقال افراد به آلبانی توانسته اند از اسارتگاه های فرقه فرار کنند، اما پرسشی که ذهن مرا مشغول کرده این است که چرا فرزند عزیز شما امیر فرار نکرده است؟ دوست دارم تحلیل شما را بشنوم؟**

چند سال تحصن خانواده ها و جدا شدگان در اشرف، در واقع کمر رجوی و رجوی ها را شکست چرا؟ چون همانطور که اطلاع دارید اکثر اسیران در اشرف و لیبرتی از فسادها و خیانت های رجوی خبری نداشتند و همه در بنگال ها و کانکس ها زندانی بودند، با نصب صدها بلندگو در اطراف اشرف و افشاگری های جدا شدگان و علی الخصوص افشای ماجرای "رقص رهایی" از سوی خانم بتول سلطانی عضو سابق شورای رهبری مجاهدین که ساکن آلمان است و دیگر عزیزان جدا شده ساکن ایران و دیگر کشورها، اشرف مقر فرقه رجوی را بعد از سه دهه واقعاً لرزاند.

من روح زخم خورده ی این جریان بودم. تنها پسر مظلوم، بیگناه و ساده من در اشرف چندین سال زندانی و اسیر بود و من هیچ خبری از این ماجرا نداشتیم. بعد از مدت ها تحصن، التماس و گریه درخواست ملاقات کردم و در جواب از سوی سران فرقه رجوی فقط فحش و سنگ و تهدید دیدم و شنیدم. واقعا تصمیم داشتم اشرف را با چنگ و دندان ویران کنم نه فقط برای آزادی پسر خودم، خیر، برای آزادی تمامی اسیران که خانواده آن ها چندین سال فقط برای این لحظه و دیدار، انتظار کشیده بودند، همچون مرحوم شوکت قاسمی ها و توکلی، هاجری، فنودی و میرزایی ها. همه این خانواده ها فقط منتظر یک دقیقه ملاقات بودند.



ما مادران به جز دیدار و آزادی اسیران درخواست دیگری نداشتیم ولی اعضای فرقه رجوی به هر صورت ممکن خانواده ها را به سیاست ربط می دادند!! من یکی از این خانواده ها هستم که سالیان سال با دسترنج خودم زندگی و بچه هایم را بزرگ کردم اما رجوی به من خیانت کرد پسر را ربود و به من که مادر پسر هستم انواع تهمت ها را زد، حتی برای پسر نشست ها گذاشته بود. بعداً جدادگانی که از اشرف فرار می کردند به من گفتند برای فرزندان امیر، رجوی نشست ها گذاشته و انواع تهمت ها را در این نشست ها به امیر زده و گفته است مادر تو شکنجه گر ... و دیگر تهمت ها که لایق خودش و همسرش است. در جمع هزاران نفر، به پسر من این تهمت ها را گفته، شما حساب کنید امیر جوانم وقتی در بین دوستان و دشمنانش این حرف ها را بشنود چه حالی پیدا می کند؟ یا من که مادرم وقتی این حرکت زننده و کثیف رجوی را بشنوم چه حالی می شوم؟؟؟

ما خانواده ها بی دلیل گرفتار خیانت های رجوی شدیم و رجوی پسر من را با حيله و نیرنگ از خاک ترکیه ربود و به عراق منتقل کرد، چندین سال از پسر من بی خبر ماندم. بعد از مدت ها پسر من را وادار کردند به من زنگ بزند و به دروغ بگویند من آلمان هستم، مربی شده ام و باشگاه دارم. آیا این دروغ ها و حيله های شیطانی رجوی را باید نادیده می گرفتیم و پسر من را در صحرای کربلا و در بین گرگ های درنده تنها می گذاشتیم؟

من بچه هایم را با مشکلات تمام، بزرگ کردم. به خاطر بچه هایم از جوانی و هستی خودم گذشتم. این بچه ها طوری تربیت شدند که آزارشان به مورچه هم نرسید. وقتی امیر باشگاه و یا مدرسه می رفت نصف هزینه راه و توجیبی اش را به مستمندان می داد، به من و خانواده اش کوچکترین بی حرمتی نمی کرد ولی چنان از سوی فرقه رجوی مغزشویی شده بود که در مصاحبه هایش به من بی حرمتی کرد. من پسر من را می شناسم لقمه حلال خورده، می دانم چقدر زیر شکنجه روحی و جسمی بوده ... وقتی این مطالب را می گویم تمام بدنم می لرزد....

من روزی که پشت درب اسد رفتم قسم خوردم برای دیدن بچه ام آمده ام، آنجا فریاد زدم پسر من را می خواهم ولی با توهین و فحش اعضای فرقه رجوی مواجه شدم، چرا؟

من که کاره ای نبودم یک مادر بودم، نه اشرف آمده بودم و نه قرارگاه اشرف را می شناختم، چرا اجازه ندادند پسر من را ببینم؟

اعضای فرقه ی دجال و شیطانی رجوی، بعد از چندین سال تمام آرزوهای من و خواهران امیر را به باد فنا دادند آیا در مقابل این همه خیانت ها باید سکوت می کردم؟

زمانی که جدادگان از جنایت ها و شکنجه های رجوی صحبت می کردند، ساعت ها فکر می کردم که حتماً امیر هم این شکنجه ها را دیده، نه تنها امیر، بلکه تمام اسیران به هر نحوی شکنجه شده اند. وقتی این مطالب را می شنیدم و می خواندم، همچون دیوانه پشت بلندگوها می رفتم و فریاد می زدم تا شاید آتش درونم خاموش شود. می گفتم رجوی پسر من را زندانی و اسیر کرده است چون مادرش به تمام دنیا فهماند که رجوی چگونه به مادران و خواهران خیانت کرده است. رجوی پسر من را اسیر کرده چون مادر امیر با فریادها، افشاگری ها و با صدای رسایش تمام اسیران دربند را آگاه کرد و به گوش اعضای فرقه رساند که رجوی به آن ها نیز خیانت کرده است. رجوی پسر من را به خاطر این که مادرش، اشرف را با صدای افشاگرانه خود ویران کرد تحت فشار گذاشت و

او را شکنجه روحی داد. آری پسر من به خاطر رهایی هزاران نفر گرفتار شده در اشرف، در زندان آلبانی، زندانی و محبوس است، حال نوبت شما جدانشدگان است که برای رهایی تنها پسر من تلاش کنید.

شما یک مادر دردمند، صبور، بسیار جسور، شجاع و فداکار هستید شما چهار سال در درب ورودی قرارگاه اشرف در عراق یک تنه و شجاعانه در مقابل سران بی رحم تشکیلات مخوف و تروریستی رجوی ایستادید و با صدای بلند و فریادی رسا خواستار رهایی فرزندان و سایر افراد اسیر خانواده ها، از اسارتگاه فرقه مجاهدین شدید. به یاد دارم در گفتگویی که با هم داشتیم و تحت عنوان "مصاحبه سایت نیم نگاه با خانم ثریا عبداللهی" به تاریخ ۲۲ و ۲۴ تیرماه سال ۱۳۹۲ در دو قسمت در سایت و صفحه فیس بوک نیم نگاه مندرج و در معرض دید همگان قرار گرفت، گفتید یکی از اعضای جدا شده به نام ایمان که از اسارتگاه اشرف فرار کرده و به شما خانواده ها پیوسته بود وقتی شما را در همان برخورد اول دید و پرسید شما ثریا هستید؟ و شما خودتان را معرفی کردید بلافاصله گفت سران مجاهدین خلق از شما وحشت دارند. این پالس روشنی از شجاعت، فداکاری و دلیری یک مادر و شیرزن آذری به نام خانم ثریا عبداللهی است که با یک تشکیلات فاشیستی که بیش از نیم قرن سابقه اقدامات تروریستی دارد، درگیر شده و برای رهایی فرزندش مبارزه می کند. حال از شما می پرسم در شرایط کنونی، چشم انداز را چطور ارزیابی می کنید؟

جواب سؤال شما بسیار روشن و واضح است، بعد از تلاش شبانه روزی شما جدانشدگان و تمامی خانواده ها در عرض چندین سال که بنده در صحنه هستم و می بینم، نفس های آخر رجوی در کشور آلبانی است. همانطور که شاهد هستید خوشبختانه صدها نفر از فرقه رجوی اعلام جدایی کردند و به دنیای روشن و واقعی آمدند. جدایی و فرار در اشرف واقعاً خیلی سخت بود، بعضی از اسیران که از اشرف فرار می کردند می گفتند ما سال ها برای فرارمان برنامه ریزی کردیم. خوشبختانه الآن در آلبانی چنین مشکلاتی را ندارند، خدا را شاکرم، بالاخره تلاش شما عزیزان و دیگر خانواده ها و علی الخصوص مادران و خواهران تلاشگر به ثمر نشست.







## به نظر شما حال که افراد تحت اسارت فرقه رجوی از عراق به آلبانی منتقل شدند چه فرصت ها و چه تهدیدهایی برای خانواده ها پیش خواهد آمد؟

فرقه رجوی از حضور و صدای خانواده ها وحشت دارد چرا که وحشت رجوی از عشق و عاطفه است این دوعنصر، ویرانگر این فرقه هست و خواهد بود، به همین دلیل در اسارتگاه های رجوی عشق، عاطفه و ازدواج ممنوع بوده و هست.

اشرف را عشق مادران، خواهران و برادرانمان ویران کرد یعنی حضور دائمی خانواده ها در پادگان اشرف باعث ویرانی آن شد، گریه مادران ... آه و ناله خواهران ... صدای فرزندان ... از همه مهمتر استقامت و صبوری خانواده ها و مادران در کشوری همچون عراق باعث شد مقر فرقه رجوی در اشرف ویران شود، اکثر خانواده ها و علی الخصوص خانم ها تحمل بعضی کمی و کاستی ها را نداشتند ولی برای دیدار با عزیزان خود بعد از سال ها دوری، تحمل می کردند ولی الآن شرایط کشور آلبانی نسبت به عراق تا حدودی قابل تحمل است و باید از این فرصت برای رهایی عزیزانمان استفاده کنیم و خانواده ها برای زدن تیر خلاص و نابودی فرقه رجوی به آلبانی اعزام شوند. اما در مورد تهدیدها فرمودید، فعلاً تهدیدها طبق معمول از ناحیه اعضای فرقه است که مبادا خانواده ها به آلبانی بیایند چون سران فرقه می دانند حضور مجدد خانواده ها، مقر آلبانی را هم به سرنوشت اشرف و لیبرتی دچار خواهد کرد.

## خانم عبداللهی شما که مادری تجربه دیده و از فعالان مؤثر و الهام بخش انجمن نجات هستید در رابطه با رهایی اسیران فرقه رجوی که هم اکنون در آلبانی به سر می برند چه راهکارهایی را پیشنهاد می کنید؟

خاطر هست زمانی که عزیزان و اسیران خانواده ها از زندان اشرف با هزاران امید و آرزو به دیدار، به زندان و قلعه دیگری به نام لیبرتی (موقتاً) منتقل شدند که بتوانند هم با خانواده خود در ارتباط و یا ملاقات داشته باشند و هم سریعاً به کشورهای ثالث منتقل شوند این انتقال به خاطر وضع ناامن کشور عراق بود که رجوی می خواست به هر نحو ممکن از این ناامنی ها به نفع خود استفاده نماید. متأسفانه علیرغم حضور خانواده های دردمند و ستم دیده که چندین بار به عراق و لیبرتی رفتند و روزها و هفته ها با تحمل تمامی سختی ها، نتوانستند حتی لحظه ای دیدار و ملاقاتی با عزیزان دربند خود داشته باشند، خیلی از خانواده ها نگران وضعیت جسمی و روحی اسیران خود بودند و به خاطر همین مسئله کسانی که به کشور آلبانی منتقل می شدند، شما نمی دانید خانواده ها چه شور و حالی پیدا می کردند، من با اکثر این مادران، خواهران و عزیزان دردمند در ارتباطم. وقتی خبر اعزام عزیزان را به مادری و یا خواهری می دادم، پشت خط تلفن گریه مجالشان نمی داد که لااقل کلمه ای صحبت کنند، چرا که بعد از سه دهه عزیزانشان از کشور عراق و یا بهتر بگویم از زندان الموتی رجوی رها می شدند، واقعاً امید دیدار عزیزانشان، هزاران مرتبه در دل خانواده ها بیشتر و بیشتر می شد.

حال با توجه به انتقال عزیزانمان به کشور آلبانی که خدا را شکر لااقل از خمپاره و موشک در امنیت کامل هستند (هر چند اگر رجوی بخواهد نفرات مخالف را سر به نیست کند به انواع بهانه ها متوسل می شود) بنظرم حضور خانواده در آلبانی می تواند مسیر



آزادی تمامی عزیزان و دیدار آن ها را با خانواده ها میسر کند، زیرا همانطور که قبلاً گفتم، عشق خانواده و صدای مادران دو عنصر ویرانگر بنیان ها و ستون چندین ساله فرقه شیطان‌ی رجوی و رجویان است.

این اواخر با خبر شدم که مریم قجر و مهدی ابریشمچی با حضور خانواده ها در پشت زندان قلعه رجوی در آلبانی شدیداً مخالف هستند چون می دانند اگر پای یکی از این خانواده ها به آلبانی برسد پرونده فساد منافقین برای ابد بسته خواهد شد.

من به عنوان مادری دردمند و چشم انتظار از تمام نهاد ها و سازمان های بین المللی و حقوق بشری خواهشمندم، مسیر حضور خانواده ها و ملاقات با عزیزانمان را در کشور آلبانی مهیا کنند.

با توجه به این مسئله که خودم مادر هستم، شرح حال مادران را در شرایط کنونی می دانم. ما مادران و همچنین خواهران، دلتنگ عزیزان خود هستیم. بعد از چندین سال جدایی و تحمل تمام سختی ها، این حق قانونی و انسانی ماست که لااقل یک دیدار چند دقیقه ای با عزیزان دربند و گرفتار خود آن هم داشته باشیم.

مجدداً می گویم حضور خانواده ها در پشت دیوارهای سنگی زندان آلبانی الزامیست.

**سرانجام پس از سال ها حضور فرقه رجوی در عراق، بر اثر فعالیت خستگی ناپذیر خانواده ها و فعالان انجمن نجات و فشار نهادهای بین المللی، فرقه رجوی وادار شد افراد تحت اسارت خود را به آلبانی منتقل کند. به نظر شما که رویدادهای مربوط به تشکیلات تروریستی رجوی را پیگیری می کنید، این تحول و رویداد، فرقه مجاهدین خلق را در چه وضعیت و شرایطی قرار خواهد داد؟**

من به نوبه خودم و به نمایندگی از تمام خانواده ها، از زحمات مسئولین انجمن های نجات و جادشگانی که در ایران و یا در خارج کشور حضور دارند، بی نهایت تشکر می کنم. حضور نفرات جدا شده در کنار خانواده ها در عرض چندین سال تحصن در اشرف و لیبرتی به نوعی ستون امید و دلگرمی بود. به یقین باید گفت که افشاگری های همین نفرات مظلوم و ستم دیده که سالیان سال عمری را با شکنجه روحی و جسمی در زندان های وحشتناک در اشرف و عراق گذارند، ستون چهل ساله رجوی را ویران کرد. جدا شدگان که عمری را به بهانه سرنگونی نظام و مبارزه با ظلم و ستم در تارهای عنکبوتی اسیر بودند، درحقیقت سند جنایت های رجوی هستند. این دیو هزار سر، آروز و هستی جوانان این مرز و بوم را فدای هواهای نفسانی و جاه طلبی خود کرد. رجوی زمانی نابود شد که هواداران این ملعون بعد از تحمل سال ها زندان، فرار کردند و دست به افشاگری زدند و همین باعث ویرانی قلعه اشرف و لیبرتی شد.

به جرأت بگویم، فرقه رجوی زمانی ویران شد که به افراد وفادار و از جان گذشته خود خیانت کرد. چون همان نفرات رهبر مقفودالثر و مرحوم را به نردبان نفسانی رسانده بودند. باز همان اعضا به یقین قادر بودند و هستند که این شیر خفته را به پایین نردبان بکشند و با کمر به زمین بزنند، زنده باد همت و قدرت جدا شدگان دلیرم ...

آخرین سوال رو مطرح می کنم شما مادری چشم انتظار و دردمند هستید که سال هاست فرزند عزیزش در اسارت فرقه ستیزه جوی رجوی به سر می برد و یکی از فعالین و مسئولین انجمن نجات نیز هستید چه پیامی برای خانواده های اسیران فرقه و مخاطبین سایت نیم نگاه دارید؟

اگر اجازه بدهید به حکم ادب و احترام به خانواده محترم خانم توکلی (رئوف عبدی) عرض تسلیتی داشته باشم. همانطور که اطلاع دارید مرحوم حبیب الله رئوف عبدی پدر احمد عبدی اسیر در زندان آلبانی، روز جمعه با دل نگران و چشم منتظر دارفانی را وداع گفتند. از خداوند برای سرکار خانم مهین توکلی و خانواده محترم رئوف عبدی صبر عجیل و جمیل خواهانم.

شاید این مصاحبه بهانه ای شد که عرض ادب و سلامی داشته باشم خدمت تمامی خانواده های عزیزتر از جانم، خدمت تمام مادران و خواهران خسته دل و چشم انتظار و تمامی برادران و همسران و فرزندان که سالیان سال با همین عزیزان عمری را سپری کردم، همراهان و همسنگران! من شاهد دردها و رنج هایتان بودم و هستم، می دانم که هر روز صبح منتظر خبری از عزیزان خود هستید، تمام دردهای انتظار شما را با جان دل لمس می کنم، چون من هم مادرم، من هم شانزده سال است در حسرت دیدار چند ثانیه ای هستم، همه ما دلتنگ و خسته از ظلم زمانه و نامردمان این زمان هستیم با تمام این مشکلات ... افتخار می کنم به همت، صبر، قدرت، آگاهی، هوشیاری، گذشت بیش از حد و ایمان شما، عزیزان! خدا با صابران است، صبر ایوب وار شما، راه رهایی عزیزانمان را هموارتر کرده، خواهش می کنم از نوشتن نامه و ارسال آن به نهادهای حقوق بشری و سفارت ایران در کشور آلبانی و نمایندگان کمیساریای مستقر در کشور آلبانی دریغ نکنید، مطمئن باشید با پیگیری های مداوم، دشمن را زمین گیر خواهیم کرد، اندکی صبر سحر نزدیک است... به امید رهایی تمامی اسیران

### آرش رضایی



## تاریخچه و تعریف قاچاق انسان و اهداف آن



### سایت هابیلیان، ویژه نامه منافقین و قاچاق انسان

قرن ها پیش، زمانی که بشر بر اثر زیاده خواهی و افزایش تمایلات مادی خویش در پی برتری جویی برآمد، انگیزه ی استفاده از تلاش و بهره ی دیگران به عنوان یکی از نکات تاریک پرونده ی بشر ثبت گردید. آنجا بود که تلاش انسان برای ارتقاء بیشتر صنعت و در جهت استیلاجویی بر ابناء بشر آغاز شد. در حقیقت ریشه های نظام سرمایه داری به قرون وسطی بر می گردد که در آن جستجوی سودانگیزی حاکم بر زندگی بسیاری از مردم محسوب می شد. در واقع کشف آمریکا در ۱۴۹۲ را می توان به جستجو برای یافتن بازارهای جدید مربوط دانست. البته در این میان نبرد سختی که میان شمالی ها و جنوبی ها در قاره ی آمریکا صورت گرفت اولین جنگ رسمی بشر بر ضد برده داری بود که به برتری مخالفان برده داری انجامید اما این جنگ آنگونه که می بایست نتوانست به فرجام اندیشه ی ضد برده داری کمک کند.

پیشرفت های وسیع علمی بشر و انواع خلاقیت ها و نوآوری های جدید و ورود نظام کارخانه ای موجب تمرکز بر امور کار گردید. انقلاب صنعتی که در اروپا شکل گرفت از اولین نتایج حاصله از افزایش ثروت صاحبان صنعت و کاهش قدرت مادی و تنزل جایگاه اجتماعی طبقات ضعیف در جامعه بود، به گونه ای که حداکثر توان کارگران در مقابل حداقل دستمزد، باعث افزایش شکاف های اجتماعی در سطوح حداقل و حداکثر جامعه گردید. این نیاز روز افزون و اشتباهی سیری ناپذیر بخش صنعت باعث شد تا نیاز به نیروی کار بیشتر، صنعت مداران را به فکر راه چاره بیندازد. نیروی کار ارزان – حتی ارزان تر از نیروی کار کشورهای صنعتی –

اولین مقدمه برای تسلط همه جانبه بر جان و زندگی انسان ها گردید و باعث شد تا نظام برده داری شکل گیرد. حمله به کشورهای آفریقایی برای چپاول ثروت های آن ها به همراه اسارت و انتقال مردان این قاره به اروپا و آمریکا توأم شد. سردمداران این تجارت پر سود اما نامشروع امپراطوری بریتانیای کبیر بود که در تمامی قاره ها آثار استثمار خود را گسترانیده بود. با تشکیل سازمان های حقوق بشر و نیز سازمان ملل متحد، کنوانسیون های بسیاری در منع برده داری وضع و لازم الاجرا گردید و همین امر باعث شد تا کشورهای استثمارگر دیگر نتوانند به صورت علنی به برده داری روی آورند. این تحول اما زمینه را برای برده داری نوین در سبک ها و جهات گوناگون فراهم نمود. تجارت جدیدی باب شد که به آن قاچاق انسان نام نهادند.

در شیوه ی مذکور برخلاف شیوه ی سنتی یا برده داری، همه چیز ظاهراً قانونی و ارادی بود. زنان جوامع فقیر برای گذران و امرار معاش خود و از طرفی برای افزایش سود در مراکز فساد اروپایی و کامجویی مردان اروپایی و آمریکایی و برخی کشورهای آسیایی، با میل و اراده ی خود به صورت قاچاق راهی این جوامع شدند. در بخش دیگری از این تجارت، فروش اعضا و جوارح انسان مد نظر قرار گرفت که در این شیوه نیز در اکثریت قریب به اتفاق موارد قربانیان با فریب و وعده وعید و تطمیع، راهی کشورهای مورد نظر می شدند تا در ظاهر به عنوان نیروی کار ارزان اما در اصل برای قاچاق اعضا و جوارح خود، در اختیار گروه های مافیایی قاچاق انسان قرار گیرند.

هدف از اجرای این عمل جنایتکارانه، عموماً انتقال و دریافت انسان ها به منظور وادار نمودن به تن فروشی، مجبور ساختن به کارهای سخت و طاقت فرسا و در برخی موارد اجرای اعمال غیر انسانی می باشد. این پدیده که امروز در قالب نوعی تجارت انجام می شود پس از قاچاق اسلحه و مواد مخدر سومین تجارت غیر قانونی در دنیا به شمار می آید که متأسفانه در سطحی نگران کننده در حال اجراست.

در شیوه ای دیگر از این روش، افراد با امید کار و یافتن شغل مناسب راهی کشورهایی خاص می شدند تا در آن کشور و یا کشوری دیگر به کار مشغول شوند اما بدون این که خود بدانند از درون گروه های تروریستی – که فاقد پایگاه و اعتبار اجتماعی می باشند، سر در می آوردند و اغلب پس از آگاهی از این مسأله نیز راه برگشتی نداشتند. این روش امروزه در برخی گروه های تروریستی همانند سازمان مجاهدین خلق اعمال می شود. این سازمان که در دهه ی ۱۳۵۰ شمسی با فریب جوانان ایرانی در داخل خاک کشور به عضو گیری مشغول بود پس از رسوایی مواضعشان در جریان انقلاب اسلامی و فرار به خارج از کشور و سپس خزیدن به دامن صدام یکی از روش های جذب نیروی خود را بر این پایه قرار داد. این روش در دهه ی ۹۰ میلادی – به دلیل عدم اقبال از مواضع این فرقه، با شتاب بیشتری دنبال شد و در حال حاضر نیز توسط همین فرقه نمایندگانی در کشور ترکیه و برخی کشورهای اروپایی قرار دارند تا برای فریب و جذب جوانان بی خبر و جویای کار دام بگسترانند.

خواندن سرگذشت برخی از این جوانان و چگونگی قاچاق آنان به اردوگاه اشرف برای بسیاری از خوانندگان خالی از لطف نیست. کمیته ی سیاسی کانون هابیلیان در این راستا با تنی چند از جدا شدگان این فرقه که مورد اغفال قرار گرفته بودند گفتگوهایی را انجام داده است که در سرفصل های بعد تقدیم خوانندگان می شود.



## تاریخچه و دلایل ظهور قاچاق انسان در گروهک منافقین



تاریخچه این عمل در گروهک منافقین باز می گردد به اواخر سال ۱۳۵۹ که در آن این گروهک به انتقال هواداران و اعضای خود از این طریق به خارج از ایران می پرداخت. آمارهای غیر رسمی از خروج حدود ده هزار عضو یا هوادار گروهک منافقین از آن تاریخ تا مدت ۹ سال خبر می دهند.

کشورهای مقصد در این قاچاقچی گری منافقین، کشورهایی مانند عراق، ترکیه، پاکستان و کشورهای اروپایی مانند فرانسه بودند. دلایل این اقدامات بعضاً استفاده از این نیروها در خارج از کشور و عموماً آموزش های تروریستی جهت اعزام به ایران و انجام عملیات های تروریستی بوده است که در عمل، نتیجه این حرکت ها ترور بیش از ۱۲۰۰۰ هموطن ایرانی توسط این گروهک از طریق همین عمل به دست آمده است.

دهه های ۶۰ و ۷۰ اوج قاچاق انسان در سازمان منافقین بود که این فرقه به دلایل بسیار زیاد و متعددی اقدام به قاچاق انسان در سطح بسیار گسترده ای کرد که بخشی از این دلایل به شرح زیر می باشد:

- گسترش برنامه های سیاسی، تبلیغی، کاری و تروریستی در سطح وسیعتر در داخل و خارج کشور خصوصاً در عراق و فرانسه مانند آموزش افراد جهت تخلیه تلفنی مراکز نظامی و امنیتی کشور، انجام عملیات های تروریستی، افزایش نیروی تشکیلاتی ارتش خصوصی صدام و ستون پنجم به منظور کمک به حزب بعث در جنگ ایران و عراق و ...

- مقاصد تبلیغاتی و جنگ روانی به منظور نشان دادن داشتن پایگاه مردمی در داخل و حتی خارج از کشور





- واگذاری نیروهای ناراضی و معترض به صدام جهت معاوضه با اسرای جنگی عراقی که این عمل غیر انسانی در دهه هفتاد در مورد بسیاری از افراد جویای کاری که در تورهای قاچاق انسان منافقین گرفتار شده بودند اعمال شده است و به عنوان اسیر جنگی با اسرای عراقی معاوضه گردیدند.

- تقلیل نیروی انسانی و ریزش بالای اعضا (بحران نیرو)

- درگیری اعضا بایکدیگر به دلیل نبود جایگاه سازمانی هم مرتبه مناسب برای نیروهای قدیمی

- منافع مالی و جیره خواری بیشتر از عراق و آمریکا، (نیروی انسانی بیشتر = فعالیت تشکیلاتی گسترده تر = جاسوسی و ترور بیشتر = تامین منابع مالی و جیره خواری بیشتر از صدام و حزب بعث)

وبسیاری موارد دیگر ...

### تعریف منافقین از قاچاق انسان!

سرکرده گروهک منافقین (مسعود رجوی) به واسطه این که قاچاق انسان یکی از ارکان اصلی فعالیت این گروهک از سال ۵۹ به بعد به حساب می آمد و انجام موفقیت آمیز آن برای منافقین بسیار حیاتی بود، در بهار سال ۱۳۶۶ در نشستی عمومی در پادگان اشرف، برای خروج هر فرد هوادار خود از ایران، عنوان یک عملیات را اطلاق نمود و همین نگرش که با القائنات منحرف رجوی در منافقین همراه شد، سبب گردید که اعضای این گروهک در باور خود قاچاق انسان را به عنوان یک عملیات مقدس بشناسند!

### مراکز اصلی منافقین به منظور قاچاق انسان

به منظور خارج سازی هواداران منافقین از ایران پایگاه هایی در کشورهای اردن، ترکیه، پاکستان، امارات، هلند، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و فرانسه و چند پایگاه در بغداد بوجود آمد که به عنوان مثال "اکبر قربانی" یکی از اعضای منافقین و "ابوالحسن مجتهد زاده" عضو شورای مرکزی گروهک منافقین به ترتیب از مسئولین این پایگاه ها در ترکیه و فرانسه بودند.

مرکز اصلی قاچاق انسان منافقین پایگاهی بود به نام "جزی" که در سال ۱۳۶۴ توسط گروهک منافقین در شهر سلیمانیه عراق تاسیس شد و قاچاقچیان انسان که برای این گروهک فعالیت می کردند از قبیل "سازمان خبات کردستان"، "حزب دموکرات کردستان"، "کومله"، "مافیای ترکیه"، "مافیای پاکستان"، "مافیای امارات و کشورهای عربی"، در کنار برخی از اعضای ارشد منافقین در این مرکز ساکن بوده و فعالیت می کردند.

قاچاقچیان سازمان اطلاعات و امنیت حزب بعث نیز پس از ایجاد روابط تنگاتنگ میان رجوی و صدام به این مرکز کمک کردند.

## قاچاق کودکان

قبل از پیدایی پدیده شوم طلاق اجباری در سال های ۶۷ و ۶۸ در گروهک منافقین، بسیاری از اعضای گروهک به صورت خانواده در پادگان ها ساکن بودند اما به دلیل محدودیت های غیرانسانی ایجاد شده توسط رجوی، کودکان در محلی به نام پانسیون نگهداری می شدند و والدین فقط حق داشتند در روزهای آخر هفته (پنج شنبه و جمعه) کودکان خود را از پانسیون تحویل بگیرند و به مکان اسکان خود منتقل کنند. پس از این ملاقات کوتاه، دوباره مجبور بودند در بعد از ظهر جمعه فرزندان خود را دوباره تحویل پانسیون نمایند.

اما این وضع نیز مطلوب رجوی نبود زیرا که وجود این کودکان باعث ایجاد علایق دنیوی و وابستگی های خانوادگی می شد و این مانع بهره کشی از نیرو ها به عنوان "فدایی" شده بود.

پس از آغاز جنگ عراق و کویت در سال ۱۳۶۹ بهانه حفظ جان کودکان از سوی رجوی مطرح شد و او توانست در یک سلسله اقدامات مخفیانه کودکان بین سنین شیرخوارگی تا ۱۰ الی ۱۲ سالگی را از عراق به کشور های خارجی قاچاق نماید.

بدین ترتیب کانون خانواده ها در گروهک منافقین از هم پاشید و بسیاری از این والدین که در عملیات تروریستی کشته شدند دیگر هیچ وقت نتوانستند فرزندان خود را ملاقات نمایند. اما بعد دیگر این پدیده سرنوشت کودکان بود، آن دسته از کودکانی که ظرفیت آموزشی مناسبی داشتند در کشورهای دیگر تحت آموزش های نظامی و القاءات عقیدتی قرار گرفتند تا در مواقع لزوم جهت اجرای عملیات تروریستی در عراق مورد استفاده قرار گیرند.

این کودکان از آن به بعد تحت القاءات ذهنی قرار گرفتند و به گونه ای آموزش دیدند که مفهوم خانواده را فقط در "پدر مسعود" می دانستند. مابقی کودکان نیز یا در اختیار هواداران خارج کشور قرار گرفتند و یا به اتباع خارجی که فرزندی نداشتند به عنوان فرزند خواندگی فروخته می شدند.

سرنوشت این کودکان تا بدانجا پیش رفت که حتی خبر آزار و اذیت های جنسی دختران کم سن و سال توسط پدرخوانده ها نیز در عراق شنیده می شد.



## دهه هفتاد و فصل جدیدی از قاچاق انسان

با شروع این دهه، منافقین دچار ریزش شدیدی در نیرو و بحرانی در این رابطه شدند که در واقع حیات این گروهک را به خطر انداخته بود زیرا که تعداد نیروها تنها عامل بقای منافقین محسوب می شود و مبالغی را که از صدام بابت مزدوری دریافت می کردند وابستگی مستقیمی با کثرت نیروها داشت. این موضوع از یک طرف و نفرت مردم ایران از این گروهک تروریست به واسطه مزدوری صدام در زمان جنگ ایران و عراق، از طرف دیگر سبب شد که دیگر روش های قدیمی به اسم آزادی و مبارزه کارگر نباشد و منافقین باید برای جذب نیرو به فریبکاری دیگری بپردازند.

به همین منظور و برای تأمین این کمبود، طرحی به تصویب رسید که در واقع حاصل ذهن بیمار خود رجوی بود. در این طرح که با همکاری دلالان و مزدوران این گروهک در کشورهای همسایه و به خصوص ترکیه و حتی در مرزهای غربی و شرقی ایران صورت می گرفت، بنا شد که ایرانیانی را که به قصد پیدا کردن کار از کشور خارج می شوند را فریب داده و با وعده کار در اروپا به عراق و اشرف وارد کنند. البته این فریب کاری و قاچاقچی گری به خارج از مرزهای ایران محدود نشد و قاچاقچیان که در ازای دریافت مبالغی کلان از منافقین به این کار اقدام می کردند در داخل ایران نیز با فریبکاری و به وعده کار، نیرو هایی را جذب نموده و به پادگان اشرف منتقل می کردند.

نگاهی به افشاگری های جداشتگان این گروهک که به همین ترتیب به منافقین پیوسته بودند، ابعاد این پدیده را به خوبی آشکار می سازد.... به هر حال قاچاق انسان برگی دیگر از اسناد جنایت منافقین است که بر علیه مردم ایران و اعضای این سازمان اعمال شده است که به صورت اجمالی در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت.

## قربانیان قاچاق انسان



### مجاهدین و قاچاق انسان - شاهد ۱

من حسن اخلاقی هستم بچه مرودشت. به عنوان کار به ترکیه رفتم و به تور هوادارهای سازمان خوردم. هوادارها به من گفتند که اگر بروی و شش ماه در سازمان بمانی ما می فرستیمت اروپا و آنجا برایمان فعالیت سیاسی می کنی. ما را به فریب کار بردند که بعد از آن طرف برویم خارج. بعد از این که ما را از ترکیه به عراق بردند و بردنمان توی اشرف دیدیم که نه این خبرها نیست، دارند با زور و فشار ما را وارد یک سری از دستگاه های خودشان می کنند که غیر قابل تحمل بود، همه اش جنگ اعصاب و جنگ روحی

و ... بود. باید با خودت می جنگیدی با درون خودت، با بیرون خودت، با همه چیز باید می جنگیدی، با خانواده ات، با زن و بچه ات به هر صورت با فشار و زور می بردنمان سر غسل هفتگی و با فشار جمع تیغ کشی می کردند و داشتند مغزمان را شستشو می دادند و اذیتمان می کردند.

وقتی که آمریکایی ها آمدند و یک سری مصاحبه ها را شروع کردند، بچه ها از سازمان زدند بیرون و رفتند توی کمپ آمریکایی و ما هم با زور و ضرب و فشار از سازمان جدا شدیم. من آنجا شاهد بودم که بچه ها می رفتند توی سرویس های سازمان خودزنی می کردند و تا جایی که به مرز خودکشی می رسیدند. من آنجا شاهد خیلی چیزها بودم که داشتند سر ما انجام می دادند. به هر صورت به کمپ آمریکایی ها رفتیم آنجا ۱۶ ماه ماندیم. عوامل سازمان نمی خواستند ما به آسانی از آنجا بیاییم بیرون، چون با آمریکایی ها همدست بودند. من شنیدم که یکی از کادرهای قدیمی گفته بود که سازمان با آمریکا همدستی کرده و گفتند که ما خیلی چیزهایتان را به عهده می گیریم، اما این نفرات را نگذارید بیایند بیرون، این را که شنیدیم خیلی از بچه ها فرار کردند.

توی خود کمپ هم جاسوس داشتند، نمی توانستیم فرار کنیم، به محض این که می خواستیم فرار کنیم دورمان محاصره می شد. توی هر کمپی جاسوس داشتند، یکی از آن نفرات کسی بود به نام هومن که به تمام معنا رفته بود توی لباس ارتش آمریکا با پدرش، یک عده ای هم از بچه ها بودند که از خود سازمان بودند که آمده بودند توی کمپ آمریکایی و نمی گذاشتند این جمع تکان بخورد. توی کمپ هم بچه ها خودزنی می کردند به دلیل این که داشتند به آن ها دروغ می گفتند اروپا... آمریکا... داشتند ما را با فشار نگه می داشتند به هر صورت جمهوری اسلامی ما را از چنگ این از خدا بی خبرها آزاد کرد و به میهن عزیزمان ایران برگشتیم و به سلامتی داریم دنبال خانه و زندگی مان می رویم.



## مجاهدین و قاچاق انسان - شاهد ۲

من فرهاد پورمشکی هستم از استان آذربایجان غربی شهرستان شاهین دژ. من در چابهار دنبال کار بودم و در تاریخ ۱۰ دی ۸۱ با رابط های سازمان آشنا شدم. آنها مرا برای کار به پاکستان بردند، بعد آنجا معلوم شد که به سازمان مجاهدین خلق می خواهند بروند. از آنجا به کشور اردن و از آنجا به سوریه و از آنجا به عراق رفتیم. آنجا هم وصل شدیم به سازمان، بعد گفتند کار ما این است. بعد گفتیم ما نمی خواهیم اینجا بمانیم و می خواهیم جدا بشویم. خلاصه ما را ول نکردند و همانطور نگه داشتند تا بعد از ۱۵ ماه که آنجا بودم از آنجا جدا شدم و به کمپ آمریکاییها رفتم. بعد از یازده ماه از آنجا آمدم و تحویل حکومت جمهوری اسلامی

شدم که با مقامات دولت عراق مصاحبه کردیم از آنها جدا شدیم الان هم آمدیم و اینجا هستیم. من مبارزه را خودم انتخاب نکرده بودم. برای من آنها انتخاب کرده بودند، آنها به اسم کار ما را برده بودند...

## نامه ی خانم معصومه خوب زمانی به برادرش در آلبانی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۲۲ آذر ۱۳۹۵

به نام خداوند بخشنده و مهربان

سلام بر تنها برادرم یوسف خوب زمانی. امیدوارم در سایه ی خداوند منان خوب بوده باشی و هر جا باشی خوش و خرم باشی.

در طول این چند سال، من چند بار به عراق آمدم و کسانی به نام سازمان مجاهدین خلق که تو را زندانی کرده اند اجازه ملاقات ندادند. مدتی پیش متوجه شدم که تو را به آلبانی برده اند و خوشحال شدم.

فکر کردم از آنجا با خواهرت تماس برقرار خواهی کرد و خوشحالم خواهی نمود ولی بعد از گذشت ماه ها انتظار کشنده این آرزوی من برآورده نشد. آیا تو در آلبانی هم مانند عراق از هیچ نوع آزادی برخوردار نیستی؟

نگرانی دوباره وجودم را فرا گرفته و خوابم مختل شده است. ۲۹ سال از اسارت تو می گذرد. اینک من تحمل دوری، نشنیدن صدایت و نرسیدن نامه ات را ندارم و چون با عشق تو زندگی می کنم خیلی بی طاقت شده ام و می خواهم که هر چه زودتر با من تماس بگیری.

## موسی خیابانی قربانی خودکامگی مسعود رجوی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۶ بهمن ۱۳۹۵

روز ۱۹ بهمن سال ۱۳۶۰ موسی خیابانی یکی از اعضای اصلی کادر رهبری و از بازماندگان کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق در قبل انقلاب در درگیری با نیروهای سپاه و کمیته انقلاب اسلامی کشته شد.

با مرگ خیابانی که همه او را یکی از رهبران قدرتمند و تأثیرگذار می دانستند راه برای یک تازی و قدرت طلبی مسعود رجوی باز شد و مسعود رجوی که بر اساس اسناد به دست آمده از ساواک شاه توانسته بود جان سالم به در ببرد با انحلال دفترسیاسی عملاً سازمان را به یک فرقه مخرب کنترل ذهن حول رهبری خود تبدیل نمود.

در طی سالیان اسارت در این فرقه و به هنگام فرا رسیدن ۱۹ بهمن اعضا از خود می پرسیدند که اگر موسی خیابانی زنده بود چی می شد و آیا مسعود رجوی در موضع رهبر کاریزماتیک باقی می ماند. در یکی از نشست هایی که در قرارگاه بدیع به مناسبت ۱۹ بهمن برگزار شد برای اولین بار محسن سیاه کلاه (صمد) از مسؤولین قدیمی سازمان، به نکته ای در حضور رجوی اشاره کرد که شک و ظن خیلی را برانگیخت. در آن جلسه سیاه کلاه برای نخستین بار فاش ساخت که پایگاهی که در زعفرانیه به موسی خیابانی اختصاص داده شده بود قبلاً برای مسعود رجوی و بنی صدر رئیس جمهور مورد استفاده قرار گرفته بود و سرخ و لو رفته بوده است. در آن نشست که تمامی مسؤولین ستادها و افراد رده بالا شرکت داشتند محسن خطاب به رجوی گفت که اگر موسی در آن خانه نمی رفت این ضربه را نمی خوردیم. در جریان همین نشست مشخص شد که شخص مسعود رجوی علیرغم این که می دانست این پایگاه به دلیل استفاده او و بنی صدر می توانست سرخ و لو رفته باشد دستور استقرار موسی خیابانی در این پایگاه را صادر کرده است. رجوی در پاسخ و در شرایطی که از این لحن افشاگری محسن دست پاچه و عصبانی شده بود گفت قسمت و ضرورت مبارزه

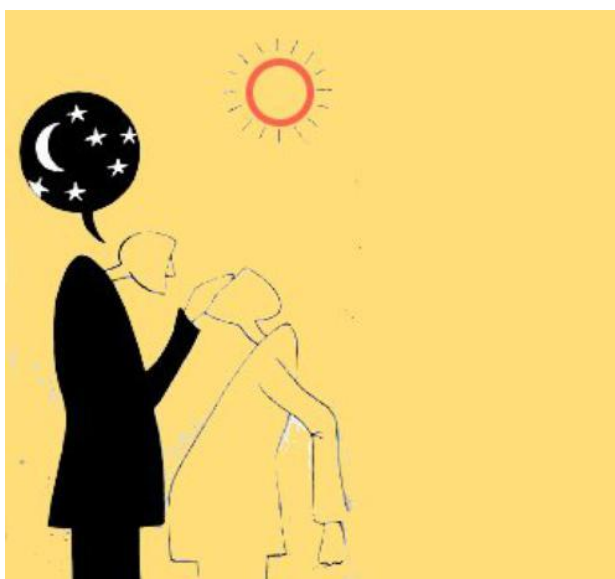


می طلبید که از بالاترین نقطه سازمان فدا کنیم. بعدها شنیدم که در جریان نشست های موسوم به دیگ حسابی حال محسن را به خاطر این گاف گرفته بودند.

کین و غیظ رجوی نسبت به خیابانی به همین یک مورد خلاصه نمی شد. در جریان اعلام مسؤل اول شدن مریم قجرعضدانلو رجوی گفته بود اگر موسی خیابانی زنده بود بزرگ ترین وظیفه ایدیولوژیکی اش این بود که در مقابل عظمت مریم زانو زده و سجده شکر به جا آورد. این حرف رجوی به مذاق خیلی ها و از جمله مینا خیابانی خواهر موسی خوش نیامد و او را مسئله دار کرده بود. در ستاد سیاسی برای این که او را مجبور کنند اذعان کند مراتب تشکیلاتی و ایدیولوژیکی مریم از موسی بالاتر است برایش نشست های مستمری گذاشته بودند که برخی از آن ها با فحش و داد و فریاد همراه بود. در حدود یک ماه کلیه مسؤلیت های او را گرفته بودند و در یک بنگال ایزوله اش کردند تا این بحث ها را بپذیرد و در نهایت او را به نشست عمومی که با شرکت تمامی لایه های سازمان برگزار می شد آوردند تا به حقانیت مریم و صلاحیت بالاتر او در قیاس با موسی اعتراف کند که البته در آن نشست هم مینا خیابانی گفت برای فهم این موضوع نیاز به فکر و تعمیق بیشتر دارد.

رجوی در آن نشست توضیح داد شاخص امروز صلاحیت اعضا نه سابقه و پروسه مبارزاتی آن ها و یا توان نظامی شان است، شاخص امروز ذوب در رهبری است و از خود تهی بودن است. این سابقه ها و تجارب کار نظامی و یا اسم و رسم ها در این نقطه مزاحم و مانع وصل افراد به رهبری و انقلاب هستند. بر اساس همین دیدگاه بود که علی زرکش مرد شماره دو و جانشین موسی خیابانی ابتدا خلع رده و سپس حکم اعدامش به جرم رجس (نا پاکی) انقلاب از طرف رجوی صادر گردید و یا مسؤلینی همانند مهدی افتخاری (فرمانده فتح اله) مورد غضب رجوی قرار گرفتند و یا بسیاری از مسؤلین زن و یا مرد یا زنی که حاضر به تمکین در مقابل او نشدند از مناصب سازمانی کنار گذاشته شدند. به راستی اگر خیابانی زنده بود مسعود رجوی این چنین می توانست سازمان مجاهدین را به وادی خیانت و وابستگی به بیگانگان بکشاند و خودش با دگردیسی ضد انقلابی و تبدیل کردن سازمان به یک فرقه مخرب کنترل ذهن رهبر بلا منازع و دیکتاتور خون ریز آن گردد.

علی اکرامی



## فرازی از کتاب "در قلمرو سایه ها، جستارهایی در روان شناسی فرقه ها" (۲)

نوشته احسان احمدی و سمیه شاه حسینی

محمدی - انجمن نجات مرکز - ۲۶ دی ۱۳۹۵

قسمت دوم



### اصول و مکانیسم های تفکر فرقه ای

برای این که بتوانیم به یک گروه، عنوان فرقه را اطلاق نماییم این گروه باید حائز برخی از ویژگی های ساختاری باشد و نیز منطبق با اصول و مکانیسم های تفکر فرقه ای اداره شود. مهم ترین و محوری ترین اصل هر فرقه، شاید شخص محوری آن است... به طور کلی، کیش شخصیت وقتی به وجود می آید که شخص از وسایل ارتباط جمعی، تبلیغات سیاسی و یا سایر روش ها بهره می گیرد تا از خود شخصیتی ایده ال، قهرمانانه، و گاهی شبه خدایی ایجاد کند. این کار غالباً از طریق چاپلوسی ها و ستایش هایی که امکان انتقاد کردن از آن ها وجود ندارد صورت می پذیرد.

ماکس وبر جامعه شناس، طبقه بندی سه جانبه ای از حاکمیت عرضه کرد که در آن کیش شخصیت مشابه آن چیزی است که وبر از آن به عنوان حاکمیت فرهمند (کاریزماتیک) یاد می کند. کیش شخصیت مشابه اسطوره پرستی است، با این تفاوت که کیش

شخصیت توسط وسایل ارتباط جمعی و تبلیغات رسانه ای ایجاد می شود... ماکس وبر دریافت که فرقه هایی که مبتنی بر رهبر کاریزماتیک هستند، غالباً فرایند ایجاد و نهادینه سازی کاریزماهای جدید را دنبال می کنند.

روی والیس جامعه شناس استدلال می کرد که ویژگی اصلی یک فرقه، همانا فردمحوری معرفت شناسانه است، و منظور او از این اصطلاح آن بود که حوزه اقتدار یک فرقه بر هر یک از اعضایش هیچ مرز مشخصی ندارد. بر اساس تعریف والیس، فرقه ها عموماً گروه هایی هستند که جهت گیری شان به سمت مشکلات اعضا است، ساختار منسجمی ندارند، اهل مدارا هستند، غیر انحصاری اند، درخواست های اندکی از اعضایشان دارند، مرز روشنی بین اعضا و غیراعضا ندارند، ایجاد و یا لغو عضویت اعضایشان سریع است و اعتقادات پایداری ندارند و مرزهای اعتقادی شان مبهم است. والیس مدعی است که فرقه ها محصول محیط فرقه ای هستند.

در این بخش به مهم ترین ویژگی های ساختاری یک فرقه اشاره می کنیم.

- کنترل ذهن
- هدف، وسیله را توجیه می کند
- فقط باید به رهبر فرقه صداقت نشان داد
- دنیا به دو گروه تقسیم شده: ما و آن ها
- تمام حقیقت در فرقه است (انحصارگرایی معرفتی)
- فقط اهل فرقه رستگارانند (انحصارگرایی نجات)
- رهبر فرقه استحقاق بهره مندی از همه ی مواهب را دارد
- خوبی یا بدی افراد به دوری یا نزدیکی به رهبر فرقه بستگی دارد
- به گوینده بنگر نه به گفته
- شرایط، تعیین کننده ی همه چیز است
- تحت هر شرایطی دیگران مقصرند نه رهبر فرقه
- تشویق برای یک نفر، تنبیه برای همه

- نزدیک ترین افراد در معرض بیشترین خطراند
- همه خائن اند مگر خلاف آن ثابت شود (نگاه امنیتی به همه)
- همه یا هیچ
- عدم هویت مستقل فردی
- همه برای یک نفر
- رازدایی از عالم (تقلیل مفاهیم متعالی به مصادیق جزئی)
- نگاه ابزارری به انسان

### کنترل ذهن:

در اوایل دهه ۱۹۷۰، جنبشی سکولار علیه گروه های فرقه ای شکل گرفت. سازمان هایی که جنبش ضد فرقه (ACM) را به راه انداختند غالباً خانواده های کسانی بودند که دین خود را با پیوستن به این فرقه ها تغییر داده بودند. این خانواده ها معتقد بودند که عزیزانشان به خواست خودشان قادر به ایجاد تغییرات چندانی در زندگیشان نیستند.

برخی از روانشناسان و جامعه شناسانی که در این حوزه کار می کردند، دلیل این نظر خانواده ها را این می دانستند که برای وفادار نگاه داشتن اعضای فرقه ها از روش های شست و شوی مغزی استفاده شده بود. این اندیشه که فرقه ها اعضای خود را شست و شوی مغزی می دهند به یک مضمون واحد منتقدان فرقه ها تبدیل شد. حتی در لایه های افراطی تر جنبش ضد فرقه از روش هایی موسوم به برنامه زدایی اجباری اعضای فرقه ها به عنوان روشی مرسوم یاد می شد. در رسانه های ارتباط جمعی و در بین عموم مردم، لغت "فرقه" مفهوم ضمنی منفی پیدا کرد. این لغت یادآور اقداماتی چون آدم ربایی، شست و شوی مغزی، سوء استفاده روانی، سوء استفاده جنسی و سایر رفتارهای مجرمانه و نیز کشتار جمعی بود.

عموم افراد فکر می کنند که فرقه ها فقط گروه های مذهبی را شامل می شوند. تعریف جدید یک فرقه به کنترل ذهن برمی گردد. به همه ی گروه هایی که از شیوه های کنترل ذهن و روش های منحرف جذب نیرو استفاده می کنند، "فرقه" اطلاق می شود. از نظام اعتقادی یک مذهب، غالباً به عنوان ظرفی برای پوشش این روش ها استفاده می شود، اما همین شیوه ها هستند که از گروه، یک فرقه می سازند.

**کنترل ذهن به معنای رشته ای از روش های روانشناختی است که رهبران فرقه برای کنترل کردن اعضای خود به کار می برند. کنترل ذهن وسیله ای سحرآمیز نیست. به عبارت دیگر کنترل ذهن افراد را به ربات های**

**کنترل از راه دور تبدیل نمی کند بلکه تأثیر غیرصادقانه ای است که به طور مخفیانه بر روی اعضای فرقه، اعمال می شود.** بنابراین کنترل ذهن بیشتر از آن که نوعی نیروی غیر قابل مقاومت باشد که در فیلم ها نشان داده می شود، شبیه به یک اسلحه است. رهبران فرقه اسلحه "کنترل ذهن" را به سمت یک عضو نشانه می روند و می گویند: "اگر از ما پیروی نکنی، به جهنم می روی"، "اگر به ما پول ندهی، در تجارت شکست می خوری".

بر طبق شهادت های اعضای سابق فرقه مجاهدین خلق، "اسلحه کنترل ذهنی" که غالباً از سوی رهبران فرقه استفاده می شود هراس است از "اعدام شدن توسط رژیم ایران"، "دستگیر شدن توسط مقامات عراقی و بازگردانده شدن به ایران"، "برچسب خوردن به عنوان فردی مشکل دار که مسائل جنسی و فکری دارد."

...منتقدان فرقه ها، مثلاً اعضای جنبش ضد فرقه، تمایل به این دارند که فرقه را به منزله گروهی تعریف کنند که گرایش به دستکاری، استثمار و یا کنترل اعضایشان دارند. عامل های ویژه ای که برای رفتارهای فرقه ای برشمرده می شوند عبارتند از: کنترل ذهنی اعضا از طریق دستکاری ساختار ذهنی و به شکل اقتدارگرایانه، ساختار کمونی جدا (ایزوله شده از جهان خارج) و تمامیت خواه، تبلیغ ایدئولوژیک شدید، برنامه های منظم تلقین، و بقا در طبقه متوسط جامعه...

"کنترل ذهن" در واقع بیانگر آن است که ذهن یک فرد را می توان به صورت خودکار، از طریق برخی عوامل خارجی تحت کنترل قرار داد و یا این که افکار را می توان به طور مصنوعی و هیپنوتیک در ذهن یک فرد کاشت. هر فرقه اعضای خود را در درجه اول از طریق ترویج و تلقین یک نظام اعتقادی سلسله مراتبی در ذهن آنان کنترل می کند تا این که فرد محدودیت های استفاده از روش های خارجی و فیزیکی را برگزیند. این نظام اعتقادی، خود عامل اصلی فعال در کنترل ذهن فرقه ای است.

فرقه ها نظام های اعتقادی خود را فعالانه رواج می دهند و بازاریابی می کنند. شرکت های تجاری از تکنیک های بازاریابی و روابط عمومی در تبلیغ یک تصویر آرمانی از محصول و خدمات خود به مصرف کنندگان بالقوه استفاده می کنند و فرقه ها نیز تا حد زیادی همین کار را انجام می دهند. با این حال، تفاوت یک شرکت تجاری با فرقه این است که محصولات هر کدام، و تبعات ناشی از خرید و استفاده از محصولشان، ماهیتی کاملاً ذهنی و نامحسوس دارد. "محصول"ی که توسط یک فرقه بازاریابی می شود، یعنی نظام اعتقادی آن، با نگرش ها و برنامه های رفتاری ای همراه است که بخشی از این نظام اعتقادی هستند.

**فرقه ها درون ذهن یک فرد، عمل می کنند. این واقعیت که فرقه ها در ذهن یک شخص عمل می کنند، عواقب بسیاری در پی دارد. ذهن شخص (یا آگاهی) چیزی است که تعریف کردن و اندازه گیری آن بسیار دشوار است و از این رو، سنجش تغییرات و تحولات ذهنی در یک شخص با استفاده از روش های مرسوم تحقیق علمی و نظری، تقریباً ناممکن است...**

عموماً کنترل شدید ذهن، تنها بر روی افراد گزینش شده ای اعمال می شود که تصور می رود نه تنها پذیرای آن هستند بلکه از چیز ویژه ای برخوردارند که رهبر گروه خواهان آن است. این چیز گاهی اوقات، پول یا رابطه جنسی یا شاید مهارت های عملی یا تجاری است که به منظور گسترش گروه و یا فراهم آوردن پول، مطلوب رهبر گروه قرار می گیرد. اکثریت اعضا به طور خاص موضوع هدف نیستند و نسبتاً به آرامی شست و شوی مغزی داده می شوند. شخصی که به میزان سطحی تری درگیر شده باشد، ممکن است اعتقاد به آنچه را که در سطوح متعهد عضویت در جریان است دشوار بیابد. اعضای که به طور خاص موضوع هدف نیستند و آنان که از گرمی و دوستی گروه برخوردارند بدون آن که در معرض سمت تیره تر آن قرار بگیرند، تمایل دارند که گروه را خوب بدانند و انتقاد از آن ممکن است این افراد را به تحیر و شگفتی وادارد. از این اعضای مثبت و حامی، می توان به عنوان یک سپر روابط عمومی برای مقابله با هرگونه اتهام علیه گروه و جلب اعتماد اعضای جدید استفاده کرد. در این صورت، به سادگی می توان بر منتقدان فائق آمد و انتقاداتشان را بی اعتبار ساخت.

به عبارت دیگر، شست و شوی مغزی یک روند طولانی مدت از اقناع و تسلیم فرد در برابر افکار و عقایدی است که از طرف مقابل به صورت مداوم به او تزریق می شود. این روند بسته به تلقین پذیری افراد ممکن است کوتاه مدت یا بلند مدت باشد.



مرحوم خانم فریبا سرخی (خواهر احمد سرخی از اسیران دربند فرقه رجوی)



## فیلم «ماجرای نیمروز» فیلمی درباره جنایات منافقین



فیلم «ماجرای نیمروز» ساخته محمد حسین مهدویان (کارگردان جوان سینما) و به تهیه کنندگی سید محمود رضوی است. در این فیلم مهرداد صدیقیان، احمد مهرانفر، هادی حجازی فر، مهدی زمین پرداز، حسین مهری، محیا دهقانی، لیندا کیانی، امیراحمد قزوینی، امیرحسین هاشمی، جواد عزتی و مهدی پاکدل به ایفای نقش می پردازند. فیلم «ماجرای نیمروز» در بخش سودای سیمرغ سی و پنجمین جشنواره فیلم فجر با ۲۷ فیلم دیگر رقابت می کند.

محمد حسین مهدویان به یکی از صفحات تاریخ معاصر کشور، یعنی روزهای پر التهاب سال ۱۳۶۰ پرداخته است. تاریخی که از چشم جادویی سینما مغفول مانده تا این که پس از سی و هفت سال درباره اش فیلمی داستانی ساخته شد. تمام فیلمبرداری آن در تهران و اطراف شهر انجام شده است. بازسازی جنایات گروهک منافقین از جمله ترورهای افراد و انفجارهای تروریستی در این فیلم به خوبی انجام گرفته است.

این فیلم روایتگر روزهای پر آشوب و پر از حادثه ای است که در آن گروهک منافقین روزانه به جنایت های بی شماری علیه مردم و مسئولین دست می زدند. در سال ۱۳۶۰ پس از عزل «بنی صدر» و بازگشت «مسعود رجوی» از پاریس، مواجه سازمان منافقین (سازمان مجاهدین خلق) با نظام، وارد فاز نظامی می شود. سال پر آشوبی که جوخه ترور سازمان منافقین در ابعادی وسیع، اقدام به ترورهای خیابانی کرد. در آن مقطع پر التهاب «موسی خیابانی» فرماندهی نظامی منافقین در ایران را برعهده داشت. متأسفانه درباره آن روزهای پر التهاب و اعدام های خیابانی سازمان نفاق، مستندهای درخوری ساخته نشده است.



فیلم تقریباً تمام وقایع آن روزها را با جزئیات تشریح می کند و مخاطبی که با آن روزها آشنا نیست می تواند لذت کافی را از فیلم ببرد. اما فیلم کمی شیطننت هم می کند و مخاطب را مثلاً در مورد مسعود کشمیری وادار به تحقیق و پژوهش می کند. در مورد کشمیری مستند خوبی با عنوان «پرونده نا تمام» به کارگردانی جواد موگویی ساخته شده است که دیدن این مستند قبل از فیلم به لذت کشف گره مسعود کشمیری کمک شایانی می کند. این که فیلمی مخاطب را وادار به مکاشفه در تاریخ کند ضعف نیست، بلکه عظمت فیلم بیشتر به چشم می آید.

بهترین مرجع برای افزایش آگاهی مخاطبان ماجرای نیمروز و وقایع مرتبط به موسی خیابانی، کتاب «تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی جلد اول با عنوان دوران مبارزه؛ بحران گروه های سیاسی» (صفحه ۴۸۹ تا ۵۰۷) می باشد که بسیار قابل استناد است. این بخش از خاطرات شفاهی محسن رضایی را اگر مرور کنیم درخواهیم یافت که ماجرای نیمروز واگویی ای نسبی از تاریخ نیست، بلکه خود تاریخ است. یعنی مخاطب با داشتن شناخت نسبی نسبت به سازمان نفاق می تواند چستی و چگونگی آن ها را از متن فیلم درک کند.

در این فیلم، کمال بچه حزب الهی عملگرایی است که دوستش داریم و در سینما نبوده، ولی خیلی دلمان برایشان تنگ شده است، پوست و گوشت استخوانش حزب الهی است. جان بر کف دست دارد و برای تحقق آرمان هایش لحظه ای کوتاه نمی آید. کمال شوق انگیزترین کاراکتر فیلم است که اشک را در چشم جاری می کند. آن هایی که دهه شصت را با همه وجود درک کرده اند حتماً دلشان برای کمال تنگ خواهد شد. چقدر کمال کمالگرایی کمال یافته در این سرزمین زندگی می کردند و عده ای از آن ها جام شهادت نوشیدند، عده دیگری روی ویلچر نشسته اند و عده خیلی هم که مانده اند دوران بازنشستگی را با نوه هایشان می گذرانند. امروز کمال های جوان بسیاری در صف انقلاب داریم اما آن کمال ها خیلی خاص بودند، چون می توانستیم بوی خمینی را از وجودشان استشمام کنیم.

**مهم ترین عامل توفیق "ماجرای نیمروز" چیست؟** اولین نکته بارز و برجسته از گذشته های دور (ارسطو) تا امروز این بوده و هست که اصلی ترین عامل قدرتمندی هر درامی، ضد قهرمان آن است. هالیوود استاد «بدمن» سازی است. فیلمسازی که شخصیت منفی اثرش را قوی و جذاب بسازد، بی تردید قهرمانش پرجاذبه خواهد شد. ماجرای نیمروز، هرچه دارد و شده، مدیون قوی بودن جبهه «شر» آن است. سازمان مجاهدین خلق در اینجا اصلاً پوشالی و کارتونی نیست. سازمانی پیچیده، با نفوذ و قدرتمند است تا آنجا که در رده های بالای نظام آدم دارد و با تمام خشونت آدم می کشد. اعضایش وفادار و در خدمت تشکیلات اند تا جایی که خواهر، برای کشتن خواهرش دست به انتحار می زند و همه با «سیانور» ادامه زندگی و مبارزه می دهند. آدم های جبهه منفی فیلم، اصلاً تردید ندارند و با اعتقاد به پیروزی، مردم را به رگبار می بندند و برای حفظ رهبری تشکیلات و ضربه نخوردن سازمان، به عشقشان پشت می کنند و سپر بالای رده بالاتر از خود می شوند. برای همین است که تماشاگر ماجرای نیمروز، طرف مظلوم می ایستد و علیرغم تندروی های «کمال» در قلع و قمع بچه های جوان سازمان، با او هم ذات پنداری می کند و برایش کف می زند. به این ترتیب شمایل قهرمان ظاهر می شود و مرید پیدا می کند.

معلوم نیست چرا نویسنده و کارگردان از روایت مستند به واقعیت درباره شهید لاجوردی عدول و عبور کرده است. موضوعی که حتی در ویکی پدیا هم آمده است. یعنی حمله به مقر سازمان در زعفرانیه و پیدا کردن پسر بچه ی رجوی توسط دادستان وقت انقلاب - ولی در فیلم غیر از این بازنمایی شده است، چرا؟



**مهدویان می گوید:** "یکی از علاقمندی های من ساخت فیلم های تاریخی به خصوص تاریخ معاصر است. معتقدم سینمای ایران حق مطلب را نسبت به تاریخ معاصر کشور ادا نکرده است و جوانان ما نسبت به آن هیچ اطلاعاتی ندارند. باید در سینما آثار تاریخی خوبی ساخت و من دوست دارم درباره دهه های مختلف تاریخ کشور به خصوص از تاریخ معاصر فیلم بسازم. بی شک اگر بتوانم باز هم فیلمی درباره تاریخ معاصر خواهم ساخت... ما گروهی هستیم که نسبت به کاری که انجام می دهیم بسیار جدی هستیم و درباره چیزی که به عنوان فیلم روی پرده می فرستیم، دقت بسیاری می کنیم. در زمینه نگارش فیلمنامه تحقیقات بسیاری داشتیم و با استفاده از ارتباطات آقای رضوی با افرادی صحبت کردیم که شرایط تحقیق مناسب برای ما را بوجود آوردند. در واقع می توان گفت برای همه جزییات فیلم، تحقیقات بسیاری صورت گرفته است. برای نگارش برخی از کاراکترها مانند کمال با افرادی که در این نوع از عملیات حضور داشتند صحبت کردیم، البته ما به ازای شخصیت کمال وجود دارد اما این شخصیت در فیلم تخیلی و دراماتیزه شده است. این را باید بگویم که اگر قرار باشد اسامی این افراد را در فیلم اعلام کنیم، بی شک بسیاری هستند که می خواهند بعد از گذشت سال ها این افراد را از بین ببرند و ما نمی خواستیم که برای آنها مشکل و یا خطری ایجاد کنیم."

**گردآورنده: عاطفه نادعلیان**

## دیدار نزدیک از خانواده صمیمی محمد تقی یوسفی عضو اسیر رجوی در آلبانی



انجمن نجات مرکز گیلان - ۴ دی ۱۳۹۵

محمد تقی یوسفی از اسرای گرفتار در فرقه بدنام رجوی است که هم اکنون در اسارتگاه رجوی در آلبانی محبوس است. ایشان متولد ۱۳۴۶ از گیلان رودسر هستند که در سن ۱۸ سالگی به واسطه مادر، لباس رزم و وطن دوستی پوشیدند و روانه جبهه حق علیه باطل شدند و در تاریخ ۱۳۶۵/۲/۲۷ از لشکر ۲۱ حمزه در منطقه مهران به اسارت صدامیان درآمدند.

خانواده دردمند و کشاورز یوسفی خاصه مادر چشم انتظارش مرحومه معصومه یوسفی گیلانجانی متعاقب انعقاد قرارداد صلح فی ما بین ایران و عراق در واپسین روزهای دهه شصت؛ در انتظار تبادل اسرا و بازگشت عزیزشان به وطن و کانون گرم و پر مهر خانواده نشستند.

از جانب آزاده های بازگشتی خبر اغفال محمدتقی و پیوستنش به فرقه رجوی موسوم به سازمان مجاهدین به این خانواده چشم انتظار و دردمند رسید و غم و اندوه فراوان آنان را فرا گرفت. مادر یوسفی در غم و فراق جگر گوشه اش یکسال بیشتر دوام نیاورد و با لعن و نفرین بر رجوی خائن وطن فروش در سن ۵۰ سالگی جان به جان آفرین تسلیم نمود و به آرامش رسید.

شخصاً ده سال است که افتخار ارتباط با خانواده یوسفی در حوزه کاری دفترانجمن نجات گیلان را دارم و شاهد فعالیت و تلاش های بی وقفه خانواده خاصه پدر فرهیخته و بزرگوار علیرضا یوسفی بازنشسته فرهنگی بوده ام.

به دعوت ایشان بر خود واجب و ضروری دیدم که در منزل گرم و صمیمی شان حاضر شوم و پای درد دلشان بنشینم. آقای یوسفی شوخ طبع و خنده رو ما بعد احوالپرسی و خوش آمدگویی باب صحبت و درد دل را بازکردند و گفتند: "حقیقت بارها و بارها برای فرزندم نامه نوشتم ولی مطلق اشاره ای به درگذشت مادرش نکردم چون که گمان می کردم شاید در غربت موجب نگرانی و



ناراحتیش شوم. تا این که شما در هماهنگی با خودم در مطلب مادران منتظران بدرود یافته - قسمت پانزدهم از همسر مرحومه من یادی کردید و قضیه درگذشت شان علنی شد.

نه فرزند ارشدم محمدتقی بلکه هیچ یک از اعضای خانواده دور و نزدیکم اهل سیاست نبودیم و صرفاً به زندگی عادی و شرافتمندانه با تحصیلات عالیہ روزگار می گذراندیم. خبر به اسارت رفتن محمدتقی نزد رجوی ها سیستم مان را به هم ریخت و موجب آزردهی فراوان برایمان شد. به خاطر کندن فرزندم از رجوی ها خودتان بهتر واقفید که بارها و بارها نامه نوشتیم چه برای فرزندم و چه استمداد از مجامع بین المللی که البته در سایت نجات هم اطلاع رسانی شد. همچنین دو بار با وجود مشکلات زندگی و سن و سال زیاد به عراق ناامن و اشرف مضحمل شده و همچنین زمستان گذشته به لیبرتی رفتیم. در قبال مهربانی و گل باران ما خانواده های چشم انتظار و طالب ملاقات؛ وقتی هتاک، فحش، ناسزا و سنگباران گماشته های رجوی را می دیدم دلم به حال تمام اسرا از جمله فرزندم می سوخت که چگونه در یک تشکیلات بسته و مافیایی گرفتار شده اند و لابد مغزشویی هم توان تصمیم گیری را از آنان گرفته است. ولیکن با وجود این توصیفات کماکان من و خانواده ام برای رهایی و بازگشت دلبندم به خانه و کاشانه اش در گیلاکجان رودسر کوتاه بیا نیستیم و از شما خواهش دارم برای اعزام به آلبانی مرا هم اسم نویسی کنید."



آقای علی یوسفی فارغ التحصیل رشته روانشناسی دیگر فرزند خانواده در ادامه صحبت پدر افزودند: "خیلی تأمل برانگیز است که چگونه در عصر تکنولوژی و ارتباطات اسرای رجوی حتی در یک کشور اروپایی مثل آلبانی، امکان و اجازه ارتباط تلفنی با خانواده های خود را ندارند. همین امر بیانگر منتهای مخوف بودن تشکیلات خانمانسوز رجوی را نشان می دهد که امثال برادرم را هیچ و پوچ سالیان به اسارت گرفتند و جوانی شان را پای مطامع جاه طلبانه خود ریختند. به واسطه ظلم و جور رجوی، خانواده مان خیلی قیمت دادند که در صدرش مادر نازنیم قربانی شد و جانش را در جوانی از دست داد و ما را داغدار و مصیبت دیده کرد. ما به هیچ عنوان رجوی، اعوان و انصارش را نمی بخشیم و باید که دیر یا زود پاسخگوی جنایاتش در حق اعضای اسیر و ملت ایران باشد که آن روز دیر نیست."

ضمن سپاس و قدردانی از مهمان نوازی خانواده بزرگوار یوسفی و استمرار تلاش و پیگیری رهایی فرزندشان؛ برای خانواده شان سلامتی و برای آقای علیرضا یوسفی طول عمر با عزت آرزو دارم.

## چراغ خاموش یا حربه ای برای سرکوب مخالفان درونی



انجمن نجات مرکز زنجان - ۱۰ بهمن ۱۳۹۵

اخیراً در برنامه تلویزیونی به اصطلاح سیمای آزادی فرقه منحط رجوی برنامه ای در خصوص راه و رسم رهبر منحرف این گروه در برخورد با افراد ناراضی در مقاطع حساس و استراتژیک پخش شد که واقعا اگر کسی این فرقه را شناسد این گونه برداشت می کند که گویی در درون تشکیلات رجوی دموکراسی آن هم از نوع توحیدی موج می زند. لازم دانستم تا مختصر توضیحاتی پیرامون برخوردهای شخص مسعود رجوی در مواجهه با افراد ناراضی که در مقاطع مختلف تصمیم به جدایی گرفتند بدهم. در مرحله به قول سرکرده این فرقه واپسگرا که نقطه عطف نامیده می شد همگان را در سالن اجتماعات اشرف یا باقرزاده گرد می آوردند و در مقابل دروین های تبلیغاتی رجوی در کمال بی شرمی خطاب به جمع حاضر نطق می کرد که با استعانت و پیروی از امام حسین (ع) با توجه به شرایط خطیر فعلی و امکان وجود برخی از افراد تشکیلات که نمی توانند شرایط آن دوران را تحمل کنند به رسم سرور شهیدان، چراغ ها را خاموش می کنیم و هر آن کس که تاب و توان این مرحله را ندارد می تواند به راحتی صف فرقه را ترک نماید. البته این ژست ها و ظاهر سازی ها صرفاً جهت بازار گرمی جلوی دروین ها بود. پس از پایان این گونه نشست ها موضوع و سناریو کاملاً متفاوت بود. موارد متعددی را شخصاً شاهد بوده ام که چند نمونه از آن را جهت روشننگری عرض می کنم. در سال ۱۳۷۷ که سرکرده فرقه آن را سال سرنگونی نظام ایران نام گذاری و متعاقباً موضوع چراغ خاموش را مطرح کرده بود برخی که به وضوح به دجالیت رهبر فرقه پی برده و همه آن ها متفق القول بودند که نه امسال بلکه سال های آینده نیز فقط تکرار مکررات است و بس، اعلام جدایی کردند و نمی دانم چه شد که رجوی یک باره راه و رسم سرور آزادگان آقا امام حسین را فراموش کرده و به دستور وی و همسرش مریم برخی از این افراد را که اگر لازم باشد در مقالات بعدی اسامی شان را نیز طرح خواهم نمود در زمین صبحگاه محور ۶ به سرکردگی رقیه عباسی فرمانده محور جمع کرده و بین سایر افراد حاضر در آن مقر پس از دشنام های زشت و زننده به صورت سنبلیک به دار آویختند تا عبرت دیگران شود و بدین وسیله شخصیت انسانی این افراد را که تنها گناه شان اعلام جدایی بود، این گونه تزیین نمودند. از این نمونه ها و موارد بسیار است. رجوی و زن او پشت ژست چراغ خاموش چه ها که بر سر جدا شدگان نیاوردند و البته قضاوت و حکم الهی آن را به تاریخ محول می کنیم.



## برخورد دو گانه کشورهای غربی با مقوله تروریسم و فرقه های تروریستی



محمدي - انجمن نجات مرکز - ۱۶ بهمن ۱۳۹۵

مفاد جمعاً ۱۴ کنوانسیون جهانی به علاوه مجموعه‌ای از قطعنامه‌های بین‌المللی، راجع به تعهد و مسئولیت جامعه بین‌الملل در برابر مقوله تروریسم است، ولی در حال حاضر برخی کشورهای غربی از برخی از گروه‌های تروریستی حمایت می‌کنند که دست این گروه‌ها به خون مردم بیگناه ایران و دیگر کشورهای منطقه آلوده است. این گروه‌های تروریستی در کشورهای غربی دارای جایگاه هستند، در کنگره آمریکا لابی دارند و به عنوان فعال سیاسی شناخته می‌شوند و برای اقدامات تروریستی خود نیز بودجه و اعتبار دریافت می‌کنند.

این رفتار دوگانه غربی ها، در قبال مردم دنیاست. یک تروریست و جانی و آموکش از نگاه غرب زمانی این صفات را می گیرد که خطری را متوجه خود آن ها کند وگرنه همان جنایتکار تا زمانی که علیه ملت های دیگر به ویژه مناطقی مانند خاورمیانه که منافع غرب در آن نهفته است مرتکب جنایت شود، رزمنده و آزادیخواه و گروه های شبهه نظامی خواهان برقراری عدالت خوانده می شود. در واقع غرب در تلاش برای از بین بردن تروریسم در جهان نیست بلکه سعی دارد تروریست ها را در راستای منافع خود و در ذیل چتر امنیتی - اطلاعاتی غرب قرار دهد. هر جا منافع قدرت ها در میان باشد به بهانه مبارزه با تروریسم وارد میدان می شوند و اگر منافعشان ایجاب کند با گروه های تروریستی مذاکره می کنند. کشورهای غربی از طرفی مخالفت خود را با تروریسم در سراسر جهان اعلام می دارند اما از طرفی دیگر از این جنایتکاران حمایت می کنند. از سالیان گذشته تاکنون بارها و بارها در تمامی صحنه های سیاسی منطقه، رفتار دوگانه کشورهای غربی را نسبت به جرم و جنایت تروریست ها شاهد بوده ایم.

از ابتدای انقلاب اسلامی، فرقه تروریستی رجوی به عنوان یکی از کلیدی ترین ابزار زمین گیر کردن و کند نمودن روند حرکت انقلاب مورد حمایت دولت آمریکا بوده است. این حمایت ها در ابتدای امر، نمود بارز و مستقیم نداشت اما با گذشت زمان آمریکایی ها به حمایت مستقیم از این سازمان تروریستی روی آوردند. آموزش نظامی تعدادی از اعضای این فرقه در آمریکا در دوران ریاست جمهوری جرج بوش، در سال ۲۰۰۵ به مدت ۶ ماه در سائیتی واقع در ۱۰۰ کیلومتری لاس و گاس در ایالت نوادا، حذف نام این فرقه از فهرست گروه های تروریستی آمریکا که این اقدام نمودی از موضع گیری ریاکارانه و رفتار دوگانه ی امریکایی ها نسبت به تروریسم بوده است، قطعنامه کنگره آمریکا در جهت ملزم نمودن دولت این کشور برای تأمین مالی این فرقه و حضور برخی از



مسئولین سرشناس آمریکایی چون نوت گینگریچ (سخنگوی اسبق مجلس نمایندگان آمریکا و یکی از نامزدهای احتمالی معاونت دونالد ترامپ)، جان بولتون (نماینده اسبق آمریکا در سازمان ملل متحد) و رودی جولیانی (شهردار اسبق نیویورک) در میتینگ این فرقه در پاریس ...

در سازمان سیای آمریکا و کمیته فرهنگی این کشور تروریسم به دو دسته خوب و بد تقسیم می شود؛ تروریسم خوب تروریسمی است که در قلمرو استراتژی آمریکا انجام می گیرد و تروریسم بد در خارج از چارچوب استراتژیک غرب صورت می پذیرد. با توجه به این استدلال، ترور دانشمندان ایرانی که برای سربلندی سرزمین ایران تلاش می کنند، مباح شمرده می شود و دستگاه های اطلاعاتی غربی درانجام این ترورها با افراد این فرقه همراهی و همکاری دارند. اما در عوض انفجار در جایی مانند بوستون نمونه تروریسم بد است که باید با شدت تمام با آن برخورد شود. تا چنین دوگانگی از بین نرود امکان حل ریشه ای تروریسم بین الملل هم ممکن نیست. تروریسم، پدیده شومی است که جز با همکاری و اجماع بین المللی ریشه کن نخواهد شد. گروه تروریستی برای جامعه جهانی تهدید بزرگی است. هر گونه سهل انگاری و برخورد دوگانه با تروریسم، امری مذموم و محکوم به شکست است. تروریسم خوب و بد وجود ندارد. اقداماتی که جان انسان های بیگناه را به خطر بیندازد، محکوم است و باید با آن ها برخورد کرد.

در یک حمله تروریستی در شهر نیس فرانسه نزدیک به ۱۰۰ نفر کشته و تعداد زیادی نیز زخمی شدند. فرانسه همیشه شعار مبارزه با تروریسم را سرمی دهد و ادعاهای آنان گوش همه را کر کرده است اما زمانی که نوبت به مبارزه واقعی می رسد آنان در پشت پرده از فرقه تروریستی رجوی و کسانی که در کشتار مسلمانان نقش دارند حمایت می کنند، این برخورد دوگانه چنین نتایج آسف باری را نیز در پی دارد.

**تروریست ها را می توان به وجود آورد اما نمی توان آن ها را کنترل کرد،** فرانسه بر این باور بود که می تواند از جنایات داعش حمایت کند اما خود آسیبی نبیند، آنان برای سرنگون کردن حکومت بشار اسد و تسلط بر خاورمیانه از داعش حمایت کردند و امروز همان گروه تروریستی بلای جان غربی ها شده است. زمانی که تروریست ها توسط کشورهای غربی تأمین مالی و نظامی می شوند و توسط آنان به قدرت می رسند بعید نیست همین مار پرورش یافته صاحبش را هم نیش بزند. خداوند ظالمان را به ظالمان مشغول می کند.

فرانسه علاوه بر این که خود یکی از حامیان ترور محسوب می شود همراه با جبهه غرب به حمایت از گروه های تروریستی فعال در سوریه که علیه بشار اسد فعالیت می کنند، می پردازد و رفتار دوگانه خود با مسئله تروریسم را بیش از پیش علنی می سازد.

اما در سال های اخیر این کشور به مأمّن و مقر فرقه های تروریستی معاند و سرکردگان آن ها تبدیل شده و این افراد با تجمع در این کشور و برنامه ریزی برای اعمال غیرانسانی و مجرمانه خود عملاً خط بطلانی بر ادعای مبارزه با تروریسم کشور فرانسه می کشند چرا که جلسات هماهنگی آن ها با اطلاع سرویس اطلاعاتی و مقامات فرانسوی و حتی گاهی با حضور نمایندگانی از آن ها تشکیل می شود. پناه دادن به معاندان و تروریست هایی که دستشان به خون بی گناهان ایرانی آغشته شده است کمترین حمایت فرانسه از تروریسمی بوده که علیه ایران فعالیت می کنند. بر حسب برخی گزارش ها فرقه تروریستی رجوی در کشور ما حدود ۱۲ هزار نفر را ترور کرده اند با این حال فرانسوی ها به آنان اجازه برگزاری جلسات در زیر چتر حمایتی خود می دهند و امریکایی ها

نیز در این جلسات شرکت می کنند. متأسفانه تروریسم ابزار خوبی برای از بین بردن حق اساسی مردم مظلوم بسیاری از کشورهای مسلمان در دست آمریکا و هم پیمانانش است.



### خبرگزاری مهر گزارش داد:

"سه‌شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۹۵، ژان مارک اِرو، وزیر امور خارجه فرانسه با علی شمخانی نماینده مقام معظم رهبری و دبیر شورای عالی امنیت ملی دیدار و گفتگو کرد.

شمخانی در این دیدار با استقبال از گسترش روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور در فضای پسا برجام بر ضرورت تسریع در رفع موانع باقیمانده به ویژه در بخش مبادلات بانکی تأکید کرد و اظهار داشت: تداوم برجام در گرو پایبندی طرفین بر اجرای تعهدات بوده و فاصله گرفتن از این روند با هر بهانه و رویکردی، موجب شکل گیری واکنش متقابل خواهد شد.

وی با اشاره به اقدام های تروریستی انجام شده در فرانسه که کشته شدن شهروندان بی گناه این کشور را به دنبال داشت، ضرورت برخورد همه جانبه با مقوله تروریسم را یادآور شد و افزود: اتخاذ رویکردهای دوگانه در مقابله با تروریسم و تفکیک تروریسم به خوب و بد، فرجامی جز گسترش موج خشونت و جنایت به دنبال ندارد. لازم است با تلاش مشترک و واقعی جامعه بین الملل در خصوص قطع منابع مالی، انسانی، رسانه ای و تسلیحاتی گروه های تروریستی در سراسر جهان گام های عملی برداشته شود.

وی با انتقاد از فعالیت آزادانه گروهک تروریستی منافقین در کشور فرانسه ضمن یادآوری جنایت های کم سابقه آنان در به شهادت رساندن مسئولین عالی رتبه و شهروندان عادی جمهوری اسلامی افزود: رفتارهای جنایتکارانه منافقین و همکاری مستقیم آنان با صدام حسین در جریان جنگ تحمیلی هرگز از حافظه ملت ایران پاک نشده و هر نوع حمایت از این گروهک تروریستی موجب انتقال پیام های غیر دوستانه به جمهوری اسلامی ایران خواهد شد."

## قاعده بازی عوض خواهد شد



### کانون سیاسی - فرهنگی ایران فانوس

روز جمعه بیستم ماه ژانویه، طی مراسمی با شکوه و غیر قابل قیاس با سایر تشریفات مشابه و با شرکت جمعیتی بالغ بر صدها هزار تن از مردم هوادار و مخالف، مراسم تحلیف و سوگند چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا دونالد ترامپ، برگزار گردید. در پایان مراسم، دونالد ترامپ، قبل از ورود به کاخ ریاست جمهوری طی سخنرانی آتشی مشکلات و کمبودهای آمریکا را برملا کرد و در محورهای سخنرانی ضمن ارائه راه حل، به ایجاد آمریکای قوی تر و ترمیم و بازسازی ضایعات داخلی، همچنین به **مبارزه با تروریسم**، اشاره کرد و یکی از وظایف خود را مبارزه جدی با تروریسم، اعلام کرد.

طبیعی است طی سال های گذشته یکی از سیاست های خارجی دولت آمریکا بر علیه دشمنانش، حمایت از تروریسم بوده است. در دولت سابق باراک اوباما و وزیر خارجه اش هیلاری کلinton، به عیان تروریسم مجاهدین خلق را در عراق به بازی گرفتند و ضمن خروج آنان از لیست گروه های تروریستی وزارت خارجه جهت استفاده علیه ایران، در انتهای بازی، آنان را با سرمایه گذاری های دلجویانه مورد عطف و کمک های سیاسی و مالی قرار دادند تا آنجا که در کارزار انتخاباتی آمریکا، مجاهدین خلق به نفع هیلاری کلinton وارد معرکه شده و او را مورد حمایت های تبلیغاتی و مالی قرار دادند که پس از ناکام ماندن هیلاری کلinton که البته وی بهتر می توانست به منویات فرقه رجوی و درخواست های لابی اسرائیل، جامه عمل بپوشاند، اما با انتخاب دونالد ترامپ، فرقه رجوی در یکی از سایت ها و از زبان یکی از پادوها با دلخوری اذعان داشت که ما اراده خود را به رئیس جمهور جدید آمریکا، هر که می خواهد باشد تحمیل می کنیم.

تحمیل اراده مجاهدین خلق به رئیس جمهور و دولت جدید آمریکا، یعنی این که مجاهدین خلق در ارتباط با آمریکا، یا می بایست ارباب آنان باشند و اربابی بکنند و یا این که نوکر آنان باشند و نوکری بکنند، حالت سومی وجود ندارد و این که مجاهدین خلق در مقابل آمریکا نوکر باشند، واقعی تر است و اربابی آنان بر آمریکا، تنها در ذهن رهبری مجاهدین خطور می کرد و ولاغیر.

مجاهدین خلق، از نگاه دولت جدید آمریکا، نیرویی تروریستی هستند که از چهار دهه قبل برای ابراز وجود و باجگیری، از آمریکا ستیزی و خشونت مقدس، آغاز کردند و این دو مورد همچنین خساراتی که به جامعه ایرانی وارد کرد، بیشتر از خسارت هر متجاوزی در طول تاریخ ایرانیان است. اما در ارتباط با چرخش جدید و فاز تهاجم سیاسی و این که اراده مزدوری خود را به دولت آمریکا تحمیل کنند، تنها به حذف رهبری سازمان مبادرت کردند و از شعر و شعار و آرمان و استراتژی خشونت طلبی، کماکان کوتاه نیامده و همچنان منتظر فرصت و جرقه و جنگ مابین آمریکا و ایران، مانده اند.

سخنرانی روز جمعه دونالد ترامپ که احتمالاً به روش و سیاست خارجی دولتش بدل خواهد شد، آب سردی به ادامه مزدوری و تحمیل اراده و آمال و آرمان های فرقه رجوی خواهد بود.

آمریکا و دولت تاجریشه ی دونالد ترامپ، به دلیل ضایعات و مشکلات عدیده داخلی، توان و پتانسیل جنگی و کمک خواستن از تروریسم را در سر ندارند و این برای فرقه رجوی که همواره برای نیروهایش تحلیل های جرقه و جنگ مابین آمریکا و ایران، را نوید و بشارت برون رفت از بحران و بن بست و پیروزی زودرس خود می داد، فاجعه است.

دولت جدید آمریکا و دونالد ترامپ، ناچاراً وارد فاز جدیدی، از نوع بازسازی داخلی خواهند شد و در خارج از کشور به مبارزه با تروریسم خواهند پرداخت و النهایه قاعده بازی طی سال های آینده بر وفق مراد تروریسم نخواهد بود.





## خوشحالی مجاهدین از مواضع ترامپ...



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۶ بهمن ۱۳۹۵

بنا به تجربه عرض می‌کنم در چنین روزهایی که رئیس‌جمهور تازه کار امریکا حساسی جوگیر شده است و برای همه شاخ و شانه می‌کشد و تعدادی از کشورهای مسلمان و از جمله ایران را برای ورود به این کشور با مشکلاتی مواجه کرده است و فرماندهان نظامی آن کشور هم مشغول اره تیز کردن برای کشور ما هستند، دار و دسته مجاهدین که در وطن فروشی سابقه سیاهی را از خود طی سالیان سال نشان داده اند احساسی جز شادمانی ندارند و شبانه روز به این فکر می‌کردند که دیدید سر دکل بالاخره دیده شد و وارد فاز سرنگونی شدیم؟! من حاضرم شرط ببندم که شبانه روز در محل استقرار آن‌ها نشست برگزار می‌شود و حول این موضوع صحبت می‌شود که ما بایستی برای رفتن به ایران خودمان را آماده و حداکثر استفاده را از این شرایط ببریم و خلاصه انواع و اقسام تابلوها در وضعیت‌های مختلف کشیده می‌شود که اگر چنان شد چنین می‌کنیم و اگر چنین شد چنان می‌کنیم و .... مشابه این وضعیت را بارها و بارها در سازمان تجربه کرده بودیم و همان زبل خانی که همواره می‌گفت: کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من، تمام چشم و امیدش به دست ابرقدرت‌های جهانی است که مثلاً کشوری مانند امریکا دچار این حماقت شود و به ایران حمله نظامی کند و بتواند ایران را در جنگ شکست بدهد و آن‌ها بلافاصله خودشان را به ایران برسانند و قدرت را خواهر مریم به دست بگیرد و رئیس‌جمهور شود!

اولاً من تصور نمی‌کنم، همین آقای ترامپ آنقدر به لحاظ فکری کودک باشد که حتی منافع خودش را هم نتواند تشخیص بدهد! جوسازی‌هایی هم که این روزها به راه انداخته، به هرحال او به تازگی وارد دنیای سیاست شده و باید قبول کرد که خیلی جوگیر شده است و دوست دارد که روی آتن‌ها باشد! او هنوز خودش را درست پیدا نکرده است و سرد و گرم دنیای سیاست را نچشیده





است و هنوز شاید ضربه یک تصمیم اشتباه را نخورده باشد تا بفهمد که دنیای سیاست و دنیای نظامی گری جای اشتباه کردن و یا به نوعی آزمون و خطا نیست چرا که اولین اشتباه می تواند آخرین اشتباه باشد!

اما اگر بخواهم استنباط خود را از وضعیت فعلی آمریکا خیلی خلاصه بیان کنم اینست که آقای ترامپ خیلی راحت پشت میزی نشست که آقای پوتین با زیرکی برایش چیده بود! او به دلیل بی تجربگی در دنیای سیاست و به دلیل سادگی اش، خیلی راحت به دامی افتاد که آقای پوتین برایش پهن کرده بود! به اعتقاد من، ایالات متحده آمریکا به سرعت خیلی بالایی به سمت غیرمشروع شدن به لحاظ سیاسی در سراسر دنیا پیش می رود و پشت بند آن، بایستی منتظر تجزیه ایالات متحده آمریکا باشیم! اکنون به دلیل تصمیمات به شدت احساسی و بدون فکر ترامپ، این کشور چه در داخل و چه در سطح جهانی از کمترین مشروعیت و مقبولیت برخوردار است! از فرمان دیوارکشی در مرز مکزیک تا ممنوع الورد کردن اتباع چند کشور مسلمان و خصوصاً ایران و ... همه و همه حکایت از این دارد که آقای ترامپ نه خود سواد سیاسی دارد و نه از مشاوران آگاهی سود می برد! این روزها هم به صورت مستمر شاهد این هستیم که مردم کوچه و بازار آمریکا در سراسر این کشور، دست به اعتراضات خیابانی گسترده می زنند و خواهان لغو این فرمان زشت برای کشوری هستند که اساساً از مهاجران تشکیل شده است. اگر به بیوگرافی خود آقای ترامپ دقت کنیم متوجه می شویم که ایشان از پدر بزرگی آلمانی و از مادری اسکاتلندی می باشد. همسران او همگی از مهاجرانی بودند که از کشورهای اروپای شرقی به آمریکا سفر کرده اند و فرزندان او از نسل مهاجران بوده اند! بسیاری از مسئولین عالی رتبه ایالات متحده آمریکا هم چون خانم مادلین آلبرایت، باراک اوباما، ارنولد شوایتسینگر که زمانی از فرمانداران آن کشور هم بود و بسیاری از شخصیت های دیگر، همه از مهاجرانی بودند که جذب این کشور شدند. بسیاری از مغزهای متفکر این کشور که در سازمان ناسا و دیگر ارگان های این کشور با درجات بسیار بالای علمی مشغول به کار هستند، همگی از مهاجران و غالباً هم ایرانی هستند!

آقای ترامپ علیرغم این که تنها دو هفته از به دست گرفتن زمام امور در آمریکا می گذرد، حتی اتحادیه اروپا را هم به ضد خود تبدیل کرده است به طوری که خانم فدریکا موگرینی به طور خیلی واضح موضع گرفت که ایران به تمام تعهداتش در برجام عمل کرده است و ما اجازه به هم خوردن توافق برجام را نخواهیم داد و با آمریکا در صورتی که بخواهد این توافق را به هم بزند، همسو نخواهیم شد!

در این حین فرقه مجاهدین هم هیچ اراده ای از خود ندارند و آماده مزدوری برای هرکسی هستند، این بار روی ترامپ و احتمال حمله نظامی به ایران، حساب باز کرده اند. غافل از این که اگر یک درصد این اتفاق بیافتد به اعتقاد من، جنگی در خواهد گرفت که اولین ضرر کننده اش آمریکا، اسرائیل، سعودی و دیگر متحدان آن ها و از جمله فرقه مجاهدین هستند.

**الف - عباسی**



## مسعود رجوی و انقلاب اسلامی

ابراهیم خدابنده - بهمن ۹۵

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مسعود رجوی که به تازگی از زندان آزاد شده بود، رؤیای کسب حاکمیت را در سر می پروراند. البته او برای رسیدن به این منظور در سال های متمادی بعد، از هیچ خیانت و جنایتی فروگذار نکرد. رجوی مدعی بود و همیشه تکرار می کرد که رهبری انقلاب دزدیده شده است. مفهوم این ادعای وی این بود که خود را صاحب اصلی انقلاب، و رهبری آن را حق مسلم خود می دید که از وی دریغ شده و باید آن را باز پس بگیرد.

در ۳۰ دی ۱۳۵۷ تعدادی از زندانیان سیاسی بر اساس طرح ساواک توسط شاپور بختیار نخست وزیر وقت از زندان آزاد شدند.

عده ای از آنان کسانی بودند که مانند مسعود رجوی با جریان اصلی انقلاب و رهبری آن تضاد داشتند. مسعود رجوی در بیانیه ۱۲ ماده ای خود در سال ۱۳۵۴ در ماده ۱۰ به وضوح این تقابل را نشان داده بود.

ساواک تصور می کرد با آزاد نمودن چنین افرادی، مقابله با انقلاب اسلامی شکل گرفته و حرکت آن کند خواهد شد؛ اما رود خروشان حرکت یک پارچه و عظیم مردم در زیر چتر رهبری واحد آن جای هیچگونه تقابلی را باقی نمی گذاشت لذا انقلاب شکوهمند اسلامی با کمترین هزینه ممکن و با بالاترین شتاب به پیروزی کامل رسید و طومار وابستگی ایران به آمریکا برای همیشه بسته شد.

مسعود رجوی به خوبی از میزان ناتوانی خود در برابر جریان اصلی انقلاب اسلامی آگاهی داشت و بر این باور بود که برای کسب قدرت نیاز به کمک و حمایت خارجی دارد. اولین گزینه او اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. هنوز چند روزی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که مسعود رجوی فرصت را برای جاسوسی و خیانت از دست نداد و در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ راه سفارت شوروی را در پیش گرفت تا خدمات خود را در برابر دریافت سلاح و تجهیزات به منظور کسب قدرت ارائه دهد.

محمد رضا سعادت از کادرهای رهبری مجاهدین خلق در ۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۸، درست در روزی که مسعود رجوی و موسی خیابانی با اصرار و پیگیری زیاد به ملاقات رهبری انقلاب اسلامی رفته بودند، بر سر قرار با کاردار سفارت شوروی در تهران و در حین تبادل اطلاعات سری در برابر دریافت تجهیزات جاسوسی دستگیر شد.

البته رهبران سازمان، بر اساس ماهیت فرقه ای خود با جنجال کردن و هیاهو در برابر این وطن فروشی آشکار، طلبکار هم شدند و جمهوری اسلامی را متقابلاً به وابستگی به آمریکا متهم نمودند.



### دیدار مسعود رجوی و موسی خیابانی با رهبر انقلاب اسلامی

در جریان سرنگونی رژیم شاه، مسعود رجوی در اندیشه و تدارک تقابل نظامی با جمهوری اسلامی نوپا بود. او بعدها اذعان نمود که زمانی که همه به فکر تشکیل حزب و فعالیت سیاسی بودند او به دنبال برقراری سازماندهی نظامی و تشکیل میلشیا بود. در خلال انقلاب اسلامی، رجوی و نفراش صرفاً به دنبال جمع آوری سلاح، مهمات و تجهیزات برای روزی بودند که به گفته او فاز جنگ مسلحانه با نظام آغاز شود.

مسعود رجوی در سال های بعد اعتراف کرد که با توجه به مشروعیت بالای رهبری انقلاب، امکان مقابله نظامی از ابتدا نبود و او با نشان دادن ظاهری مغایر با باطن خویش تلاش می کرد تا ورود به جنگ مسلحانه را به زمانی بیاورد که آمادگی بیشتری به دست آورده باشد. او همچنین نیاز به زمینه سازی هائی داشت تا خود را آغازگر جنگ با نظام نشان ندهد. از این رو قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، یعنی روزی که سازمان در برابر جمهوری اسلامی تازه تأسیس وارد جنگ مسلحانه شد، با بسیج میلشیا در خیابان ها، تهاجم به منزل پدری مهدی ابریشم چی و دادن اطلاعاتی نظامی به این بهانه، جمع آوری سلاح و مهمات، سخنرانی تحریک آمیز در امجدید که نظام را به وابستگی به آمریکا متهم نمود، سوء استفاده از آیت الله طالقانی بدلیل آشنائی قبلی از زندان، میتینگ ۱۴ اسفند و فریب بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران، و مواردی از این دست ورود به فاز نظامی را زمینه سازی کرد.

او همچنین بعدها اعتراف کرد که از همان ابتدا به دنبال فرستادن نفوذی در ارگان های تازه شکل گرفته جمهوری اسلامی بود. مسعود رجوی اذعان نمود: "هر جا که توانستیم با نفوذی های خود تأثیر گذاشتیم (مانند دفتر بنی صدر) و هر جا که نتوانستیم منفجر کردیم (مانند دفتر حزب جمهوری اسلامی)".

به دنبال سرنگونی شاه، مسعود رجوی از فضای باز سیاسی به وجود آمده حداکثر استفاده را برای جذب نیرو به روش های فریبکارانه و فرقه ای انجام داد. او منافقانه با ژست های دروغین مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی و با سوء استفاده از شعارهای اسلامی تلاش می کرد تا حداکثر جوانان بی تجربه را به دام انداخته و جذب نماید. بسیاری که شور انقلابی داشتند اما در برابر

اغواگرانی همچون رجوی و ترفندهای فرقه ای او، تجربه کافی نداشتند گرفتار فرقه مخرب کنترل ذهن او گردیده و سرنوشتی کاملاً متفاوت با آنچه از ابتدا تصور می نمودند، پیدا کردند.

مسعود رجوی در همین راستا برای مظلوم نمائی و برای مشروع جلوه دادن تقابل خود با نظام که با هماهنگی دشمن خارجی صورت گرفته بود درخواست دیدار با رهبری انقلاب اسلامی را داد اما امام خمینی هوشیارانه در پاسخ اظهار داشت که: "شما اسلحه هایتان را زمین بگذارید، من به دیدار شما خواهم آمد." به این ترتیب توطئه رجوی برای محق جلوه دادن خود خنثی گردید.

او در عین حالی که رسماً قانون اساسی مورد تصویب قاطبه مردم در رفراندوم عمومی را رد می کرد و قبول نداشت اما در انتخابات ریاست جمهوری کاندید شد؛ یعنی با وجودی که می دانست اولیه ترین شرط شرکت در هر انتخاباتی در هر کشوری پذیرش قانون اساسی است، اما تلاش می کرد تا نشان دهد که مورد ظلم و بی مهری قرار گرفته است.



دیدار مسعود رجوی با یاسر عرفات در تهران

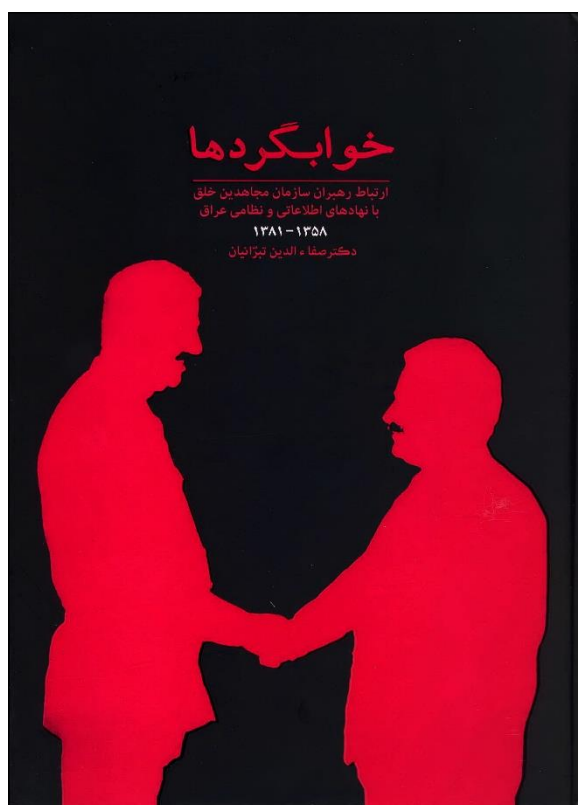
دیدار مسعود رجوی با یاسر عرفات در تهران که تصاویر آن در همه جا تبلیغ گردید مؤید اوج تزویر و نفاق اوست. او در ملاقات با رهبر جنبش فتح ادعا نمود که تنها راه نجات فلسطین مبارزه مسلحانه است و جمهوری اسلامی را به عدم حمایت از جنبش انقلابی فلسطین متهم کرد. مقایسه شعارها و حرکات آن زمان فرقه رجوی با موضع گیری های امروز به وضوح ماهیت جریان نفاق را نشان می دهد. مسعود رجوی در جریان تسخیر لانه جاسوسی آمریکا مدعی بود که جمهوری اسلامی در برابر دیپلمات های بازداشت شده آمریکایی نرمش به خرج می دهد و باید آنان را محاکمه و اعدام نماید.

اما خائنانه ترین اقدام آشکار رجوی برای رسیدن به قدرت، همکاری با دشمن متجاوز به خاک میهن بود. مسعود رجوی قبل از آغاز تهاجم عراق به ایران سفری مخفیانه به پاریس داشت و در آنجا با واسطه گری فرانسه با رژیم بعث عراق ارتباط برقرار نمود. برنامه

طراحی شده این بود که صدام حسین از خارج و مسعود رجوی از داخل تهاجم را آغاز کرده و کار نظام جمهوری اسلامی تازه شکل گرفته را یکسره کنند.

مطالعه دقیق نحوه آغاز جنگ تحمیلی و موضع گیری های سازمان مجاهدین خلق در این رابطه، خصوصاً پیام نوروز سال ۱۳۶۰ مسعود رجوی، به خوبی ارتباط اولیه با رژیم بعث و نقش خائنانه رجوی در این رابطه را آشکار می سازد. همچنین بعد از سقوط صدام حسین، نوار دیدارهای سران فرقه رجوی با عوامل عراقی برملا شد که در این نوارها به روشنی نشان داده شده است که دیدارها در بغداد به قبل از آغاز جنگ بر می گردد و سازمان مجاهدین خلق به نوعی مشوق صدام حسین در حمله نظامی به ایران بوده است.

جاسوسی، وطن فروشی، فریب، قتل، جنایت، خیانت، ترور، تخریب، نفاق، جار و جنجال، مظلوم نمائی و مغزشویی تمام کارنامه مسعود رجوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی را تشکیل می دهد. متأسفانه در تاریخ معاصر ایران به این پدیده یعنی فرقه تروریستی و مخرب رجوی خیلی کم پرداخته شده حال آن که ایران بعد از انقلاب اسلامی بسا بیش از جنگ و تحریم خارجی مبتلا به ترور، تروریسم و فرقه های تروریستی داخلی بوده است.



**کتاب خوابگردها (ارتباط رهبران سازمان مجاهدین خلق با نهادهای اطلاعاتی و نظامی عراق ۱۳۵۸ - ۱۳۸۱)**

نویسنده: دکتر صفاء الدین تبرانیان

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

## معرفی کتاب و مباحثی راجع به بیوتروریسم



در مواردی مطرح شده است که فرقه های تروریستی از جمله فرقه رجوی در صدد استفاده از "بیوتروریسم" در مقابله با جمهوری اسلامی و ملت ایران هستند. در همین رابطه رژیم اسرائیل نیز به کمک فرقه های تروریستی برای انجام چنین اقداماتی آمده و آنان را در این خصوص فعال نموده است. لذا لازم است تا آگاهی عمومی نسبت به این پدیده افزایش یافته و اطلاعات علمی در اختیار مردم قرار داده شود.

«بیوتروریسم» کتابی است درباره ی کشتار خاموش در سراسر جهان با دارو و غذا. کتابی هولناک، اما حقیقی و دردآور. کتابی که بسیاری از موضوع آن بی خبرند و در همان بی خبری، قربانی آن می شوند.

«مؤسسه ی موعود عصر(عج)»، کتاب بیوتروریسم را به خاطر احساس نیاز مردم به دانستن و آگاهی در این موضوع، در قالب مجموعه مقالات در ۲۱۵ صفحه منتشر کرده است. عناوین برخی مقالات عبارتند از: تروریسم تاریخی یهود، چهار خط استراتژیک، آرمگدون بیوتکنولوژیک، مرگ های بیوتروریستی در آخرالزمان، پروژه ی یونیکس، تروریسم مافیایی دارو و...

در کنار این مجموعه مقالات، نظرات ارزشمند فوق تخصصی علوم بیولوژیکی پروفیسور علی کرمی که مدت های مدیدی را صرف مبارزه با این نوع ترور کرده است، در لوح فشرده بیوتروریسم، قابل توجه، کاربردی و مفید خواهد بود.

### قسمت دوم مباحث راجع به بیوتروریسم را در زیر پی می گیریم:

به هرگونه عوامل زنده ای که انسان در آن دخیل باشد تا نسل بشر را نابود کند، بیوتروریسم می گویند. این موضوع ممکن است تراریخته نمودن بذرها باشد، که جمعیت زیادی را به آرامی به کام مرگ می کشاند یا این که به وسیله میکروارگانیسم و یا سم مهلکی مستقیماً به فرد مورد نظر از طریق استعمال خارجی، خوردن، آشامیدن، بوییدن و... داده شود تا او را حذف فیزیکی نمایند.



## تأثیرات یک حمله بیولوژیکی به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- فیزیکی: بروز بیماری
- ۲- روانی: بروز ترس و وحشت
- ۳- اقتصادی: محدودیت سفر و جا به جایی، متوقف شدن فعالیت های اقتصادی و کسب و کار
- ۴- زیست محیطی: آسیب دیدن انسان ها، حیوانات، گیاهان، آلوده شدن منابع طبیعی مثل منابع آب

## اصول پنجگانه مبارزه با بیوتروریسم عبارتند از:

- ۱- آگاهی: دانش و آگاهی از روند پدیده بیوتروریسم، شناخت تهدیدات، منافذ خطر و کلاً یافتن پاسخ چهار سؤال کلیدی (چه کسی، چه وقت، چطور و کجا اقدام به چنین حمله‌ای می‌کند؟) گام نخست چنین مبارزه‌ای است.
- ۲- آمادگی: رسیدن به سطح مطلوبی از توانایی دفاعی با تمرینات و رزمایش ها، دست یابی به علوم جدید، دست یابی به فن آوری نوین تشخیص و دفاع و درمان، تهیه لوازم و ملزومات چنین جنگ مخفی و ساکتی، دومین گام مبارزه و دفاع خواهد بود.
- ۳- مهارت: اعتماد به نفس، غلبه بر ترس و مهارت در هدایت بحران به سمت عادی سازی شرایط، سومین و مهم ترین گام چنین مبارزه ای است.
- ۴- شک: متولیان دفاعی کشوری که همواره در پنهان و آشکار مورد تهدیدات اجانب است، بایستی به هر پدیده ای حتی پدیده ای که در نگاه اول طبیعی جلوه می کند با نگاه شک بنگرند. چنین نگاه شک آلودی باعث می شود بسیاری از منافذ ورود دشمن باز شناخته شود و اصول ایمنی هرچه بیش تر رعایت گردد. دیگر نباید از کنار هر اپیدمی کوچک و بزرگی به سهولت گذشت.
- ۵- کتمان و رازداری: وقتی نخستین هدف دشمن از حمله تروریستی ایجاد ترس در مردم عادی است، مهم ترین عمل کادر دفاعی آن خواهد بود که از انتشار خبر حمله و شایعه سازی در پیرامون آن خودداری نمایند. به خصوص کادر درمانی که با مصدومین چنین حمله ای روبرو هستند. از انتشار خبر حمله، بیان تعداد مصدومین، نوع بیماری، بزرگ نمایی واقعه نزد مردم عادی و بیان تشخیص ها و علائم بالینی و درمان ها در جراید ( در بیش تر موارد دشمن از طریق جراید نتایج حمله خود را ارزیابی می کند. به خصوص که خواسته باشد سلاحی جدید را بر مردم بیازماید.) جداً باید پرهیز نمود.

## برحسب کاربرد سلاح‌های بیولوژیک، این سلاح‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ❖ دسته اول سلاح هایی هستند که در جنگ استفاده می شوند و هدف از آن ها ناتوان ساختن طولانی مدت نیروی دشمن است. در این سلاح ها از عوامل بیماری زای عفونی استفاده می‌شود که باعث بیماری های گوناگون می شوند.



❖ دسته دوم سلاح هایی هستند که بیشتر در شورش ها و اغتشاشات استفاده می شود و هدف آن ها ناتوان ساختن کوتاه مدت افراد مورد نظر می باشد. این سلاح ها بیشتر حاوی مواد شیمیایی هستند که به راحتی در فضا پخش شده و باعث اختلالات روانی در نیروی دشمن می شوند.

از جمله موادی که در این سلاح ها به کار می رود می توان به بی حس کننده ها، ناراحت کننده ها، فلج کننده ها، فعال کننده های جنسی، روان گردان ها، آرام کننده ها و خواب آورها اشاره کرد. بنابراین با به کاربردن این نوع سلاح های ناتوان کننده بدون آن که کوچک ترین علامتی داشته باشد، می توان باعث کند شدن نیروی عملیاتی دشمن شده و از ضربه های احتمالی و سرعتی دشمن کاست. همچنین در اغتشاش ها یا برای دستگیری زنده افراد نیز می توان از این سلاح ها استفاده نمود.

هدف اصلی بیوتروریسم کشاورزی (Agro Terrorism) به خطر انداختن امنیت زنجیره غذایی کشور می باشد. موضوع امنیت زنجیره غذایی بسیار گسترده است و شامل سلامت انسان، گیاهان و مزارع، احشام و طیور و ... می باشد.

به طور کلی هر عاملی که باعث تخریب اکوسیستم ها، کاهش تولید محصولات گیاهی و دامی، آلوده شدن محصولات آن ها، باعث پخش و شیوع عوامل بیماری زا توسط گیاهان و احشام و محصولات آن ها بشود امنیت زنجیره غذایی جامعه را به خطر انداخته و نوعی اقدام آگرو تروریستی طبقه بندی می شود. ورود آفت به کشور از طریق واردات بذرهای آلوده، واردات بذرهایی که نابارور هستند، واردات بذرهایی که از لحاظ ژنتیکی تغییر یافته اند و یا دارا یا فاقد ماده ای خاص هستند، واردات احشام آلوده به بیماری های خاص و ... از مواردی است که تولیدات داخلی را به صورت جدی مورد تهدید قرار داده است.

تولید مواد بیولوژیک که به اسم **بمب اتمی فقرا** شناخته می شود، بسیار مهم است زیرا ساخت و تولید این مواد بسیار آسان و تقریباً ارزان است و در یک لابراتوار کوچک می توان این میکروب ها را تولید کرد. رژیم صهیونیستی این عوامل را در اختیار بازیگران منطقه ای قرار می دهد.

**بیوتروریسم عوارض درازمدت زیست محیطی به دنبال دارد و آگاه سازی مردم از عوارض بیوتروریسم و اطلاع از راه های مقابله و پیشگیری از آن، برعهده پدافند غیرعامل می باشد. پیشگیری از وقوع عملیات بیوتروریستی، بهتر و مهم تر از مقابله با آن بعد از وقوع است و پدافند غیرعامل به عنوان روشی صلح آمیز و پیشگیرانه ضمن رصد تهدیدات جنگ نوین به خصوص تهدیدات زیستی، توانمندی مقابله با این تهدیدات را در کشور افزایش می دهد.**

پدیده بیوتروریسم از محدوده عملیات تروریستی و نظامی خارج شده و هرگونه عمل برنامه ریزی شده ای را که به طور مستقیم یا غیرمستقیم سلامتی فردی و بهداشت عمومی شهروندان یک جامعه را در دراز مدت یا کوتاه مدت از طریق تهدید امنیت جسمی، غذایی و زیست محیطی آن جامعه به خطر بیندازد؛ نوعی بیوتروریسم است. بنابراین شهروندان کشورهای در حال توسعه همیشه در خطر اعمال بیوتروریستی کشورهای صنعتی و قدرت های نظامی بزرگ می باشند که گاهی در نتیجه عدم آگاهی شهروندان و برنامه ریزان و یا ضعف قوانین این کشورها روی می دهد.

بیوتروریسم، دیگر صرفاً باکتری ها و ویروس ها نیستند که عامل حمله بیوتروریستی و تهدید تلقی می شوند. بلکه از لوازم آرایشی آلوده و ارزان قیمت گرفته تا داروهای ناشناخته ای که با بهای کم و تبلیغات وسیع ماهواره ای در اختیار مردم کشورهای جهان سوم قرار می گیرند؛ غذاهای حاصل از مهندسی ژنتیک که تأیید نشده و اثر آن ها بر روی مردم جهان سوم آزمون می شود، داروهای جدید کمپانی های بزرگ داروسازی که به صورت هدیه به کشورهای جهان سوم فرستاده می شود، زباله های خطرناک که با نام اقلام مصرفی دست دوم به کشورهای فقیر صادر می شوند، مکمل های غذایی حاوی مواد خطرناک جهت نابودسازی تدریجی سلامتی افراد، آلوده سازی بخش کشاورزی و دامی یک کشور. مکمل های بدنسازی غیر مجاز که اغلب در باشگاه های ورزشی عرضه می شوند، این مکمل ها به علت داشتن هورمون های غیر مجاز مصرف کنندگان را عقیم می کنند. فراوانی این مکمل ها حاکی از آن است که توطئه ای در قالب بیوتروریسم برای از بین بردن نسل ایرانی در حال اجراست و می خواهند نسل ایرانی را منقرض کنند و این بخشی از بیوتروریسم علیه ایرانیان است که بسیار فراتر و خطرناک تر از سودهای اقتصادی فروش این مکمل ها می باشد.

انتشار عوامل بیماری زا در هوا، آب، مواد غذایی، انواع مواد کنسرو شده، اسباب بازی، پاکت نامه، هدایای پستی، حشرات ناقل، خون و غیره سابقه داشته است.

سلاح بیولوژیک اسلحه ای است که عامل بیولوژیک را به منطقه مورد نظر منتقل می کند سپس باعث انتشار آن می شود. **در حملات بیولوژیک اصل بر غافلگیری و عملیات مخفیانه است.**

استفاده از موجودات ذره بینی یا فراورده های جانداران و یا استفاده از جانوران به عنوان ناقل در اقدامات خصمانه، **سلاح بیولوژیک** نامیده می شود.

**جنگ زیستی (بیولوژیکی):** کشت و یا تولید عمومی باکتری ها، قارچ ها، ویروس ها و ... و سایر محصولات زهرآگین بیماری زا، همانند ترکیبات شیمیایی به عنوان سلاح های بیولوژیکی بالقوه معرفی شده اند. در زمره عوامل بیولوژیکی، سیاه زخم و جنون دارای بیشترین پتانسیل برای تلفات و تخریب کلی می باشند.

**دفاع زیستی:** به مجموعه وسیعی از اقدامات و فعالیت ها که به منظور جلوگیری، به حداقل رسانی پیامد ها و مواجهه با حوادث زیستی نظیر پاندمی ها و حملات بیوتروریسم کشاورزی به کار می روند، دفاع زیستی گفته می شود.

**پدافند غیر عامل:** از نظر لغوی واژه "پدافند" از دو جزء "پد" و "آفند" تشکیل شده است. در فرهنگ و ادب فارسی "پاد" یا "پد" پیشوندی است که به معنای "ضد" و "متضاد" است و واژه آفند نیز به مفهوم "جنگ، دشمنی و پیکار" است. پدافند به مفهوم دفع، خنثی کردن و کاهش اثرات اقدامات تهاجمی دشمن و ممانعت از دستیابی دشمن به هدف هایش است که به دو گروه پدافند عامل و غیرعامل تقسیم می شود. **وجه تمایز پدافند عامل و غیرعامل را باید عامل انسان دانست.** به این معنی که پدافند عامل ابزاری است نیازمند مدیریت سیستم و کاربری انسان و مشتمل بر ابزار و آلات جنگی، سازماندهی، آموزش و مدیریت نیروهاست

که در شرایط عدم حضور انسان، آن ابزار به خودی خود فاقد اعتبار است. در حالی که پدافند غیرعامل امکانات معماری در زمینه مهندسی جنگ می باشد. به گونه ای که بدون ابزار و توانمندی، نیروی رزمی و دفاعی را افزایش می دهد. به عبارت دیگر، پدافند غیرعامل یعنی "دفاع بدون سلاح در مقابل تهدید". **پدافند غیرعامل به مجموعه اقداماتی اطلاق می گردد که نیازمند به کارگیری جنگ افزار نبوده و با اجرای آن می توان از وارد شدن خسارت های مالی به تجهیزات و تأسیسات حیاتی و حساس نظامی و غیرنظامی و تلفات انسانی جلوگیری نمود و یا میزان این خسارت ها و تلفات را به حداقل ممکن کاهش داد.**

در پدافند عامل مثل سیستم های ضد هوایی و هواپیماهای رهگیر، فقط نیروهای مسلح مسئولیت دارند در حالی که در پدافند غیرعامل تمام نهادها، نیروها، سازمان ها، صنایع و حتی مردم عادی می توانند نقش موثری برعهده بگیرند.

### پدافند غیر عامل شامل :

اعلام خبر - استتار - اختفا - پراکندگی - استحکامات - پناهگاه - ایجاد سیستم های اطفاء حریق و کنترل خسارت می باشد.

### اهمیت پدافند غیر عامل:

۱- موجب زنده ماندن و حفظ و بقای نیروی انسانی می گردد که با ارزش ترین سرمایه موجودیت ملی کشور می باشد.

۲- موجب صرفه جویی کلان اقتصادی و ارزی در حفظ تجهیزات و تسلیحات می گردد.

۳- مراکز حیاتی و حساس اقتصادی - سیاسی - نظامی - ارتباطی و مراکز عمده علمی و فرهنگی و... حفظ می شود.

۴- باعث بوجود آمدن تأثیرات روحی و روانی مثبت در شهروندان می گردد.

۵- حفظ نیروها برای زمان و مکان مناسب و گرفتن آزادی عمل از دشمن.

۶- در مقایسه با دفاع عامل، دفاع غیر عامل مخارج و هزینه های کمتری دارد.

### اصول اولیه پدافند غیرعامل:

۱- موضع یابی (مکان یابی)

۲- انضباط استتار (انضباط استتار عبارت از کارهایی است که ظاهر طبیعی یک منطقه را تغییر داده یا موقعیت افراد و تجهیزات را بدون اینکه حتی دیده شوند برای دشمن آشکار می سازد).

۳- احداث و ایجاد استتار

استتار: همرنگ کردن خود و تجهیزات با محیط را استتار گویند.

اختفا: مخفی شدن و حفاظت از دید دشمن را اختفا گویند.

پوشش: مخفی شدن از دید و تیر دشمن را پوشش گویند.

تهدیدات بیولوژیک و بیوتروریسم از جمله تهدیدات مهم و بحث برانگیزی است که به دلیل سابقه تاریخی، کشتار عظیم عوامل عفونی و سمی جزء مهمترین تهدیدات جامعه بشری است و سالانه شاهد شیوع انواع بیماری های عفونی جدید موسوم به **نوپدید** در جهان هستیم. بنابراین، **حفاظت بیوتروریسم ضرورت اجتناب ناپذیر است.**

**دفاع بیولوژیک** نقطه مقابل تهدیدات بیولوژیک است و شامل مجموعه اقداماتی می شود که به وسیله ارگان های مختلف بنا به وظایفی که دارند بایستی اجرا شود تا اولاً از به مرحله اجرا رسیدن تهدیدات بیولوژیک جلوگیری شود (پیشگیری)، ثانیاً در صورت وقوع تهدید در کمترین زمان آن را مهار نمایند و دارای چرخه ی مشخصی می باشد.

**گردآورنده: عاطفه نادعلیان**





## کودکان فرقه؛ تروریست‌های بالقوه



سید رضا قزوینی غرابی، بنیاد هابیلیان - ۷ دی ۱۳۹۵

کودکان، ناتوان ترین قربانیان خشونت هستند که گفتمان غالب بسیاری از فرقه هاست. کودکان در این فرقه ها مجبور به جدایی از والدین خود، گرفتن آموزش های اجباری ویژه، کار سخت و ذهن شویی هستند.

اکثر این کودکان در دوران حیات خود در این فرقه ها قربانی تجاوز جنسی، بهره کشی و نقض حقوق بشر می شوند. بهترین حالت برای این کودکان در گروه هایی که ایدئولوژی افراطی و تروریستی دارند، تبدیل شدن آن ها به افرادی خشن و غیرعادی است که به شکل بالقوه آمادگی ارتکاب هرگونه خشونت را در جامعه دارند و بدترین حالت نیز تبدیل شدن به عنصر انتحاری است که هم خود و هم دیگران را به کام مرگ می کشاند. علاوه بر این که انقیاد و اطاعت آن ها از یک فرد یا یک اندیشه ی قانون شکن و غیرقانونی، تهدیدی دیگر برای جوامع قانونمند است.

هفته گذشته دختر هفت ساله ی سوری با بستن کمربند انفجاری، خود را در یک مرکز پلیس در منطقه المیدان دمشق منفجر کرد. انفجاری که باعث مرگ این کودک بی گناه و زخمی شدن چند نفر دیگر شد. پدر و مادر این کودک اعضای گروه تروریستی جبهه النصره، داعش و احرار الشام بودند که تجربه حضور در همه گروه های مزبور را داشته اند.

موضوع این دختر باعث شد تا بار دیگر مسئله سوء استفاده تروریست ها از کودکان مورد توجه قرار بگیرد. واقعیت این است که سوء استفاده گروه های تروریستی فعال در سوریه و عراق از کودکان، موضوع جدیدی نیست. این رفتار با کودکان، بخشی لاینفک از فضای موجود در فرقه هاست.

مطالعه موردی فرقه ها در کشورهای غربی نشان می دهد سوء استفاده از کودکان در این گونه گروه ها در دهه های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ میلادی به وفور دیده می شود. فرقه «خانه عبری سیاه یهودا» در میشیگان آمریکا، «انجمن ورزشی اکلیسیا»، «کلیسای مسیحی



آلاموی مقدس» و فرقه «معبد خلق ها» (جونز تاون) نمونه هایی از گروه هایی هستند که سوء استفاده از کودکان، بد رفتاری با آن ها و حتی قتل عام آنان، به عنوان بخشی از هویت و شناسنامه آن ها تبدیل کرده است.

در غرب آسیا نیز پیشینه رفتارهای فرقه ای با کودکان به پیش از ظهور گروه های تروریستی افراط گرا مانند داعش و همفکران آن باز می گردد. گروهک تروریستی منافقین ( مجاهدین خلق) را باید یک نمونه متکامل از این فرقه ها دانست که به نظر می رسد پیشینه سوء استفاده از کودکان در آن قدیمی تر از هر گروه دیگری در این منطقه باشد.

کودکان در این گروه، از بدو تولد مورد ظلم و ستم، استثمار و استفاده ابزاری مرتبط با فعالیت والدینشان، قرار می گیرند. آن ها با از دست دادن پدر یا مادر یا هر دو، فرزند پدران و مادران دیگر می شوند. بهره کشی از کودکان و ظلم به آنان و خانواده هایشان در فرقه رجوی را عمدتاً باید به سال های انقلاب ایدئولوژیک سازمان گره زد.

رهبر این گروه در سال ۱۳۶۵ اولین مرحله از انقلاب ایدئولوژیک خود را اعلام کرد. در این مرحله مسعود رجوی رهبر گروه، طلاق همسر یک از اعضای رده بالای گروه را به اجبار از او گرفت و همسرش را به همسری خود برگزید.

در مرحله بعدی این انقلاب، که پس از پایان جنگ ایران و عراق و شکست آن ها در برابر ایران بود، همه عناصر متأهل ملزم شدند که طلاق بگیرند و یک سال بعد، فرزندان آن ها که حدود ۸۰۰ نفر بودند از خانواده ها جدا و از از پادگان هایشان در عراق به اروپا منتقل شدند تا تحت نظر فرقه بزرگ شوند.

جالب آن که گروه رجوی که نارضایتی خانواده های کودکان را از جدا کردن آن ها می دید برای مجبور کردن آن ها به رضایت دادن، فرزندانیشان را به بغداد که در آن روزها به شدت توسط هواپیماهای نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا بمباران می شد منتقل کرد و در نهایت نیز خانواده ها برای در امان ماندن کودکان خود، تن به اعزام آن ها به اروپا می دادند.

این کودکان که سن آن ها بین ۲ ماه تا ۱۵ سال بود در اروپا به پایگاه های منافقین در آن کشورها منتقل شدند و تعدادی نیز به خانواده های هوادار گروه سپرده شدند تا به این وسیله، این کودکان حلقه اتصال بین هواداران و گروه باشند. کودکان تحت تحمل فشارهای روحی، آموزش های تشکیلاتی و ایدئولوژیک می دیدند. به اعتقاد بسیاری از عناصر سابق گروه رجوی، این کودکان گروگان هایی بودند تا والدین وفاداری مطلق خود را نسبت به رهبران فرقه از دست ندهند.

علاوه بر این که این گروه به دنبال تربیت نسلی از سربازان جوان و وفادار به خود بود. الیزابت روبین در مقاله «فرقه رجوی» از نادره افشاری عضو سابق گروه نقل قول می کند: «هر روز صبح و شب، کودکان باید در مقابل پوستر مسعود و مریم بایستند و به آن ها درود بفرستند. آن ها این بچه ها را نسل بعدی سربازان خود می دانند. می خواهند آن ها را شستشوی مغزی داده و کنترل کنند.» پوشاندن یونیفورم های نظامی، خواندن سرودهای نظامی و سازمانی و آموزش های درسی منطبق با ایدئولوژی منافقین بخشی از اقدامات این گروه در سوء استفاده از کودکان تحت کنترل خود بوده است.

در آن سوی موضوع سوء استفاده از کودکان در منطقه غرب آسیا، گروه های تروریستی تکفیری قرار دارند. رفتارهای این گروه ها با کودکان که بسیار مشابه به گروهک منافقین است منحصر به داعش نیست لیکن حجم بالای کودکان مورد سوء استفاده توسط داعش به قدری بالاست که عملاً این گروه را منحصر به فرد کرده است.

**ربودن و جدا کردن کودکان از خانواده ها، شستشوی ذهنی و آموزش های ایدئولوژیک به آن ها، آموزش های نظامی و سخت به آنان، تربیت آن ها برای عملیات انتحاری، و شلیک به قربانیان و سربردن اسیران توسط این کودکان بخشی از سوء استفاده های گروه های تروریستی افراط گرا در منطقه است.**

کمیته سوری حقوق بشر در آگوست سال ۲۰۱۴ گزارش داده است که حدود ۸۰۰ کودک کمتر از ۱۸ سال توسط داعش، آموزش نظامی دیده اند. نکته ای که قابل توجه است این است که این گروه نیز مانند منافقین، تلاش می کنند تا فضای تفریحی منحصر به فردی را برای این کودکان تحت آموزش فراهم کنند تا مانع از ناراضیاتی آن ها یا تمایل به خروج بشوند.

براساس گزارش مرکز مبارزه با تروریسم وست پوینت میان سال های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۶، ۹۰ کودک ۱۲ تا ۱۶ ساله عضو داعش در نبرد های این گروه کشته شده اند. علاوه بر این که کودکان جنگجو در این گروه در سال ۲۰۱۵ نسبت به سال پیش از گزارش به میزان ۳ برابر افزایش یافته است.

۹۰۰ کودک ۵ تا ۱۵ سال نیز در سال ۲۰۱۵ از موصل ربوده شده و در اردوگاه های آموزشی داعش تحت آموزش های دینی و نظامی قرار گرفتند.

**رفتارها و اقدامات مشابه گروه های تروریستی از جمله منافقین و داعش در بهره کشی از کودکان علاوه بر نشان دادن وجوه مشترکی که میان این گروه ها وجود دارد، زنگ خطر را برای اوضاع و شرایط کودکان در مناطق تحت کنترل تروریست ها به صدا در می آورد.**

استفاده از این کودکان به عنوان طعمه، شستشوی ذهنی آنان، کمک به پیشبرد مقاصد سیاسی و نظامی گروه، و تربیت سربازانی کاملاً مطیع، تعلیم و تربیت ناکافی یا غیرمناسب، مراقبت های ضعیف، سوء رفتارهای عاطفی و روانی و تربیت نسلی خشن، بخشی از تهدیدهایی است که به واسطه اقدامات جنایتکارانه فرقه ها در حق کودکان رخ می دهد.

## دیداری با خواهری دلسوخته و رنج فراق کشیده



خانم ربابه کربلایی صباغ خواهر علیرضا کربلایی صباغ اسیر فرقه

انجمن نجات مرکز یزد - ۲۸ دی ۱۳۹۵

باز هم درد فراق - باز هم سوز سینه و باز هم اشک، ناله و آه

سوز آهی که نه چندان دور دامن گیر سران فرقه خواهد شد و آن روز سخت دادخواهی، به زودی فرا خواهد رسید.

امروز خانم ربابه کربلایی صباغ با اشک ها و ناله های خود که دل سنگ را آب می کرد به دفتر انجمن آمد.

دیدار ما در دفتر شروعی نداشت لذا پایانی هم برای آن متصور نبود چون خانم کربلایی همچون خواهری که به تازگی برادر خویش را از کف داده به دفتر انجمن آمد. او دیگر نه حرف می زد و نه چیزی می گفت فقط اشک بود که پهنای صورتش را پوشانده بود.

به قدری دیدن این صحنه ها درد آور است که همه حضار متأثر گشته و سکوت سنگینی بر فضا حاکم بود. کسی دلش نمی خواست این حالت ادامه پیدا کند. درد فراق و جدایی به قدری روی سینه خواهر سنگینی می کرد که بدون هیچ اطلاع قبلی به دفتر آمد و بدون هیچ حرف و کلامی چادر بر سر می کشد و فقط صدای هق هق گریه است که فضا را پر کرده است. کسی طاقت و تحمل دیدن این صحنه ها را نداشت تا این که پسرش او را به آرامش دعوت می کند.

همه نگران وضعیت او بودند. بعد از مدتی مکث و سکوت، لب به سخن گشود.

او می گوید من وارث مرگ پدر و مادرم هستم، مرگ آن ها را که عمری چشم به درب خانه دوخته بودند تا پسرشان رها شود و برگردد دیدم. هر راهی را که منجر به رهایی برادرم شود رفتم با وضعیت جسمانی که می بینید بارها راه سخت و دشوار عراق را در پیش گرفتم به دفعات به اشرف و لیبرتی رفتم. جزء معدود افرادی بودم که در همه اعزام ها به عراق شرکت کردم، به مجامع بین المللی مثل سازمان ملل، کمیساریای عالی پناهندگان و صلیب سرخ جهانی نامه نوشتم، دست استمداد و کمک پیش هر کس که فکر می کردم می تواند نقشی در آزادی و یا حتی ملاقات با برادرم داشته باشد دراز کردم.

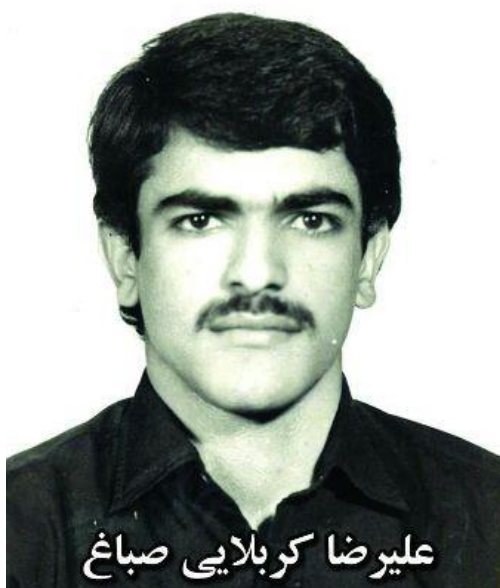
حال اینک آمده ام تا هر کس را که به این قرآنی که الان بر سر دست من است قسم دهم و هر کس صدای مرا می شنود و یا تصویر مرا می بیند و یا خلاصه این دیدار را می خواند فکری به حال من و سایر خواهران و مادران درد فراق کشیده بردارد.

ترس من از این است که من هم همچون پدر و مادرم آرزوی دیدن برادرم را به گور ببرم. اما روی سخن من با سران فرقه این است که تا لحظه ای که رمق در بدن دارم از پای نخواهم نشست باز هم به همه راه های ممکن متمسک خواهم شد.

حال که عزیزان ما در کشور آلبانی امکان دسترسی به وسائل ارتباطی دارند خواهش می کنم که این تصویر، این فیلم و گفته های مرا در هر جایی که امکان دارد آن ها ببینند و یا بشنوند منعکس کنید.

رجوی ها بدانند خواب را بر آن ها آشفته می کنم همانطوری که آن ها سالیان سال است که خواب راحت را از من گرفته اند.

اگر فکر می کنید که با انتقال عزیزان ما به آلبانی از دست ما راحت شده اید زهی خیال باطل، آنجا هم شما را راحت نخواهم گذاشت تا به مقصود خود برسیم.



## رویکرد ترامپ به قضایا طبق نسخه مجاهدین خلق

ضامن پیروزی بر ایران نیست، اما داعش را نجات می دهد.



مسعود خدابنده مدیر مشاوران استراتژی خاورمیانه

هافینگتون پست - ۶ فوریه ۲۰۱۷

[http://www.huffingtonpost.com/entry/trumps-mek-version-of-events-wont-secure-victory\\_us\\_5898bcd8e4b02bbb1816bd33](http://www.huffingtonpost.com/entry/trumps-mek-version-of-events-wont-secure-victory_us_5898bcd8e4b02bbb1816bd33)

ترجمه: ابراهیم خدابنده

می گویند عمل بلندتر از کلام سخن می گوید. با نگاهی به پشت صحنه طوفان توییتری که تأثیرات فریبکارانه برای پوشاندن مقاصد واقعی دولت ترامپ داشت، یک واقعیت کاملاً روشن است؛ برای این دولت، ایرانی ها در خط آتش مقدم قرار دارند.

این امر به خودی خود غیر قابل انتظار نبود. ترامپ در کارزار انتخاباتی تهدید کرد که توافق هسته ای با ایران را پاره خواهد کرد. بنابراین روشن بود که او هیچ تعلق خاطری به ایرانیان ندارد.

اولین عمل او به عنوان رئیس جمهور ایجاد چالش در برابر ایران بود - او ایران را جزو کشورهای مسلمانی قرار داد که ورود اتباعش ممنوع شد و سپس اعلام نمود که ایران بعد از آزمایش موشک های بالستیک، که البته می گوید دفاعی است، تحت نظر خواهد بود. واضح است که ایران برای ترامپ و تیمش در لیست مسئله سازها قرار دارد.

و مدارک روی هم انباشته می شوند، به مانند یک بارومتر، که برای اندازه گیری هر فرد یا حتی رویکرد تهاجمی دولت آمریکا در برابر ایران، یا حمایت از مجاهدین خلق به اندازه هر شاخصی با دقت انجام می گیرد. این گروه حامی تغییر خشونت بار دولت ایران در سه دهه گذشته بوده است. حامیانش اکنون در تردید هستند که آیا این اقدامات در جهت جنگی با هدایت آمریکا می باشد.

حتی قبل از این که ترامپ در حاکمیت قرار گیرد، افشاگری هایی در خصوص این که مشاوران و کارگزاران دولت وی از فرقه تروریستی مجاهدین خلق حمایت کنند موجب نگرانی در میان متخصصان سیاست خارجی شد. به هر حال، کارشناسان ضد ایران می توانند از میان هزاران گروه مدنی و شخصیت های مختلف برای گرفتن مشورت برای ایجاد تغییر در ایران گزینش نمایند. گذشته کثیف مجاهدین خلق شامل اقدام ضد امپریالیستی قتل شش آمریکایی در ایران قبل از انقلاب می باشد که بعدها در قالب سرودها و نشریات مورد ستایش قرار گرفت. (خانواده سرهنگ نیروی هوایی جک ترنر: "ما اولین قربانیان ترور قبل از این که جنگی علیه ترور شروع شده باشد بودیم". در حال حاضر آنان خواهان جبران خسارت برای قتل او هستند.) رئیس جمهور جدید ظاهراً نگرانی های خود را کنار گذاشته و انتخاب کرده است تا خود را محاط در میان کسانی کند که حامیان مجاهدین خلق بوده اند.



### سرهنگ جک ترنر و سرهنگ پل شیفر قربانیان کارزار تروریستی مجاهدین خلق

با محکوم نکردن مجاهدین خلق، ترامپ چند کار انجام داده است: یکی اینست که نشان داده است که او نه در جنگ با ایران بلکه با ایرانیان است. مجاهدین خلق عمیق تر از هر جریان سیاسی فعلی از جانب ایرانیان در داخل و خارج از کشور مورد تنفر مردم هستند.

او همچنین نشان داد که جنگ او با داعش نیست بلکه با کشور ایران است. دونالد ترامپ به این دلیل در انتخابات به پیروزی رسید که وعده داد علیه داعش اقدام کرده و گروه را شکست خواهد داد. اما داعش بدون اتحاد نیروهایی از جمله ایران قابل شکست دادن نیست. واقعیت میدانی در سوریه و عراق بیانگر این است که نیروهای داعش در حلب و موصل عمدتاً به خاطر دخالت ایران شکست خوردند. ترامپ به روشنی نشان می دهد که هیچ قصدی برای شکست دادن تروریسم ندارد.

اما از همه مهمتر، این بردباری و حتی نشان دادن گرمی، که در برابر مجاهدین خلق در حلقات سیاست خارجی آمریکا وجود دارد این پیام را به هر کس در دنیا می رساند که: جعبه جنگ آمریکا تقریباً خالی است. به غیر از یک تعداد تحریم های ضعیف، وارد





کردن مجاهدین خلق در معادلات به این معنی است که نه تنها آمریکا حربه ای علیه ایران ندارد، بلکه به نظر می رسد که به قدری احمق است، و شاید با افکار تعصب آمیز گیج شده است، که سرنوشت خود را با ناکام ترین و بی مصرف ترین گروهی که تاکنون وجود داشته گره بزند.

خنده دار است که خود مجاهدین خلق سرنوشتشان را به هر آنچه که طرف برنده به حساب می آمد گره زدند. به هر حال، انتخاب حامیان مجاهدین خلق دیگر هوشمندانه به نظر نمی رسد. آیت الله خمینی به سرعت در مجاهدین خلق، پیشنهادات فرصت طلبانه شراکت در قدرت دید و عملاً موجب تبعید آنان از ایران شد. قدم بعدی اتحاد با صدام حسین علیه ایران در طول جنگ ایران و عراق بود - یک دستاورد فاحش خائنانه که به خاطر آن هیچ ایرانی هرگز آنان را نخواهد بخشید. بعد از سقوط صدام، مجاهدین خلق بر این اعتقاد بودند که بحران در عراق موجب ظهور شورشیان القاعده در عراق شد به نحوی موجب پیشی گرفتن آنان خواهد شد. مجاهدین خلق بازی حمایت از داعش و ارتش آزاد سوریه را هم به راه انداختند تا با این امید بتوانند جایی در خلافت جدید بیابند. در عوض، مجاهدین خلق از مقر خود رانده شدند و به تبعیدی بعیدتر در آلبانی فرستاده شدند، کشوری که هیچ دشمنی با ایران ندارد. حامیان استراتژیک آمریکا شامل اسرائیل - که از عاملان مجاهدین خلق برای سوء قصد به جان دانشمندان هسته ای ایرانی استفاده نمود - و عربستان سعودی ضد شیعه می شود. هر دو کشور در باتلاق مشکلات پایان ناپذیر خودشان فرو رفته اند. و حالا مجاهدین خلق امیدوارند با دولت ترامپ جان تازه بگیرند.

دولت اوباما مجاهدین خلق را دور نگاه داشت و هرگز حمایت مستقیمی از گروه نکرد. وقتی دولت عراق، ایالات متحده به علاوه ملل متحد را مسئول خارج کردن مجاهدین خلق از عراق به کشور ثالث دانست، وزیر خارجه وقت هیلاری کلینتون مجبور شد تا با خارج کردن نام مجاهدین خلق از لیست تروریستی آمریکا موافقت کند تا یک کشور ثالثی به لحاظ قانونی بتواند آنان را در خاک خود بپذیرد.

از سال ۲۰۰۱، اسلاف ترامپ مواضع دفاعی مستحکمی در خاک خود به وجود آورده و کوشش های ضد تروریستی خصوصاً علیه تهدیدات داعش در برابر آمریکا و اروپا به عمل آورده اند. حال به نظر می رسد این سیاست توسط دولتی با ابراز نفرت بی اندازه علیه ایران خنثی گردد. به جای درک منافع ایجاد شراکت استراتژیک با کشورهای نظیر ایران و عراق در نبرد جهانی علیه تروریسم، دولت ترامپ ترجیح می دهد آوار ترور را بر سر مردم ایران خراب کند.

ولی بزرگترین سراب این خواهد بود که تصور شود مجاهدین خلق می توانند به هر شکلی یک شریک قابل اتکاء و مؤثر باشند. اگر دونالد ترامپ چشم اندازی در روش های خودش داشته باشد - خواسته های غیر قابل پیش بینی و عدم پذیرش انتقاد - او نظر بهتری در این خصوص که مجاهدین خلق چگونه عمل می کنند خواهد داشت. متحد کردن سیاست خارجی آمریکا با خواسته های یک فرقه کنترل ذهن تضمین پیروزی در برابر ایران نخواهد بود. در عوض، مواضع آمریکا را در جهان تضعیف خواهد کرد، و قطعاً جهان را جایی بهتر و امن تر نخواهد نمود.

## تشابه تعالیم فرقه رجوی با قواعد شیطان پرستی



ادیان نیوز - ۱۵ دی ۱۳۹۳

در یکی از قواعد یازده گانه شیطان پرستی چنین آمده است:

اصل هشتم: نباید به هر چیزی اعتراض کنی. این شما هستی که باید مورد اعتراض قرار بگیری (یعنی فقط حق داری به خودت اعتراض کنی).

در فرقه رجوی هم این اصل یکی از اصولی ترین قواعد سازمانی به حساب می آید که به آن « عملیات جاری » می گویند که در ذیل آن را توضیح خواهم داد. در عملیات جاری افراد می بایست از صبح تا شب هر فکری که به ذهن شان خطور کرده بود مثبت یا منفی به روی کاغذ بیاورند و هر شب در جمع اعتراف کنند. نفرات مجبور می شدند تا دست به اعتراف بزنند آنان حتی تخیلات روزانه شان را که در کاغذ نوشته بودند در جمع باید می خواندند. اگر گزارش تنظیمی بار منفی از نظر قوانین و آموزش های عقیدتی و فرقه ای سازمان داشت افراد حاضر در جمع برای خودنمایی و تملق پیش مسئولین سازمان به فرد اعتراف کننده پرخاشگری می کردند فحش های رکیک می دادند حتی کار به کتک کاری نیز می کشید. جالب است که افراد فحش ناموسی هم به دوست و همرمز خود می دادند و فرد اعتراف کننده در نشست عملیات جاری حق نداشت در آن موقعیت پاسخ دیگران را بدهد!!! فرقی نداشت که به اصطلاح انتقادها و دشنام ها و فحش های ناموسی به جا بود یا نادرست. طبق تعالیم و دستورهای مسئولین سازمان و شخص رجوی در نشست عملیات جاری فقط و فقط باید به دشنام ها و توهین ها و تحقیرها گوش می دادی حرص می خوردی و پاسخ نمی دادی. اگر در مواردی نیز بعضی از نفرات طاقت شنیدن دشنام های رکیک را نداشتند حتی ممکن بود از فرط ناراحتی و حقارت از حال طبیعی خارج شوند.

نشست های عملیات جاری ترفندی بود تا نفرات نتوانند خود تصمیم بگیرند یا در باره خانواده هایشان فکر کنند. نشست های عملیات جاری و سیستم خاصی که سازمان برای نفرات طراحی کرده بود باعث می شد افراد از همدیگر بترسند و اعتمادی بین نفرات وجود نداشته باشد و کسی جرأت انتقاد از مسئولین سازمان و شخص رجوی را نداشته باشد.

در نشست عملیات جاری همه نفرات وادار می شدند تا از همدیگر جاسوسی کنند. هیچ کس جرأت نمی کرد با همرمز و رفیقش حرف بزند و درد و دل و صحبت کند. هر چند درد و دل کردن با دوستان در سازمان محفل نام داشت و آن را تحت عنوان شعبه سپاه پاسداران می نامیدند و خود جرم بزرگی بود. یکی از اهداف نشست عملیات جاری در تشکیلات رجوی این بود که غرور افراد را بشکنند و عضو تشکیلاتی را از خصلت های انسانی تهی کنند فردیت او را متلاشی کرده و تبدیل به یک ربات کنند.

## دیکتاتورهای تاریخ از چه می ترسیدند و رجوی از چه می ترسد؟



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۲۵ بهمن ۱۳۹۵

می گویند دیکتاتورهای جهان که هر کدام میلیون ها نفر از آن ها می ترسیدند و دستشان به خون میلیون ها نفر آلوده بود، خود نیز از چیزهایی می ترسیدند و برای فرار از آن پناهگاهی پوشالی می ساختند.

ترس برادر مرگ است. البته بیراه هم نیست، فرقی نمی کند در چه پست و مقامی باشید وقتی ترس سراغتان می آید مقاومت می شکند و پا به فرار می گذارید. به عنوان مثال:

- کیم یونگ ترس از پرواز داشت و سفرهای خود را با قطار می رفت.

- آگوسنوس سزار ترس از رعد و برق داشت و پناهگاهی برای همین ترس ساخت.

- معمر قزافی ترس از ارتفاع داشت و هیچ وقت در طبقه دوم هیچ ساختمانی نمی خوابید.

خلاصه دیکتاتورهای زیادی بوده اند که ترس هایی از بلایای طبیعی داشته اند و یا از موارد نازل و پیش پا افتاده و در کنار آن به راحتی مثل آب خوردن هم آدم سر می بریده اند.

اما حالا نوبت به دیکتاتور قرن معاصر می رسد، او کسی نیست جز مسعود رجوی ملعون، خدای فرقه رجویه.

### در واقع رجوی از چه می ترسد؟

\* او در سال های اولیه زندان شاه، از ترس اعدام، تمامی سران و رهبران مجاهدین را به اعدام داد و خود را به ساواک سپرد تا از اعدام نجات یابد.

\* رجوی از ترس جواب پس دادن و حفظ جاننش تمامی سازمان، نزدیکترین دوستان و حتی زن و کودک خردسال خود را در سال ۶۰ به تنور آتش و کشتن فرستاد تا خود را به اروپا برساند و حیات خفیف و خائنانه اش را ادامه دهد.

### \* اکنون او چرا و از ترس چه، مخفی و قایم شده است؟

تا وقتی که در اشرف بود از ترس، پناهگاه های متعدد، تونل ها و مخفیگاه های تا ۳۰ متر زیرزمین ساخت و مثل موش ترسو در آن خزید و اکنون فراری، مخفی و شاید هم مرده باشد.

ترس درجه یک و اصل ماجرای ترس رجوی، از خانواده های اسیران خود و قربانیان جدا شده از فرقه اش می باشد و لاغیر، این شرایط خطیر و حماسی هم که برای خود ساخته و به دلیل آن مخفی شدنش را توجیه می کند چیزی جز ترس از حسابرسی خانواده ها نیست.

دیکتاتور فرقه یعنی رجوی، دشمن درجه یک خود را خانواده های اسیرانش می داند و مستمراً علیه آن ها توطئه کرده و می کند و علیه قربانیان جدا شده که اکنون در دنیای آزاد علیه او روشنگری می کنند خط و نشان می کشد و این آن روی سکه ترس و وحشت رجوی است و از آن به عنوان شرایط خطیر یاد می کند.

او که طبق ادعای خودش امریکا را پشت خود دارد -- عربستان و رژیم صهیونیستی را دارد و خلاصه اروپا و غرب و طبق خیالات خودش همه جهان او را حمایت می کنند -- پس ترس او از چیست و شرایط خطیر مخفی شدنش برای چیست؟

در یک کلام شرایط خطیر رجوی دو وجه دارد: **وجه اول**، خانواده های اسیران و **وجه دوم**، جداشدگانی که سالیان سال رجوی آن ها را تحقیر، شکنجه و زندان کرده است. اکنون رجوی به هیچ وجه نمی تواند ترسش را مخفی کند و از آن بگذرد. لذا همین ترس، او را مجبور به رفتن در سوراخ موش کرده است.



## مادری که می گوید دل تنگ دخترم هستم



انجمن نجات مرکز سمنان - ۲۸ بهمن ۱۳۹۵

### حرف دل مادر زهره اخیانی

از جانب دفتر انجمن نجات، در منزل زهره اخیانی به منظور عیادت با مادرش ملاقاتی نمودیم. چند سالی است به خاطر عارضه قلبی تحت مراقبت می باشد. مادر زهره به محض این که اسمی از زهره آوردیم آهی کشید و رجوی را نفرین کرد و گفت: "او چه بلایی بر سر خانواده ها و هم چنین فرزند ما آورد. دخترم را از من گرفت، باعث طلاق او شد و طی این سالیان حتی اجازه نداده ارتباطی با مادر دل شکسته و خانواده نگراناش داشته باشد."

کینه و نفرت مادر زهره از مسعود رجوی غیر قابل باور بود. رجوی باید ببیند خانواده ها چه تنفیری از او دارند. مادر زهره در ادامه گفت: "چگونه می شود فرزندی را بزرگ نمود ولی از نبودش حسرت نخورد." وقتی به ایشان گفتم او هم مثل سایر اسرا فریب رجوی را خورده گفت: "آدم خودش باید عاقل باشد چرا این گونه کورکورانه در مقابل رجوی سر خم کردند! رجوی باید به سزای اعمال خود برسد رجوی با فریب اعضا، آن ها را به بهانه های مختلف از کانون گرم خانواده جدا و با فشار و تهدید آن ها را به ماندن در این تشکیلات وادار نموده و با سوء استفاده از اعتمادی که به او شد، تن به هر گونه ارتباط با بیگانگان و دشمنان این مردم و کشور داد. اسرای در بند او فکر می کنند راه حل او درست است و چشم و گوش خود را بسته اند. رجوی نه تنها به افراد، بلکه به اعتقادات آن ها هم خیانت نمود و با خزیدن در دامن اسرائیل و عربستان سعی داشت تا قدرت و بقای خودش را حفظ و تضمین کند و به هر ذلت و خواری تن داد. رجوی ارزشی برای جان افراد قائل نیست و همواره اقدامات او در هاله ای از ابهام قرار دارد. او پاسخگوی اعمال خود و اشتباهات خود به همین اسرای گرفتار و در بند در فرقه نمی باشد."

ما برای این مادر و سایر خانواده های اسرای دربند فرقه رجوی دیدن جگر گوشه هایشان را داریم و همچنین آرزوی سلامتی برای این خانواده ها.

در پایان این دیدار از این مادر گرامی تشکر نمودیم و برایشان از درگاه خداوند آرزوی سلامتی نمودیم. باشد روزی که این دردها التیام یابد و هیچ خانواده ای غم و فراق فرزندش را نداشته باشد.

## پاک کردن رد پاهای مسعود رجوی توسط فرقه



منصور نظری - ایران اینترلینک - پانزدهم فوریه ۲۰۱۷

بیش از سه دهه مسعود رجوی حاکم بلامنازع تمام وقایع این فرقه بوده است. تمام تصمیمات سیاسی ایدئولوژیک استراتژیک این دستگاه توسط او تئوریزه شده و به اجرا درآمده، تصمیماتی که به نابودی چند نسل منجر گشته، فردی که چیزی نمانده بود ادعای پیامبری کند امروز پس از این همه خسارت و ضربه به چند نسل از مردم ایران، گریخته و اثری از او نیست.

فرقه رجوی به خوبی می داند زمان پاسخگویی فرا رسیده پاسخ به چه؟ پاسخ به همه چیز، پاسخ به سه دهه خیانت به مردم ایران، پاسخ به این همه خونریزی که او یعنی مسعود رجوی مسئول شماره یک آن بوده است. فرقه رجوی و خود رجوی این را به خوبی می دانند که زمان پاسخ گویی فرا رسیده است. حتی قربانیان این فرقه در آلبانی لبریز از تناقض شده اند که بالاخره چرا فرقه رجوی به این نقطه رسیده است؟ جایی که امروز سرباز پیاده ترامپ شده اند، سرباز پیاده هایی که یک عمر در خدمت صدام بودند تا به عنوان وطن فروشانی که آب و خاک شان را تقدیم صدام کردند، ایفای نقش نمایند. آن ها امروز تمام عیار خود را در اختیار ارباب جدید قرار داده اند تا شاید که از این نمد کلاهی برای رسیدن به قدرت بسازند.

همچنین از زمان خروج کامل فرقه رجوی از عراق سعی بر این شده که تمام رد پاهای مسعود رجوی پاک شود. اما چرا می خواهند رد پاهای مسعود رجوی را پاک کنند؟ آیا این درخواست اربابان سعودی یا اسرائیلی یا آمریکایی بوده که رد پاهای مسعود رجوی را پاک کنند تا بتوان روی این اسب مرده شرط بندی کرد؟ اربابان جدید فرقه رجوی می دانند که تمام تئوری های این رهبر خود شیفته به شکست انجامیده و آن ها باز به خوبی می دانند که مردم ایران هیچ گاه سیاه کاری های این فرد مجنون را فراموش



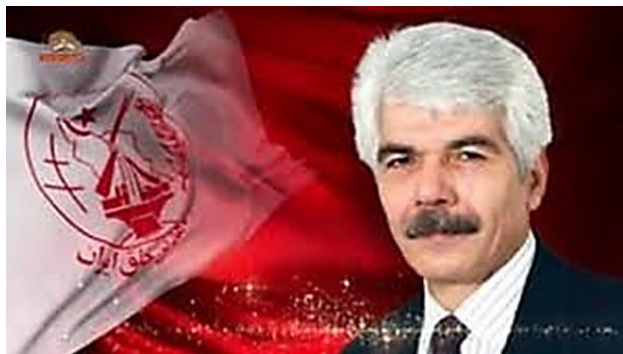
نکرده و نخواهند کرد، در نتیجه به جسم بی جان فرقه متوسل شده اند که شاید بتوانند از این جسم بیمار برای مقابله با کشور ایران استفاده کنند، کاری عبث و بیهوده که وقتی متوجه شوند فرقه سودی برایشان ندارد مثل دستمال کاغذی مچاله شان می کنند و پرتاب شان می کنند به ناکجا آباد، این سرنوشت خائنین به کشور و میهن است. فرقه رجوی خجالت می کشد از زبان خودش به آمریکایی ها بگوید که ایران را بمباران کنید به همین خاطر از زبان استعاره استفاده می کند، مثلاً در سایت هایش از قول جنگ طلبان آمادگی آمریکایی ها را برای حمله به ایران تبلیغ می کند و **این اوج بی شرفی کسانیکست که روزگاری نوکری صدام را می کردند و امروز که او را از دست داده اند به جنگ طلبان نژاد پرست روی آورده اند، البته برای فرقه رجوی فرقی نمی کند که نوکر و پادو و وسیله چه کسانی باشند. آن ها چون دیگر هیچ راهی برای رسیدن به قدرت ندارند حاضر هستند هر چه اربابانشان بگویند را بکنند،** در این شک نکنید و به همین جهت هم سعی می کنند رد پاها و گنداب های رهبرشان را پاک کنند، او را گم کنند و روزی او را مرحوم بنامند و روزی شیر بیدار. چرا که واقعاً دیگر آب از سر این فرقه گذشته است، دیگر آبرویی ندارند که نگران آبرویشان باشند.



از طرف دیگر می خواهند با گم کردن رد پاها و مسعود رجوی، بر تمام سؤالات و تناقضات قربانیان فرقه خط بطلان بکشند. چرا که مسعود رجوی گفته من مسئول همه چیز هستم و من پاسخگو خواهم بود. بدین ترتیب تمام سؤالات قربانیان این فرقه را مسکوت می گذارند. فرقه رجوی خوب می داند که زمان پاسخگویی فرا رسیده، اما می خواهند از آن بگریزند و پاسخ ندهند، امروز را به فردا و فردا را به پس فردا موکول می نمایند، به این امید که از این ستون به آن ستون فرج است. بی جهت نیست که خیلی عجله دارند کشور ایران بمباران شود یا جنگ خانمانسوز دیگری رخ دهد تا بتوانند از این مهلکه بگریزند. برای فرقه رجوی نه آب و خاک ایران مهم است و نه مردم ایران.

اما خوشبختانه مردم ایران به خوبی آگاهند و از جنگ و خونریزی هیچ گاه استقبال نمی کنند و بدین ترتیب برگ های خیانت فرقه رجوی را نقش بر آب می کنند.

## محمد علی جابرزاده هم مرد



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۲۷ بهمن ۱۳۹۵

سایت های خبری فرقه رجوی از مرگ محمدعلی جابرزاده که در تشکیلات با نام مستعار قاسم همه او را می شناختند در ظهر شنبه ۲۳ بهمن ماه در پاریس خبر دادند.

وی که در هنگام مرگ ۶۸ سال داشت از اعضای قدیمی سازمان دهه ۴۰ بود. وی از مسئولین ستاد تبلیغات (شامل نشریه و صدا و سیمای رجوی) بود و نقش اساسی در پیشبرد خطوط سرکوب گرایانه رجوی را در تشکیلات داشت.

بعد از انقلاب درونی موسوم به ایدئولوژیک تمامی اعضای دربند اسارت فرقه شاهد بودند که وی چگونه با عربده کشی و فحاشی نسبت به اعضای منتقد در نشست های دیگ و طعمه، نقش اساسی در ایجاد فضای رعب، وحشت، به ندامت کشاندن و نوشتن تعهد سرسپردگی آن بخت برگشتگان ایفا می کرد.

بی دلیل نیست که مریم رجوی در پیامی که به مناسبت مرگ وی داده از سرسپردگی خستگی ناپذیر و بی تزلزل او به مسعود رجوی در خطرترین آزمایش های تاریخ معاصر سخن گفته است. البته، آزمایش های خطیری که مریم رجوی به آن اشاره می کند، همان شرکت فعال در تمامی خیانت ها و جنایات رجوی در حق مردم ایران، میهن و اعضای نگون بختی است که قریب ۴۰ سال بی وقفه ادامه دارد.

بی شک سیاه ترین نقطه تاریک کارنامه جابرزاده انصاری به عنوان مسئول تبلیغات و صدا و سیمای رجوی، ایجاد خفقان و قطع ارتباط رسانه ای اعضاء با دنیای خارج و تثبیت مناسبات فرقه ای و کنترل روح و روان اعضاء و بی خبری مطلق سالیان از خانواده های خود می باشد.

**به هرحال او هم در مناسبات رجوی یک قربانی بود که البته قربانی هم می گرفت.** جابرزاده اکنون دیگر نیست و بی شک در دادگاه وجدان های بیدار مورد قضاوت و حسابرسی قرار خواهد گرفت و این سرنوشت محتوم تمامی کسانی است که زندگی خود را با رجوی گره زده اند...

علی اکرامی

## خانواده ها بزرگترین اهرم فشار در برابر فرقه رجوی !



انجمن نجات مرکز اراک - ۳۰ بهمن ۱۳۹۵

چه کسی فکرش را می کرد، روزی خانواده ها اهرم فشاری علیه فرقه رجوی شوند و فرقه رجوی را به ذلت و خواری برسانند. فعالیت، تلاش و کوشش خانواده ها در گرما و سرمای عراق باعث شد پادگان نفرت انگیز اشرف و بعد از آن کمپ لیبرتی را تعطیل کنند. اگر مروری بر اعزام خانواده ها کنیم، مادرانی بودند که با ویلچر به عراق اعزام می شدند. هدف آن ها فقط دیدار با جگر گوشه هایشان بود، هر چند در این رابطه موفق نشدند ولی در عوض تشکیلات فرقه رجوی را به هم ریختند و توانستند چندین نفر را از فرقه رجوی جدا کنند. فرقه رجوی تلاش زیادی کرد که مانع فعالیت خانواده ها شود، انواع ترفند ها را به کار گرفت؛ از سنگ پرانی به سمت خانواده گرفته تا بد و بیراه گفتن به خانواده ها. چند تن از خانواده ها سنگ به آن ها اصابت کرد، زخمی شدند ولی بر تصمیم و اراده خود محکم ایستاده بودند و شعارشان این بود: "تا آخر ایستاده ایم"

تلاش خانواده ها باعث شده بود؛ رجوی در پیام هایی که به اسیران می داد در متن پیام، به خانواده ها بد و بیرا بگوید. اسم خانواده که می آمد رجوی و سران فرقه بدنشان می لرزید. سران فرقه رجوی بارها می گفتند: "حاضریم چندین موشک به مقر ما بخورد و تلفات انسانی بدهیم ولی خانواده نزدیک مقر ما نشود."

رجوی و سران فرقه از دست خانواده ها خلاصی ندارند. راهی به آلبانی باز شود خانواده ها به آلبانی و به مقر فرقه رجوی عزیمت می کنند و این اجازه را به فرقه رجوی نمی دهند که اشرف دیگری در آلبانی ساخته شود. بی شک روزی خواهد رسید که خانواده ها تمام اسیران را از چنگال فرقه رجوی آزاد نمایند و اسرای آزاد شده به دنبال زندگی جدیدشان بروند. به امید آن روز.

فؤاد بصری

## در مسیر کوچه بن بست، جابرزاده ها چگونه جابر شدند



منصور نظری - ایران اینترلینک - هجدهم فوریه ۲۰۱۷

سرگذشت من و ما بسیار دردناک است از روزی که پای در راه مجاهدین گذاشتیم و تا روزی که از آن رها گشتیم مسیری پرتلاطم که هر کدام قصیده ایست. به یاد دارم روزهایی را پس از پیروزی انقلاب ایران که من ۱۷ ساله بودم و جذب سازمان شدم سر از پا نمی شناختم جوان بی تجربه و خامی همچون من که نه گرمی روزگار چشیده بود و نه سردی روزگار، به سرعت جذب این مناسبات شدم. رؤیایها و آرزوهایم زیاد نبودند، آزادی، عدالت، برابری و برادری. همین، هیچ چیز دیگری غیر از این در ذهنم نبود و به چیز دیگری فکر نمی کردم. این گذشت و گذشت و گذشت تا سال ها بعد که وارد مناسبات سازمان در عراق شدم ابتدا همان شور و شوق را داشتم با این تصور که می خواهیم برای مردم مان آزادی هدیه بیاوریم، می خواهیم برای مردم مان برابری و برادری به ارمغان ببریم، اما هر چه می گذشت رؤیایهای من فرومی ریختند همچون برگ خزان، بدون آن که خودم بخواهم احساس می کردم برگ برگ رویاهایم دارند فرومی ریزند. مشکل از من نبود، من جانم در کف دستم بود، مشکل جای دیگری بود، من عوضی آمده بودم، من وارد کوچه بن بست شده بودم.

اما رؤیایهای چگونه درهم می شکست؟ کسانی که فکر می کردم آزادی خواهانی انقلابی هستند، کم کم چهره واقعی خود را نشان می دادند. مناسبات سازمان مجاهدین روز به روز تیره و تیره تر می گشت. **مسعود رجوی که روزگاری سمبلی برای من بود، دیگر آن نبود که فکر می کردم، اطرافیانش نیز به همینین از جمله جابرزاده و ده ها جابرزاده دیگر که همچون او از یک آزادی خواه تبدیل به عنصری وحشتناک شده بودند. آنان دیگر آزادی خواهان دیروز نبودند بلکه تبدیل به شکنجه گران قهار شده بودند که**





مست و دیوانه جام شراب صدام حسین گشته بودند و از طرفی ما قربانیانی که دیگر هیچ پناهگاهی نداشتیم که به آن پناه ببریم، تمام درها به رویمان بسته بود، بیرون قرارگاه هایمان را سربازان تا بن دندان مسلح صدام محاصره کرده بودند و درون قرارگاه هایمان را هم با فالانترهای هرزه رجوی ... اینجا آخر زمان و کوچه بن بست بود، ما قربانیان، زنده به گورانی بودیم که هر لحظه ما را می کشتند. خیلی از دوستانمان را به زندان درون قرارگاه اشرف کشاندند، شکنجه روحی و جسمی شان دادند و بعضاً تحویل ابوغریب، زندان مخوف صدام حسین دادند. رجوی نه یک انقلابی بلکه قاتل و روانی است که از شکنجه روحی و جسمی ما لذت می برد. احتمالاً رجوی یک بیمار روحی و روانی بود مانند اشکیزوفرنی، کسانی را که دچار این نوع اختلالات می شوند خطرناک تلقی می کنند، چرا که تمام احساسات و عواطف آن ها نابود می شود و به صورت جنون آمیزی در رفتار اجتماعی با پیرامون خود، هیچ حریم و حرمتی را نمی توانند حفظ کنند؛ دچار توهّمات جنون آمیز می شوند و اختلالات رفتاری بسیاری از خود بروز می دهند، ما همه این ها را در رجوی دیده ایم.

در آن اوایل باورم نمی شد ولی هرچه که بیشتر می گذشت، متوجه می شدم که نباید باور کنم چون دارم با چشمانم می بینم که چگونه رؤیاهایم دارند پرپر می شوند، دارم به چشمان خود می بینم که چگونه دار و دسته رجوی، جوانان این مرز و بوم را که با رؤیای آزادی وارد سازمان مجاهدین شده اند دارند پرپر می کنند و من نیز یکی از آن پر پر شدگان هستم. بسیاری از دوستان راجع به رفتار و کردار جابرزاده نوشته اند و من نیز گواه بر تمام آن ها بوده ام، به چشم خویش دیده ام که چگونه در نشست های انتقام کشی رجوی، این افراد با تهدید به مرگ و تف باران کردن فرد، او را پرپر کرده اند. بی شک جابرزاده تنها نیست، از جنس جابرزاده ها هستند همان کسانی که وقتی در نشست ها عربده می کشیدند دیوار ساختمان به لرزه در می آمد، چه برسد به این که تصور کنید یک فرد در محاصره مشتی اوباش که همه با هم نعره می کشند: "اعدام اعدام" و تف است که سر و رویتان را می پوشاند، تصورش سخت است اما برای فهم آن خوب است هر فرد آن لحظه را تصور کند تا بفهمد برما چه گذشته است و آنجا را تصور کنید که وقتی جابرزاده به عنوان تنوریسین این دستگاه، حکم قطعی اعدام را برای قربانیان بی پناه صادر می کرد و نعره می کشید که نباید بگذاریم این ها زنده از اینجا بیرون بروند.

در یکی از همین نشست ها در سالن معروف به میله ای که چند نفر از قربانیان به نام م.ز و ف.ف و .... یک روز وقتی که جماعت اوباش به این افراد هجوم آورده بودند، در انتهای سالن ایستاده بودم و داشتم این صحنه ها را نگاه می کردم در خودم غرق شده بودم که خدایا ما برای چه آمده بودیم و الان من کجا هستیم؟ با هر نعره ای که فالانترها می کشیدند فحاشی های رکیک و ناموسی که فقط آن ها را می توانستیم در لات خانه ها بشنویم و ببینیم، می شد آنجا دید. آن هم نه فقط از زبان مردان بلکه زنان نیز پا به پای مردان چنان حرف های رکیکی می زدند که آدم شرمش می شود بنویسد، همه این ها قلب و روحم را می شکست، گویی که من نیز دارم مثل برف آب می شوم، پر پر می شوم که یکدفعه فرمانده یکی از قرارگاه ها آمد سراغ من، نامش مریم حسن زاده بود او با تمام عصبانیت و خشم به من گفت: "چرا اینجا ایستاده ای؟ چرا نمی روی موضع بگیری؟ فردا نوبت تو خواهد بود." با چنان کینه ای نگاهم می کرد که گویی اگر می توانست همان جا قلبم را بیرون می کشید، بلافاصله چند نفر دیگر را سراغم فرستادند. در دلم گفتم شما خیلی وقت است که مرا کشته اید. رفتم بیرون از نشست، پشت درب کمی آرامش پیدا کنم. کم کم داشتم با مرگ روزمره خو می گرفتم و می فهمیدم که راه را اشتباهی آمده ام، اما دیر فهمیدم، تا آمدم به خود بجنبم دیدم ۲۰ سال گذشت و چقدر



دیر شد، من وارد کوچه بن بست و آخر زمان شده بودم. الآن هم می گویم: کسانی که در این کوچه بن بست همان راه را می روید؛ نروید؛ بن بست است. جابرزاده و جابرزاده ها ثمره درخت کینه کشی رجوی از به قدرت نرسیدنش بودند، او تاوان به قدرت نرسیدنش را از ما می گرفت.

به امید روزی که قربانیانی که همه این ها را دیده اند بتوانند جسارت و شهامت داشته باشند که در برابر شکنجه گرانشان قد برافرازند و مسیر زندگی خود را دوباره بازیابند و همانگونه زندگی کنند که دوست دارند.

### دگرذیسی «سازمان مجاهدین خلق» به «فرقه» تا معبد گمراهی

سال هاست پژوهندگان، «سازمان» را یک «فرقه» می دانند. نه یک تشکل «مذهبی» که انسان ها را به توحید و عدل فرامی خواند و از پلشتی و شرارت برحذرشان می دارد، بلکه «مسلکی» خطرناک که آدم ها را از خدا دور می کند و به طریقت مشکوک، دردسرساز و مرگبار می کشاند. فرقه ای که با روش تهییجی و تحریک احساسات، مذهب نویی پدید آورده که پایه های آن بر تعصب، نفرت و تلف کردن نیروهای اجتماعی استوار است.

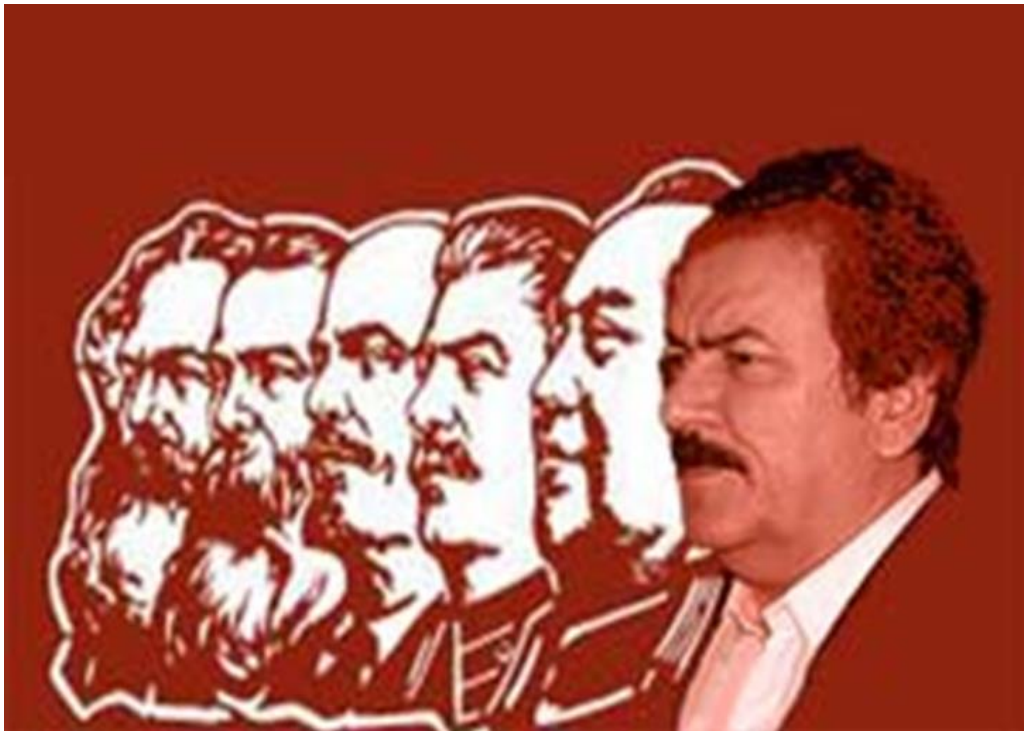
فرقه ای به لحاظ ایدئولوژیکی خودکامه، در جهان بینی افراطی و از نظر اجتماعی تمامت خواه که خود را موظف به کنترل رفتار همگان، به ویژه اعضایش، می داند. آنان از پیروانشان (اعضا و هواداران) انتظار همه نوع مساعدت، به خصوص مالی، صرف وقت و انرژی فزاینده برای نیل به آرمان ها و تحقق وعده ها و دستیابی به هدف های تشکل را دارند. فرقه ای که حیاتش قائم به مریدسازی و امر و نهی لذتبخش به آنان است. این که چگونه بیندیشند، چه باورهایی داشته باشند، چه بگویند. حلقه های وصل بین رهبری و اعضا دیکته می کنند چه کسی در کجا مشغول به کار شود، با چه کسی ارتباط داشته باشد، چه بپوشد، چه بخورد، کی بخواهد یا بیدار شود ... و بر این همه عنوان انضباط تشکیلاتی اطلاق می شود.

کنترل، تنبیه، و تشویق افراد، امری عادی است. برای همه، برنامه هایی تدارک دیده شده است. اعضای سرکش، نفرات معمولی، سمپاتیزان های دردسرساز، نخبگان، تمامشان باید پروسه رام شدن و حرف شنویی را بگذرانند. آدمک ها با عضویت در فرقه، «گروگان» گرفته می شوند. راه بازگشتی قابل تصور نیست. احدی حق ندارد حتی از این پیوستن پشیمان شود. برای ره یافت به هارمونی کامل و انطباق با تشکل، پروسه بازسازی و نوسازی، سازماندهی و ساماندهی ذهنی اعضا در پیش گرفته می شود. در دوره ارزیابی نفسانی، گذشته افراد مورد بازکاوی و سپس امحا قرار می گیرد تا ارتباط با پشت سر (پیشینه) قطع شود. رمز و راز موفقیت در این مرحله (تجدید ساختار فکری و تزریق باورهای تازه) که فرقه گرایان آن را «احیای افراد» می خوانند، در ناآگاه نگه داشتن آنان نسبت به آنچه می گذرد است تا به خوبی کنترل و چون موم شکل جدیدی به خود گیرند و البته در آینده به آسانی مورد سوءاستفاده واقع شود...

نقل از کتاب: خوابگردها - نوشته: دکتر صفاءالدین تبرائیان - صفحه های ۱۳۰ و ۱۲۹



## فرقه رجوی مقلد "ایسم های" غربی



انجمن نجات مرکز البرز - ۳۰ بهمن ۱۳۹۵

در تشکیلات مخوف رجوی پیروی و تابعیت از الگوهای کهنه و قرون وسطایی غربی یکی از ارزش ها بوده و در دستورها، عملکردها و همچنین الفاظ و ادبیات رایج می باشد. حتی فیلم های تاریخی و گذشته مکتب های به بن بست رسیده و منسوخ شده در دنیای امروزی را به عنوان سرلوحه، مکتب و شیوه ترقی شناخته و به اعضاء تشکیلات القاء می نمایند. به یاد دارم یکی از آموزش های اجباری فرقه، حضور در کلاس های ایدئولوژیک در ساعت های طولانی با دیدن نوارهایی از انقلاب های گذشته شوروی سابق، چین و آلمان نازی بود و مکتب آن ها که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود را باید ملکه ذهن قرار داده تا رفته رفته به اهداف و متد فرقه آشنا شویم.

مسئولین فرقه که سالیان سال بود تحت امر مطلق رجوی تربیت و آموزش دیده بودند و بهتر است بگوییم مانیپوله و شستشوی مغزی شده بودند، وظیفه داشتند افکار و آیین رجوی که تلفیقی از مکتب های "فاشیسمی، کمونیستی و نازیسم" بود را به دیگر نیروها در رده های پایینی تشکیلات انتقال بدهند، رجوی جدا از پیروی و الگو قرار دادن مکتب های انقلابی، آیین های دیگری همچون "فمنیسم، رفرمیسم و لیبرالیسم" را در سازمان تروریستی فرقه نمای خود اعمال کرده بود.

با توجه به تقلید فرقه رجوی از مسلک های غربی و وجه تشابه فرقه با آن ها؛ لازم است به تاریخچه و افکار مسلک های غربی اشاره ای شود: **فاشیست ها** در دهه سوم و چهارم قرن بیستم در ایتالیا به رهبری موسیلینی و در آلمان به رهبری هیتلر به قدرت رسیدند، به عقیده فاشیسم مبارزه اجتماعی به تنهایی؛ انسان را از بربریت منحط پارلمانی و دموکراتیک پاک می کند بر همین مبنا

آنان از خشونت فرقه ای مبتنی بر اتحاد گروهی آرمانخواهانه که با عملیات انقلابی انجام می شود، حمایت کرده و نگاه آنان مملو از سرکوب و زور می باشد که عملیات های مسلحانه ضد میهنی و علیه شهروندان غیر نظامی مثالی از آن است.

از طرفی "**مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم**" عقیده داشتند که مذهب علت بدبختی ها نیست بلکه مذهب معلول بدبختی هاست و دین را افیون توده ها و مردم می دانسته که مانع ترقی، اهداف و اعمال انقلابی می گردد.

**در ظاهر، رجوی مارکسیست اسلامی را قبول داشت.** "**فمینیسم**" یا زن سالاری یکی از سمبل ها و مشخصات بارز فرقه رجوی به شمار می رود که با شعار ارتقاء خواهران و فرمانده نمودن آن ها و در پشت پرده سوء استفاده جنسی از زنان، شکلی نوین از فمینیسم را عرضه می کرد.

"**رفرمیسم**" هم که مورد علاقه شدید فرقه رجوی بود تفکری است که قلمرو دین را تنها رابطه خدا و انسان می داند و دین را از صحنه اجتماعی، سیاسی حذف می کند. بارها رجوی ملعون در یاوه گویی هایش می گفت با سرنگونی دولت ایران حکومتی را دایر می کند که دین از سیاست جدا باشد. در "**لیبرالیسم**" عنوان می شود که چیزی به عنوان دین نمی تواند برای بشر تعیین سرنوشت کند و برای او چیزی را حلال یا حرام نماید.

رجوی حتی با شکل جدیدی از فاشیسم به نام **فاشیسم جنسی** به میدان آمده و در این شکل، جنس ماده را از جنس نر برتر دانسته است. جنس نر را نرینه یا نر وحشی، تئوریزه نموده و خوراک افراد تشکیلات خود کرده است. به خاطر می آورم مسئولین مرد ارشد فرقه وقتی حیوانی نر از قبیله سگ و یا گربه که در قرارگاه های سازمان فراوان بود می دیدند وحشیانه آن حیوان نر را مورد ضرب و شتم قرار داده و یا از راه دور به آن سنگ پرتاب می نمودند. وقتی برای اولین بار چنین صحنه ای را دیدم با تعجب از عزت ماسوری پرسیدم: "چرا چنین کاری را انجام دادی؟" گفت: "او نر است و به ماده ها ستم می کند." همچنین وقتی در برابر یکی از زنان فرمانده قرار می گرفتند با زبونی و استیصال و شرم آوری دستورات روزمره را می گرفتند.

**به عبارتی رجوی فاشیست یا رجویسم، آیینی را در مناسبات خود آورده که می گوید: "پذیرش موضوعی احتیاجی به استدلال ندارد و آن را باید بدون دلیل قبول کرد و بدون چون و چرا آن را از بدیهیات شمرد. همچنین در عقیده، باید از رهبری کورکورانه تقلید نمود."**

بیژن

## حرف های دل پدر و مادری چشم انتظار



انجمن نجات مرکز قزوین - ۳ اسفند ۱۳۹۵

با سلام به فرزندانم، **جعفر بابائی نژاد** در کمپ آلبانی. امیدوارم زیر سایه خداوند متعال خوب بوده باشی. جعفر جان، من و مادرت دیگر طاقت دوری تو را نداریم، خصوصاً مادرت که مرتب در تنهایی گریه می کند. حدود ۱۳ سال پیش برای دیدار تو به اشرف آمدیم. تنها ثمره عمرت، مریم هم همراهم بود که تو به عنوان یادگاری ساعت مچی ات را به او دادی. بعد از آن هم بارها همراه مریم به دیدنت در اشرف و لیبرتی آمدیم ولی متأسفانه دریغ از یک ملاقات کوتاه؛ مریم بسیار غمگین و افسرده شده او تنها آرزویش دیدار مجدد تو می باشد. جعفر جان، مریم ازدواج کرده و حالا صاحب دو فرزند می باشد، شما حالا پدربزرگ شده ای و دو نوه بسیار خوشگل داری. بسیار امیدوار بودیم که بعد از رفتن به آلبانی، با خانواده تماس تلفنی داشته باشی ولی در این چند ماه تماسی از طرف تو برقرار نشد. انتظار ما این است که از وضعیت عمومی تو باخبر باشیم. اگر در آن کشور هم برای یک تماس تلفنی آزادی نداری، ما ناچاریم مجدداً راه ملاقات را از سر بگیریم و یا از سازمان های بین المللی درخواست کنیم که با تو در اردوگاه رجوی ملاقات کنند و خبر سلامتی تو و وضع زندگی ات را به ما برسانند. جعفر جان از این که از کشور عراق به کشور آلبانی منتقل و یک قدم به آزادی نزدیک شده ای، ما همگی خوشحال هستیم. پسر، من و مادرت دیگر پیر و ناتوان شده ایم و تنها آرزوی ما قبل از مرگ، آزادی و دیدار تو می باشد. جعفر بابائی نژاد، با توجه به واقعیت هایی که اکنون در آن کشور مشاهده می کنی تصمیم بگیر و خودت را آزاد کن تا بتوانی از باقی عمرت استفاده کنی. فرزندانم تعداد زیادی از دوستان از لیبرتی و تعدادی هم از آلبانی در این مدت جدا شده اند و تو به خوبی می دانی که همگی آزاد به زندگی خود ادامه می دهند. توحق داری زندگی طبیعی مثل دیگران داشته باشی و حالا نمی دانم چرا از این حق نمی توانی استفاده کنی؟ منتظر آزادی و تماس تو با خانواده هستیم. در ضمن جعفر جان، این نامه را برادرزاده ات دختر موسی نوشته که اکنون دانشجو است.

از طرف پدر و مادر دلشکسته تو، علی اکبر بابائی نژاد و همه خانواده.

## پول های اهدایی فرقه رجوی به غربی ها

### از کمک های مالی است یا دریافتی از عرب ها؟



انجمن نجات مرکز مازندران - ۳ اسفند ۱۳۹۵

وقتی مریم قجر داعشی به فرانسه گریخت از همان ابتدا سعی کرد با خریدن نفراتی در اروپا وانمود کند که در غرب طرفدارانی دارد و به اعضای نگون بخت خود حقنه نماید که بازی سیاسی مریم قجر دارای کاربرد بوده و طولی نخواهد کشید که همه غربی ها به طرفداری از فرقه تروریستی رجوی خواهند پرداخت. در آن زمان همیشه مطرح می شد، نفراتی که در مراسم فرقه در فرانسه شرکت می کنند پول دریافت می کنند و اسنادی هم در این زمینه توسط مقامات کشورهای غربی بیرون داده شد. ولی سران فرقه تروریستی رجوی به روی نامبارک خود نیاورده و این گونه جلوه می دادند که آنان نفراتی هستند که خواهان به اصطلاح آزادی مردم ایران هستند. از آنجایی که گربه هیچ وقت در راه رضای خدا موش نمی گیرد، این افراد بعداً پرونده شان در آمد که برای شرکت در مراسم مریم قجر و چند دقیقه سخنرانی مبالغ زیادی دلار دریافت می کنند.

اکنون خبرگزاری آسوشیتد پرس روز یکشنبه ۱۷ بهمن در این باره دست به افشاگری زده و اسامی چند نفر با ذکر مبلغ دریافتی از فرقه تروریستی رجوی را آشکار نموده است. وقتی نفرات جدا شده از پول دادن به نفرات عراقی، شیوخ و مقامات کشوری از جمله طارق هاشمی و صالح مطلق حرف می زدند کسی قبول نمی کرد و دستگاه تبلیغاتی فرقه سعی می نمود با شانتاژ، افکار عمومی را مسموم کند. بعد وقتی سر و کله سناتورهای غربی پایشان به مراسم مریم قجر داعشی در فرانسه باز شد مقالات زیادی درباره دریافت پول از جانب عوامل شرکت کننده در مراسم که همیشه ضدیت شدیدی با ایران و ایرانی داشتند نقل مجلس شد و همه خبرگزاری ها سعی نمودند دست به افشاگری بزنند.

قبلاً رودی جولپانی و جان مک کین بودند که برای چند دقیقه سخنرانی هزاران دلار دریافت می کردند. اکنون به نقطه ای از این افتضاح رسیدیم و آش آنقدر شور شده که خبرگزاری آسوشیتدپرس نیز دست به افشاگری زده است و عنوان می کند که،



خانم الین چاو وزیر پیشنهادی رییس‌جمهوری آمریکا، این هفته تایید کرد که سال ۲۰۱۵ به خاطر پنج دقیقه سخنرانی در برابر شاخه سیاسی مجاهدین خلق مبلغ پنجاه هزار دلار دریافت کرد. در سال ۲۰۱۶ مبلغ ۱۷ هزار و پانصد دلار دیگر دریافت نموده است.

رودی جولیانای شهردار پیشین نیویورک نیز که در دولت ترامپ به عنوان مشاور انتخاب شده برای سخنرانی در گردهمایی‌های مجاهدین مبالغ نامعلومی از آنان گرفته است. برخی دیگر از مسئولین و سناتورهای بازنشسته آمریکایی نیز در مراسم مریم قجر در فرانسه شرکت نمودند که همگی آنان بر دریافت پول تاکید نمودند ولی چیزی که در این میان مشخص است و خودشان اظهار داشتند که پول دریافت کردند، چرا مسئولین فرقه تروریستی رجوی در این باره موضعگیری نمی‌کنند؟ سکوت کردن در برابر این خبر نشانه تائید این خبر نیست؟

سازمانی که با وقاحت خاص خود اظهار می‌دارد نیازهای مالی خود را در برنامه مسخره همیاری از داخل و خارج کشور تامین می‌کند، چگونه می‌تواند هزینه‌های این حامیان سینه چاک غربی را تامین کند؟ بهتر است به جای شانتاژ و حقه بازی، منبع اصلی دریافت پول که همان شیوخ مرتجع عربستانی می‌باشد را بیان دارد.

مگر بعد از سرنگونی صدام معلوم نشد که تمام سرمایه و پول‌های تشکیلات فرقه رجوی توسط صدام تامین می‌شده و مقدار زیادی از پول نفت مردم عراق توسط رجوی تروریست غصب می‌گردید. مگر در مناسبات فرقه در اشرف، وقتی کسی کفش و یا پوتینی نیاز داشت، می‌گفتند ما پول نداریم و این پول به اصطلاح شهیدایمان است، پس بهتر نیست اکنون بیان دارید رشوه‌هایی که به سناتورهای آمریکایی و اروپایی پرداخت می‌کنید از کجا آمده است؟

**وقتی مریم قجر داعشی به فرانسه گریخت نفرات برای خوردن غذا باید از سبزی صحرایی به نام پنیرک استفاده می‌کردند و عنوان می‌کردند که ما پول نداریم در حالی که همان موقع کیسه کیسه پول از بانک‌های عراق در بغداد برداشت می‌شد. شما سعی دارید چه کسی را گول بزنید. از بس مناسبات و تشکیلات فرقه تروریستی رجوی آلوده است، اکنون گوشه‌ای از این فساد و رشوه دادن در آن معلوم شده است.**

از ابتدا فرهنگ منحط رجوی؛ برای داشتن هوادار چه خارجی و چه ایرانی و یا نفراتی که در شورای دست ساز رجوی زندگی می‌کنند؛ دادن رشوه و حقوق ماهیانه می‌باشد.

حال بهتر است تمام حقوق بگیران، جیره خواران و قلم به‌دستان فرقه تروریستی رجوی دست به افشاگری بزنند همانگونه که نفراتی که از این شورای دست ساز رجوی جدا شدند این کار را انجام دادند. حساب باز کردن روی نفرات سوخته و بازنشسته غربی بیشتر به این می‌ماند که **سران فرقه تروریستی رجوی روی اسب مرده شرط بندی کرده اند** و از آنان آبی گرم نخواهد شد.

هادی شبانی



## دیگ و دیگچه ابزار مجاب سازی در فرقه رجوی



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۱۳۹۵-۱۲-۰۳

اخبار رسیده از اردوگاه فرقه رجوی در آلبانی، حاکی از آن می باشد که مدتی است نشست های موسوم به دیگ برای اعضای سازمان مجاهدین خلق در آلبانی با شدت و حدت تمام برقرار شده و مسئولینی از پاریس برای برگزاری این گونه نشست ها به تیرانا رفته اند.

با توجه به اینکه بحث نشست های دیگ تاکنون چندین بار در سایت های مختلف مطرح گردیده و با توجه به این که ممکن است خانواده ها و مخاطبین به ویژه در خارج از کشور، از محتوای مخرب **نشست های دیگ** اطلاعات کافی نداشته باشند، لازم دیده شد تا توضیحات مبسوطی در خصوص موضوع نشست های دیگ داده شود تا مخاطبین با محتوای ضد انسانی این پراتیک شناخته شده فرقه ای آشنا شوند.

لازم به ذکر می باشد، این موضوعی است که کمتر بدان پرداخته شده و در خصوص ابعاد ضد بشری و سرکوبگرانه آن کمتر نوشته شده است.

تاریخچه و محتوای نشست های دیگ در کتاب **"خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"** نوشته **"سید حجت سید اسماعیلی"** در صفحات ۱۷۲ تا ۱۷۷ تحت عنوان **"دیگ و دیگچه ابزار مجاب سازی بعد از نشست های حوض سال ۱۳۷۴"** شرح داده شده که عیناً در زیر آورده می شود.



در تشکیلات مجاهدین برای کسانی که نمی خواستند خود را با شاخص بند های انقلاب تغییر دهند و به نوعی با خط و خطوط تشکیلات فرقه چه در زمینه های تشکیلاتی و یا سیاسی و حتی ایدئولوژیک مخالف کرده و آن را قبول نداشتند، برای مجاب کردن آنان که «حلقه ی ضعیف» نامیده می شدند، روند سختی وجود داشت که تحت نام «**دیگ و دیگچه**» خوانده می شد.



به طور مشخص **دیگ و دیگچه** که بعد از نشست های حوض سال ۷۴ در تشکیلات راه افتاد، ابزار به نقطه ی کمال رساندن اهرم های کنترلی و مجاب سازی افراد در تشکیلات مجاهدین بود برای تغییر در راستای آنچه که رجوی آن را انقلاب ایدئولوژیک می نامید، بود. هر چند این ساز و کارها در راستای تعمیق بند ف (فردیت) انقلاب شکل گرفت، ولی **ابزاری بود تا او بتواند از افراد ناراضی و کسانی که به نوعی با بند های انقلاب رجوی و کلاً انقلاب ایدئولوژیکی وی مخالفت می کردند و نمی خواستند آنچه را که رجوی آن را تغییر می خواند در خود ایجاد کنند، نسق گرفته و آن ها را به بند بکشد که البته تا حدود زیادی هم موفق بود.**

رجوی در سال ۱۳۷۴ و بعد از نشست های حوض که «مؤسسين دوم ارتش آزايخش» را به اعضای فرقه لقب داده بود، طی دستورالعملی به فرماندهان نیروها و ستادها گفته بود که رخت چرک های خود را ، نیروهای حلقه ی ضعیف ، برای من نیاورید و خودتان در مراکز و ستادهایی که هستید با برگزاری نشست های جمعی آن ها را مورد حسابرسی قرار دهید.

رجوی استدلال می کرد: کسانی که می خواهند از تشکیلات جدا شوند، علت جدا شدن خود را نه بریدگی از مبارزه و ضعف و سستی و زندگی طلبی، بلکه به ضعف تشکیلات و استراتژی سازمان ربط داده و وقتی هم به خارج فرستاده می شوند، به عنوان یک مدعی جلوی سازمان می ایستند. در نتیجه، رجوی ابلاغ کرد که از این پس هیچ نامه ی شخصی به رهبری و یا به مسئولین بالا نخواهیم داشت و هر شخص فقط به مسئول خود نامه بنویسد.

با این ابلاغیه، رجوی راه را برای جدا شدن غیر علنی اعضای مخالف بست و در نشست حوض هم رسماً اعلام کرد: هر کس قصد جدا شدن دارد، باید این مسئله را در نشست های یگان خود مطرح کند تا جمع هم، نظر خود را در مورد او بگوید. بدین ترتیب، وی اعضای ناراضی و کسانی را که خواهان جدایی بودند با اهرم فشار جمع می ترساند.



با توجه به صحبت رجوی در مورد نیاوردن رخت چرک در نشست های او، پس از بازگشت نیروها از نشست حوض به مقرهای خودشان، برخی از نفرات که مشکلات تشکیلاتی داشته و از قبل سوژه بودند و همچنان هم حاضر نبودند هر فشاری را بپذیرند، مورد حمله ی گروهی قرار گرفته و با آن ها برخورد می شد. از آنجا که رجوی در نشست با توپ و تشر و مشت آهین و زندان ابوغریب وارد شده بود، یک نوع دلهره در دل افراد افتاده بود و به همین جهت سایر اعضای فرقه برای فرار از عواقب بعدی - که می ترسیدند بعداً گریبانگیر خودشان شود، خود را همسو با خواست رجوی و مسئولین نشان داده و هرکجا سوژه ای معرفی می شد، مجموع نفرات تلاش می کردند اصطلاحاً دست او را گرفته و کمکش کنند تا از منجلابی که به تعبیر تشکیلات، فرد خود را در آن گرفتار کرده بیرون بیاید.

این کمک شامل یک نصیحت ساده تا فحاشی بود. حتی بعضاً به کتک زدن سوژه هم می انجامید. نتیجه این بود که سوژه در میان ده ها و صدها نفر از همزمان خود، ساعت ها تحت فشارهای شدید روحی و روانی ناشی از روضه خوانی و تهدید و توهین قرار می گرفت تا در نقطه ای در هم شکسته و از گذشته ی خود ابراز پشیمانی نموده و اقرار کند که خون شهدا را پایمال کرده و طی سال های حضورش در سازمان نه تنها هیچ نفعی برای سازمان نداشته بلکه در تمامی موارد و سرفصل ها چوب لای چرخ انقلاب گذاشته است و از این پس می خواهد پا به پای رهبری در انقلاب حضور داشته باشد و خود را به مریم بسپارد. به این ترتیب سوژه از فشارهای روحی و حمله ی گروهی خلاص می شد و به کار خود بازمی گشت.

لازم به توضیح است که **این گونه نشست ها برای هر سوژه ای در سطح و رده ی خودش انجام می گرفت.** بدین معنی که در نشست کسی که سوژه می شد رده های بالاتر می توانستند شرکت کنند ولی رده های پایین تر از خود سوژه حق شرکت نداشتند؛ البته این قانون موارد استثناء هم داشت. مثلاً برخی سوژه ها که خاص بودند برای ایجاد فشار بیشتر از شرکت دادن اعضا در رده های پایین تر از سوژه نیز استفاده می شد. مثل مهدی افتخاری از مسئولین سازمان که توسط شخص رجوی و در نشست عمومی سازمان سوژه شد و پایین ترین اعضای سازمان هم در مورد او حرف زده و انواع تهمت ها و توهین ها را به وی زدند. بدین ترتیب، رجوی می خواست با فشارهای مضاعف و توسط اعضای پایین تر ابهت مهدی افتخاری و سوابق او را زیر سؤال برده و وی را در ذهن اعضای سازمان پایین بکشد که البته موفق هم شد و از آن به بعد با مهدی افتخاری مانند یک رزمنده ی ساده رفتار می شد.

در مقطعی که این نشست ها راه افتاد، (بعد از نشست های حوض) شخصاً شاهد خیلی از این نشست ها بودم و حتی در آن ها شرکت می کردم. در این گونه نشست ها، اغلب نفراتی سوژه بودند که اساساً کاری به انقلاب نداشته و خواهان جدایی بودند.

وقتی صحنه ی مجازات جمعی از اعضا را که خود از نزدیک شاهد آن بودم در ذهنم مرور می کنم، تأسف می خورم که چگونه در دستگاهی که رجوی آن را راه انداخته بود، آدم ها در حالت اجبار به جان هم می افتادند و هر کسی سعی می کرد با فشار و حمله ی بیشتر به سوژه موقعیت خودش را در تشکیلات تثبیت کند. هرچند می دانست که ممکن است نفر بعدی خود او باشد.

هرکس به خوبی می دانست که در دید و منظر مسئول نشست و سایر مسئولین حاضر در جمع است و اگر در این توبیخ های جمعی شرکت نکند و چیزی نگوید شاید فردا نوبت خود او باشد. به همین دلیل افراد برای نجات خود هر چه بیشتر روی سوژه تیغ می کشیدند تا مقاومت او را درهم بشکنند و طبیعتاً در این فضا و حمله ی عمومی سوژه را یارای مقاومت نبود. در مورد سوژه ی مورد



نظر که محل نشست یکی از کانکس های مرکز بود، سوژه را می نشاندد و ده ها نفر پیرامون وی جمع شده و ابتدا با نصیحت از او درخواست می کردند تا به هرچه در تشکیلات از او خواسته می شود، تن دهد و شخصی حرف شنو و مطیع باشد. بعد که او حرفی نمی زد و می نشست و سر خود را به زیر می انداخت، و یا می خواست که محل نشست را ترک کند، کم کم هجمه و جملات خشن تر به کار گرفته می شد و هر کس تلاش می کرد او را متهم به خمینی گری و شخم زدن تشکیلات و مناسبات سازمان نماید و بعد هم واژه هایی چون کثافت، ... و نامرد و آشغال و پاسدار، بسیجی و خونخوار و یا این که نمی گذاریم ... به رهبری خیانت کنی، مفت خور و مدل های مشابه به خورد سوژه داده می شد. حداقل سه ساعت طول می کشید تا فرد در برابر این هجوم نابرابر و خرد کننده ی شخصیت اش متزلزل شده و برای نجات خودش از وضعیت نابسامان روحی، بگوید که انقلاب کرده و از این پس می خواهد در مناسبات با رهبری باشد.

**علت نام گذاری (دیگ و دیگچه)، به مانند جوشاندن آب و یا روغن در درون دیگ بود. رجوی معتقد بود که نشست های توبیخ گروهی، مشابه دیگی است که در آن سوژه از فرط شرمساری (به خاطر یاد کردن از گناهان و خطاها و خاطرات زشت خود در برابر جمع)، مشابه آب یا روغن به جوش آمده، سرخ شده و می سوزد و نهایتاً تغییر ماهیت می دهد. بدین ترتیب نشست های توبیخ جمعی را به نام « دیگ » لقب داد و نشست های کوچک تر را « دیگچه » نامید.** در نشست های دیگ، مسئول نشست، که به طور عام رئیس ستاد یا فرمانده ارتش بود، سوژه هایی را از قبل تعیین نموده و در حضور دیگر هم رده های وی از آنان می خواست شرح دهند علت ایرادگیری ها و اذیت کردن ها و بهانه جویی ها و یا حتی سست شدن در امر مبارزه، که گاه در برخی تا مرز درخواست جدایی هم رسیده بود، چه بوده است؟

در این گونه نشست ها تلاش می شد سوژه به بیان فاکت هایی از خودش که به دوران قبل از ورود به تشکیلات برمی گشت کشانده شود تا ثابت شود که او این ضد ارزش ها را از جامعه به درون سازمان آورده است. فاکت هایی مثل: زندگی طلبی، رفاه، دوست داشتن تحصیل و یا تصوراتی از قبیل بازگشت به زندگی عادی و داشتن همسر و فرزند و ...

در حین سخنان سوژه، مسئول نشست تلاش می کرد وی را به سویی بکشاند که به بدترین فاکت های خود که اساساً حول مسائل جنسی بود اشاره کند. در این رابطه، اعضای دیگر نشست نیز همچنان که گفتم برای این که بعدها به خاطر سکوت در نشست، مورد اتهام همکاری با سوژه قرار نگیرند، مواضع خود را بیان کرده و همچنین با به کارگیری واژه هایی توهین آمیز او را وادار می کردند حرف هایی بزنند که شاید خودش مایل نبود و یا حتی هرگز با چنین نیتی کار بدی انجام نداده بود. برای زنان مجاهد نیز نشست های مشابهی در ستادهای خودشان گذاشته می شد. آن ها نیز بایستی از هرزگی و ضعیفگی و فساد و تباهی خودشان در جامعه مثال می زدند و این که رجوی و انقلاب مریم آن ها را تبدیل به انسان های نمونه و مجاهد کرده است و خارج از رهبری عقیدتی هیچ هویتی ندارند. به عبارتی هر عضوی باید ثابت کند که آدم فاسد و بی خاصیتی بود که سازمان او را از منجلابی که در آن افتاده بود، نجاتش داده است. در دستگاه رجوی خانواده و داشتن همسر و فرزند هم جزء همین منجلاب تلقی می شد که با آمدن به سازمان و جدا شدن از آن ها خود را در مسیر انقلاب قرار داده اند. مریم رجوی همیشه به اعضای سازمان می گفت: شما

لحظه ای را تصور کنید که مجاهد نبودند آیا می دانید در آن صورت چه بلایی سر انقلاب می آمد؟ او می گفت: مسعود آنتی تز {امام} خمینی است و پرچم دار اسلام انقلابی و ادامه دهنده ی راه انبیاء است.



نشست های دیگ که ابداع جدید و در نوع خود بی نظیر بود، برای هر سوژه ساعت ها طول می کشید و سوژه زیر فشارهای روحی ناشی از هجوم چند ده نفر و توهین و تهمت هایی که نثارش می کردند، تسلیم می شد و تلاش می کرد حتی اگر شده به کذب فاکتی غیر واقعی تولید و یا بزرگ نمایی کند و بگوید تمام بهانه جویی ها و ایرادگیری ها و انتقادهایی که به سازمان داشته و یا هر کم کاری و سستی در کارها ناشی از گرایش او به مسائل جنسی بوده است.

به زبان ساده تر، وادار می شد اقرار کند به خاطر نیازهای جنسی و حمل تناقضات جنسی و عاطفی و تمایلی که به زن داشته، در مناسبات تشکیلاتی خود سستی کرده و یا دست به اذیت و آزار رهبری زده است. بدین ترتیب وی نشان می داد که به ذات خود آدم هرزه و هزل و غیرجدی بوده ولی رجوی به او هویت انسانی و معنوی بخشیده است و هرگونه ایرادی هم از سازمان می گرفته و یا انتقاد تشکیلاتی و استراتژیک هم به سازمان داشته است، ناشی از ول شدگی در مسائل جنسی و عدم پرداخت بهای کافی برای انتقال تناقضات خود به مسئولین بوده است.

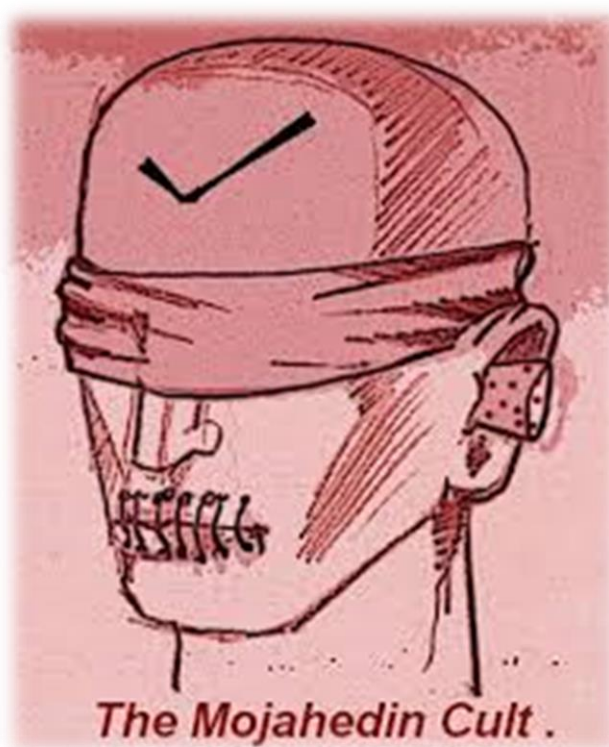
بدین ترتیب، سوژه در میان این دیگ جوشان، چهره ی زشتی از خود بروز می داد تا شخصیت اش درهم بشکند و فردیت اش خرد شود و در میان جمع روسیاه گردد ولی در نقطه ی مقابل، رهبرش روسفید گردد. چنین فردی تا مدت ها نمی توانست جلوی جمع کوچک ترین حالتی ناشی از سست بودن و ضعف و ایرادگیری و انتقادات تشکیلاتی و پرخاش به مسئول را به نمایش بگذارد؛ چون نخست خودش اقرار کرده بود تمامی این حالت ها ناشی از مسائل جنسی است. دوم اینکه از آنچه گفته بود احساس شرم می کرد و سوم، هم می ترسید دوباره سوژه شود و مورد هجوم بدتر از آن قرار گیرد.

در مرحله ی بعدی هم سوژه باید تمامی اعترافاتی را که در نشست کرده همراه با فاکت های آن می نوشت و به تشکیلات می داد. این اعترافات - همچنان که قبلاً هم گفتیم - با توجه به اهمیتی که برای سازمان داشت، در پرونده ی تشکیلاتی سوژه برای روز

مبادا نگهداری می شد. این اطلاعات طبقه بندی شده بود و معمولاً در دستگاه خود فرمانده مرکز (فرمانده ارتش) و یا مسئول ستاد نگهداری می شد.

البته بسته به موقعیت تشکیلاتی سوژه، ممکن بود از صحنه ی تویخ جمعی او فیلمبرداری هم بشود که معمولاً این فیلم ها برای شخص مسعود و مریم بود که برای آن ها فرستاده می شد تا نتیجه ی کار و رهنمودهای اجرایی که در مورد برخی سوژه های خاص به فرماندهان آن ها داده بودند، ببینند.

این ساز و کار برای چرخاندن افراد و مطیع کردن آن ها مناسب بود. **هدف رجوی این بود که اراده ی تمامی افراد را درهم بشکند تا دیگر کسی در برابر او قد علم نکند.** تا پیش از این، تک تک اعضای مجاهدین به مسئولین خود با دیده ای احترام و سرشار از دوستی و محبت نگاه می کردند و این برای رجوی خطر به حساب می آمد. با این کار وی توانست چهره ی کثیف و پلید و شیطانی از دیگران بسازد و در عوض نشان دهد که خودش در مقام رهبری توانسته این افراد به درد نخور جامعه را به دستگاهی توحیدی بکشانند و در زیر چتر رهبری خود پاک و عاری از گناه کند. در نتیجه هر فرد برای پاک ماندن باید همیشه به رهبری عقیدتی وصل شود و در غیر این صورت یک گام آن طرف تر دوباره فساد و هرزگی در انتظارش خواهد بود.







## مصاحبه با آقای عباس محمد پور از جدا شده های فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز فارس - ۸ اسفند ۱۳۹۵

**انجمن نجات:** لطفاً خود را معرفی کنید و بگویید چند وقت است به ایران آمده اید؟

**عباس محمد پور:** من عباس محمد پور عضو سابق گروه مجاهدین هستم. نزدیک به دو سال است که به ایران آمده ام.

**انجمن نجات:** به نظر شما وضعیت زندگی و تعریف زندگی در مناسبات و تشکیلات سازمان چه بود و چه هست؟

**عباس محمد پور:** اگر بخواهم به طور خلاصه و در یک کلام زندگی را در تشکیلات تعریف کنم می توانم بگویم زندگی ربانی، یعنی این که مثل یک برنامه کامپیوتری، از قبل برای هر فرد تعریف شده است. نفر کار می کند، صبح از ساعت ۵ صبح بیدار باش تا ظهر کار، نهار، عصر کار تا دیر وقت، شب نشست های تشکیلاتی و خواب.

این برنامه مثل عقربه ساعت تکرار می شود.

با این تعریف که کردم می توانید زندگی در تشکیلات را در ذهن خود به تصویر بکشید که چگونه است؟

یک ربات تنها کاری را انجام می دهد که برایش تعریف کرده اند و کاری به پیرامون خود ندارد و اگر هم داشته باشد نمی تواند اقدام کند، به محض اقدام چون خلاف برنامه مشخص شده حرکت کرده آن را خاموش و از مدار خارج می کنند. خوب حالا می توانید متوجه شوید که زندگی و تعریف از زندگی در تشکیلات چه هست!

**انجمن نجات:** چرا کسی بر علیه این شیوه و روش زندگی در تشکیلات اعتراضی نمی کند؟





**عباس محمد پور:** سؤال خوبی است و به جا. آیا به نظر شما رباطی که برای آن برنامه تعریف شده و طبق آن عمل می کند، مگر از برنامه دیگری باخبر است و آیا برایش امکان دارد که سرخود برنامه دیگری را تجربه کند! یا بفهمد روش های دیگری هم برای زندگی کردن وجود دارد. وقتی نفر را در نا آگاهی کامل نگه می دارند چگونه انتظار دارید که بر علیه این روش زندگی اقدامی صورت گیرد. نمی دانم چقدر از مناسبات تشکیلاتی سازمان اطلاع دارید هر فرد توسط فرد دیگری کنترل می شود که از برنامه مشخص شده عدول نکند.

با این روش نه خود فرد می تواند حرکت خلاقی انجام دهد و نه می گذارد زیر دستش خلاف جهت حرکت کند. بنابراین، در تشکیلات می توان گفت زندگی ماشینی و برنامه ریزی شده و لاغیر ....

**انجمن نجات:** شما که نزدیک به دو سال است در دنیای آزاد هستید زندگی و تعریف زندگی را در این دنیا چگونه بیان می کنید؟

**عباس محمد پور:** واقعیت برای کسی که مدت زیادی در یک محیط بسته بوده و طبق یک برنامه از پیش تعیین شده حرکت می کرده در شروع در دنیای آزاد به مشکل برمی خورد چون هماهنگی و همخوانی با این دنیا ندارد به همین دلیل چند ماه اول سخت هست. اول چون در تشکیلات نکات منفی زیادی در ذهن او کرده اند، دوم این که فرد جدا شده هنوز از برنامه قبلی کنده نشده و برایش باورکردنی نیست که روی پای خود باید حرکت کند ولی با همه مشکلات یک احساس خوب در وجود او جوانه می زند و با این احساس روز به روز در دنیای آزاد رشد می کند و به پیش می رود و معنی زندگی واقعی را درک می کند و می فهمد که خارج از دنیای بسته تشکیلاتی هم می شود فکر و حرکت کرد.

بله من بعد از گذشت نزدیک به دو سال، الآن می توانم بگویم معنی زندگی کردن در دنیای آزاد را می فهمم و از آن لذت می برم. اگر سختی هست برای خودم هست و اگر خوبی هست مربوط به خودم است و دیگر نمی خواهم در پایان روز به تشکیلات پاسخ بدهم چرا؟ چرا؟ چرا؟

اینجا آدم در قبال خانواده مسئول است و پاسخگوی زندگی آن ها و دیگر هیچ. چه لذتی دارد که برای آسایش فرد دیگری، آدم پاسخگو باشد و هدف مشخص را دنبال کند؟

**انجمن نجات :** به نظر شما نفراتی که الآن در آلبانی در یک محیط بسته نگهداری می شوند چگونه فکر می کنند و حاضر هستند بمانند؟

**عباس محمد پور:** من هم نزدیک به یک سال در آلبانی بودم ولی تنها دو ماه در مناسبات سازمان بودم ولی نه به طور صد درصد، در یک مجتمع نزدیک هم بودیم. واقعاً سخت است که وضعیت آن ها را تشریح کنم چون فهم و درک آن برای کسی که در آنجا نبوده سخت است و غیر واقعی؛ فکر می کنند چون من جدا شده ام برای خود نمایی منفی بافی می کنم ولی حقیقت آن چیزی است که می گویم و می توانم در هر کجا به این گفته خود گواهی دهم.



اول در پادگان اشرف بودیم، وسعت آن زیاد بود، بعد رفتیم به لیبرتی که یک پادگان کاملاً نظامی بود و چون نزدیک مرزهای کشور بودیم می گفتند از همین جا به ایران می رویم ولی الآن در یک مجتمع آپارتمانی در دورترین نقطه از ایران! نمی دانم الآن چگونه وعده می دهند که به ایران می رویم؟ گذشته از این، شما یک لحظه چشم خود را ببندید و خود را در یک مجتمع ببینید که نمی توانید از آن خارج شوید یعنی دقیقاً مثل یک پرنده ای که در قفس نگهداری می شود ولی این قفس در یک باغ پر از گل و گیاه است مانند بسته مرغی که پرش شکسته باشند. برای پرنده زندانی چه فرقی می کند؟

حالا که این صحبت ها را می کنم و خودم را جای آن ها قرار می دهم، برایشان آرزوی رهایی می کنم. هرچه بگویم و هر چه به تصویر بکشم آن شرایط و فهم آن، برای کسی که در آن نبوده باورکردنی نیست و نمی تواند قبول کند که چنین دنیای بسته ای هم وجود دارد. آنجا وضعیت این گونه است، چگونه از فرد انتظار دارید حرکتی کند و خود را از آن منجلا ب بیرون بکشد!

**انجمن نجات:** با تعریفی که شما از وضعیت محل زندگی آن ها کردید، برای من این سؤال پیش می آید که چگونه به آن ها وعده آمدن به ایران را می دهند؟

**عباس محمد پور:** برای من هم جای سؤال دارد، زمانی که در عراق بودند می گفتند نزدیک مرز هستیم ولی الان اگر بخواهند با هواپیما هم به ایران بیایند باید دو بار هواپیما عوض کنند یعنی پرواز مستقیم از آلبانی تا ایران ندارد یعنی غیر محال. نمی دانم چگونه روی فرضیه غیر محال سرمایه گذاری می کنند و نفرات را در بند و اسیر نگه می دارند هر چه به ذهنم فشار می آورم نمی توانم یک جواب منطقی به این سؤال بدهم. **قبلاً که در عراق بودیم می گفتند: "در عراق هستیم و این بال نظامی سازمان است و شورا در خارج، بال سیاسی آن است و این دو مکمل همدیگر هستند." الآن که همه در خارج هستند بال نظامی معنی ندارد و تنها می ماند بال سیاسی، بال سیاسی را هم اگر بخواهیم ساده بیان کنیم یعنی حرافی و گزافه گویی بی خاصیت و بی ثمر، مثل آب در هاون کوبیدن است.**

پس تلاشی بیهوده برای گذر عمر است، یعنی به نقطه ای رسیده اند که راه پس و پیش ندارند نه می توانند اعتراف کنند که به بن بست رسیده اند و همه چیز تمام شده و نه می توانند به مسیر گذشته ادامه دهند. تنها یک راه برای تشکیلات باقی می ماند، این که در همان دنیای بسته خود بمانند تا تک تک نفرات مثل برگ درخت که از درخت جدا می شود از بین بروند و زمستان عمر آن ها به سر برسد.

**انجمن نجات:** آیا طی این مدت که شما در ایران بوده اید به لحاظ اقتصادی و کار به مشکلی برخورد کرده اید؟

**عباس محمد پور:** باید بگویم این طبیعی است، من سالیان در دنیایی زندگی کردم که پول در دست ما نبود و نمی دانستم که چگونه باید با کار کردن پول درآورد و برای آن برنامه ریزی کرد و آن را درست خرج کرد، به همین دلیل با موضوع پول و خرج کردن بیگانه بودم. وقتی که به ایران امدم اول پول ها را نمی شناختم، بعد قیمت ها برایم قابل فهم نبود به همین دلیل نمی دانستم چگونه باید خرج کنم برای کار کردن و پول درآوردن هم همینطور بود. نمی دانستم کاری که انجام می دهم چقدر باید اجرت بگیرم که زیاد نباشد و کم هم نباشد. خوب این عدم همگونی با جامعه در شروع برایم سخت بود ولی اگر بخواهم بگویم از طرف دولت و



سیستم دولتی مشکلی داشتم نه، هیچ مشکلی وجود نداشته و ندارم. من هم مثل بقیه شهروندان در بازار کار آزاد هستم که به اندازه توانم کار کنم، اجرت و کارمزد بگیرم و برای آن برنامه ریزی کنم.

**انجمن نجات:** به نظر شما چرا سازمان و سران آن از بدی های دنیای آزاد به نفراشان می گویند؟

**عباس محمد پور:** سؤال شما مرا یاد حرف های صدیقه حسینی انداخت که مسئول اول سازمان بود. در یک جلسه از او سؤال کردیم که چرا فقط خبرهایی را می گذارید به گوش ما برسد که علیه دولت ایران است و هیچ گاه خبری که به سود ایران است نمی گذارید تا ما متوجه شویم یا چرا نمی گذارید ما اخبار سراسری ایران را گوش کنیم؟ خیلی صریح گفت: "ما برای دشمن خودمان تبلیغ نمی کنیم." آن قدر نفرا را در دنیای بسته نگاه می داشتند که حتی نمی شد اخبار را گوش داد. از هر خبری که به لحاظ ذهنی روی نفرا تأثیر داشت، جلوگیری می کردند و این امکان را می دادند که ممکن است نفر به فکر فرو رود و با خود بگوید: "ما چه کار داریم می کنیم؟ آن چه که سازمان می گوید واقعیت نیست." و این جرعه باعث جدا شدن فرد گردد. همیشه می گفتند: "نباید مسایل مثبت دشمن را گفت، باید مثبت را منفی جلوه داد." این طرز تفکر سازمان و سران سازمان بود.

این در رابطه با ایران بود. در رابطه با دنیای آزاد هم با همین طرز تفکر عمل می کردند. اگر کسی متوجه می شد که می شود در بیرون از مناسبات سازمان به زندگی ادامه داد، دیگر ترسی از جدا شدن نداشت. به طور مثال آن قدر از منفی های انجمن نجات می گفتند که نفرا فکر می کردند در دنیا انجمنی بدتر از آن نیست و نباید به آن نزدیک شد، در صورتی که بعد از این که ما از سازمان جدا شدیم متوجه شدیم که بهترین و ساده ترین مسیر همان انجمن نجات است که در عراق هم بود و نزدیک ترین راه برای رسیدن به ایران بود ولی فرقه آن را برعکس جلوه می داد به این دلیل که کسی نزدیک انجمن نجات نرود.

**انجمن نجات:** به نظر شما کشته شدن نفرا برای سازمان مهم بود یا جدا شدن از سازمان؟

**عباس محمد پور:** من به این موضوع زیاد فکر می کردم! در مناسبات فرقه رجوی می گویند: "کشته شدن نفرا سازمان یعنی سود ولی جدا شدن نفرا شبیه به ریشه زدن است." وقتی یک نفر به هر دلیل کشته می شد از آن به تمام معنی سوء استفاده می کردند، همه تبلیغات را به آن سو می کشیدند، خیلی روی آن کار می کردند، با احساسات نفرا بازی می کردند و کینه را در دل های اعضا می پروراندند به حدی که طرف روانی می شد. ولی وقتی کسی جدا می شد (فرق هم نمی کرد در چه سطحی بوده) آنقدر آن را می پوشانند که هیچ کس متوجه نشود، زمانی هم که اجباراً باید موضوع را به همه می گفتند اول تمام نقاط ضعف آن فرد را بیان می کردند که همه باور می کردند که باید او می رفت تا مناسبات و تشکیلات سالم بماند. به نقطه ای بحث را می کشاندند که نفرا به یقین می رسیدند که اگر خودش هم نمی رفت باید او را اخراج می کردند. این بود دیدگاه سازمان نسبت به جدا شده ها!

**انجمن نجات:** با تشکر از شما که وقتتان را به ما دادید.

## نامه مرحومه خانم فریبا سرخی به برادرش احمد چند روز قبل از فوتش



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۹ اسفند ۱۳۹۵

با سلام به برادر خوبم احمد سرخی

احمد جان، برادر خوبم. من به همراه فرزندانم، دیگر خواهران و برادرانت و تمامی اعضای خانواده به تو سلام می کنم. سلامی به بلندی سال های فراق تو، سلامی از صمیم قلب، سلامی به گرمی آفتاب.

احمد عزیز سال هاست که دیگر حتی شنیدن صدای تو برای ما تبدیل به یک آرزو شده است. برادر عزیزم به خدا هر بار که ما دورهم جمع می شویم حسرت می خوریم که چرا تو در بین ما نیستی. باور کن گاهی اوقات در خلوت تنهایی خودم می نشینم و برای دقایق زیادی به تو فکر می کنم و تمام خاطراتی که با تو داشتیم از جلوی چشمم می گذرد به طوری که در آن لحظه فکر می کنم تو در کنارم نشسته ای اما لحظاتی بعد وقتی از فکر خارج می شوم می بینم که فقط یک رویا بوده، می نشینم حسابی گریه می کنم. البته احمد عزیزم بقیه خواهر و برادرانت هم همواره به یاد تو هستند.

راستش چند سال پیش مطلع شدیم که تعدادی از خانواده های دوستان تو قرار است به عراق بیایند. گفتند می خواهیم برویم عزیزانمان را ببینیم. ما هم نشستیم و برنامه ریزی کردیم که چه کسی از بین ما به عراق برود هر کس پیشقدم شد اما من اصرار کرده و گفتم که می خواهم خودم پی برادرم احمد بروم. هرچه گفتند تو مریض احوالی و نمی توانی! بگذار یکی دیگر از ما برود من قبول نکردم. تا این که قرار شد من به همراه دیگر خانواده ها به عراق بروم. بالاخره روز موعود فرا رسید و با خانواده ها به عراق آمدم باور کن وقتی به سمت عراق حرکت کردیم تا زمان رسیدن به کمپی که شما در آن بودید به شوق دیدن تو از خوشحالی آرام و قرار نداشتم. همینطور که اشک می ریختم با خودم می گفتم حالا احمد چه قیافه ای پیدا کرده، لاغرتر یا چاق شده، خلاصه



داشتیم خودم را برای روبروشدن با تو بعد از سالیان آماده می کردم حتی اشتباهی برای غذا خوردن هم در بین راه نداشتیم، مسیر رسیدن به محل استقرار شما انگار برایم سال ها طول کشید، تا این که به عراق رسیدیم و با شور و شوق فراوان به همراه بقیه خانواده ها به درب محل استقرار شما رسیدیم همه از خوشحالی گریه می کردند فکر می کردیم حالا یا شما را نزد ما می آورند و یا این که ما را نزد شما می برند. ساعتی منتظر ماندیم اما خبری نشد. ناگاه عده ای محدود از دوستان شما در آن طرف درب کمپ، مقابل ما ظاهر شده و با کمال تعجب و عصبانیت بر سر ما فریاد زده و بدترین فحش ها و تهمت را به ما روا داشتند. واقعاً نمی دانستیم که چرا؟! هرچه می گفتیم ما برای دیدن عزیزانمان آمده ایم اما آن ها فقط به ما فحش و فضااحت می دادند.

**احمد جان نمی دانی وقتی متوجه شدم که نمی گذارند با تو دیدار کنم انگار دنیا را بر سرم خراب کردند. تازه آن موقع فهمیدم که تو را واقعاً اسیر کرده اند. گفتم خدایا برادرم به قصد تحصیل به خارج رفت چگونه سر از این محل لعنتی درآورد؟ آخر ما چیزی جز یک دیدار نمی خواستیم. در نهایت التماس و خواهش های من و بقیه خانواده ها برای دیدار با عزیزانمان فایده ای نداشت و بعد از چند روز نا امیدانه به وطن باز گشتیم.**

احمد عزیز بعد از آن هم چند بار حتی و آخرین بار هم در مردادماه گذشته وقتی هنوز در لیبرتی بودید به همراه بقیه خانواده به عراق آمدم، گفتم شاید مسئولین شما این بار مردانگی کنند و به ما اجازه ملاقات با شما را بدهند اما این طور نبود و باز هم همان حرف ها و تهمت های قبلی را از آن ها شنیدیم.

برادرخسته دلم وقتی در عراق بودی نگران سلامتی ات هم بودیم تا این که شنیدیم بالاخره به خارج از عراق و کشور آلبانی رفتی باز خدا را شکر کردیم که حداقل جان سالم به دربردی. اما همچنان ما برای دیدن و یا شنیدن صدایت لحظه شماری می کنیم. درست است که کشور آلبانی خیلی دور و از این بابت دسترسی ما به تو بسیار مشکل شده است اما این را بدان، من تا جایی که جان در بدن داشته باشم از تلاش برای دیدن تو دست برنخواهم داشت. در پایان برادر عزیزدلم، به تو می گویم هر جا هستی موفق و سربلند باشی اما بدان که ما به عنوان خانواده ات تو را دوست داریم و می خواهیم در کنارمان باشی یا این که حداقل بتوانیم هر زمان که خواستیم تو را ببینیم.

احمد جان ما همه به شوق دیدار تو نشسته ایم...

**خواهرت فریبا سرخی از طرف تمامی اعضای خانواده ات**



**E.MAIL:info@nejatngo.org**

**WWW.NEJATNGO.ORG**

تلفن : ۰۲۱-۸۸۹۶۱۰۳۱

فکس : ۰۲۱-۸۸۹۶۵۲۱۸

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹